

شمشير برآن
بر
اشراك و بدعات دوران

تأليف:

حضرت مولانا محمد عمر نقشبندي مجددی

شناسنامه کتاب

نام کتاب:	شمشیر بُرآن بر اشراک و بدعات دوران
نویسنده:	حضرت مولانا محمد عمر نقشبندی مجددی
تیراژ:	۵.۰۰۰
سال چاپ:	۱۳۸۸هـ ش برابر با ۱۴۳۱هـ ق
آدرس ایمیل:	aqeedehlibrary@gmail.com
	www.aqeedeh.com
	www.islamtxt.com
	www.ahlesonnat.net
سایت‌های مفید:	www.isl.org.uk
	www.islamtape.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

فهرست	۱
عرضِ ناشر	۹
تقاریظ علماء کرام	۱۳
۱- حضرت مولانا سلیم الله خان صاحب دامت برکاتہم	۱۳
۲- حضرت مولانا سبحان محمود صاحب مدظلہ	۱۵
۳- حضرت مولانا شمس الحق صاحب مدظلہ	۱۶
۴- حضرت مولانا قاری غلام رسول دروازی بدخشانی	۱۹
مقدمہ مولف	۲۳
مقدمہ در بیان اہمیتِ عقائد	۲۵
مأخذِ عقائد از کجاست؟	۲۶
تمہید دوم	۲۹
انتباہ در تمہید	۳۱
عقائدِ مشرکین نسبت بذات و صفاتِ رب العالمین چه بودہ؟ گوش باید کرد	۴۱
ذکر بعضی از اعمال و وظائفِ شان	۴۲
صاحب اخلاق و اوصاف حمیدہ بودند	۴۳
انکشاف حقیقت توحید	۴۳

اسوه انبياء ﷺ	۴۹
اسوه خاتم الانبياء ﷺ	۴۹
اسوه خليل ﷺ:	۴۹
اسوه يعقوب و ابنای او ﷺ	۵۰
باب اول: در بيان اثبات توحيد بعناوين مختلفه و نفی شرک و مذمت آن	
بيان يك مغالطه و فريب مبتدعين مر مسلمانان ساده لوح را	۵۶
دفع يك اشتباه و دام تليس	۷۰
باب دوم: در بيان عبادت و معنى او	
معنى عبادت	۷۵
فصل در انواع عبادت	۷۶
فصل در بيان فرق در ميان عبادت و تعظيم	۷۷
فصل در لوازم و خواص الوهيت و اصول و قواعد عبادت	۷۹
باب سوم: در بيان علم غيب و طريق اثبات و تخصيص آن بذات واجب الوجود	
طريق ۱- اثبات علم غيب:	۸۳
طريق ۲- علم كل:	۸۴
طريق ۳- علم محيط:	۸۴
طريق ۴- علم بسيط و وسيع:	۸۵
طريق ۵- احاطه سماوات و ارضين:	۸۶



طریق ۶- احاطه علم بجمیع جزئیات:	۸۷
طریق ۷- بصورت و ضمیر خطاب	۸۷
طریق ۸- احاطه ما فی الصدور	۸۸
طریق ۹- احاطه ظاهر و باطن	۸۸
طریق ۱۰- احاطه قُدَام و خلف	۸۹
طریق ۱۱- احاطه بالخیر	۹۰
طریق ۱۲- احاطه بالشر	۹۰
طریق ۱۳- احاطه اعمال و افعال	۹۰
طریق ۱۴- احاطه اعمال	۹۱
طریق ۱۵- احاطه الله متعال به احوال انسان ها	۹۱
طریق ۱۶- جمع بین الصفاتین در احاطه	۹۲
طریق ۱۷- احاطه علم الله به آنچه که غیر او نمی دانند	۹۲
طریق ۱۸- احاطه علم الساعه	۹۳
پهلوی نفی علم غیب از غیر الله اینست:	۹۴
اطلاع علی الغیب	۹۵
فصل در تعریف و تحقیق علم غیب	۹۶
اقوال فقهاء اسلام در نفی علم غیب از غیر الله و فتوی کفر بر مدعی و مُصدقِ آن	۹۸
باب چهارم: در بیان حاضر و ناظر	۱۰۱
فصل در بیان دلائل مقصدِ بالا	۱۰۳

- فصل دوم در بیان اقوال فقهاء و فتوای شان ۱۱۰
- باب پنجم: در بیان قدرت و اختیار ۱۱۳**
- فصل اول در بیان حکمت و فلسفه عبادت غیر الله که بندگان به آن
- گرویده اند ۱۱۴
- فصل دوم در بیان سلب اختیار و قدرت از انبیاء علیهم السلام و اثبات آن بر الله
- واحد لا شریک ۱۲۰
- افصح من نطق بالضاد و اقلیم بلاغت و تاجدار هدایت صلوات الله علیه را نیز اختیار و
- قدرت هدایت دادن نبود ۱۲۳
- از حدیث مکرم نفی ملک و اختیار از آنحضرت صلوات الله علیه ۱۲۶
- اثبات اختیار و قدرت الله جل جلاله به آن واحد و نفی آنها از غیر او از آثار
- صحابه و اقوال سلف رضوان الله علیهم اجمعین ۱۳۲
- ارشاد گرامی سرخیل اولیاء شیخ عبدالقادر جیلانی رحمته الله علیه درین موضوع ۱۳۳
- فصل سوم: در بیان این که این عقیده فاسد از کجا در این امت پیدا شد
- ۱۳۴
- باب ششم: بحث دعاء و نداء غیر الله ۱۳۷**
- فصل اول در بیان دعاء و اهمیت و مراتب آن ۱۳۷
- فصل دوم: در بیان این که ذات واجب جل مجده از دعاء خواستن خوش
- می گردد، و از نخواستن خشمگین می شود، و استغاثه به مخلوق شرکست
- ۱۳۹
- فصل سوم در بیان معنی وسیله و اقسام و مراتب آن - معنی وسیله ۱۴۵

باب هفتم: در بیان اشراک	۱۴۹
فصل اول در مذمت شرک و خرابی آن	۱۴۹
فصل دوم در بیان تعلق دادن معبودان باطل خود با الله واحد لا شریک	۱۵۲
اول: تعلق نسبی	۱۵۲
دوم: تعلق سکنی	۱۵۴
سوم: تعلق عبدی و قریبی	۱۵۴
فصل سوم در تاریخ شرک	۱۵۹
معبود اول:	۱۵۹
فصل چهارم در بیان اقسام و انواع شرک	۱۶۰
فصل پنجم در تفصیلات شرک فی العبادة	۱۶۶
ذبح برای تعظیم و استقبال پادشاه یا شخصی بزرگ هم حرام است، مگر	
به مهمانی	۱۷۰
فصل ششم در بیان شرکِ خفی	۱۷۱
فصل هفتم در بیان سدّ ذرائع شرک	۱۷۳
حکمت قبر اقدس در حجره صدیقه <small>علیها السلام</small>	۱۸۲
بعض مسائل قبور	۱۸۴
بیان بعض اشیاء که اتصاف به آنها انسان را به اعتماد علی غیر الله تحریک	
می کنند، و از آن در حصول توکل اجتناب لازم است	۱۹۲

۱۹۹.....	حصه‌ی دوم کتاب السنة و اتباع النبی ﷺ
	فصل اول در بیان اهمیت اتباع النبی ﷺ و اهمیت سنت و فضایل آن از
۲۰۱.....	قرآن مقدس:.....
۲۰۴.....	از احادیثِ منور اهمیت سنت و فضائل او:.....
	فصل دوم در بیان نحوست ترکِ سنت و قباحتِ بدعت و شوم بودن
۲۰۷.....	طرفداران اهل بدعت.....
	فصل سوم در بیان فضیلت مجری سنت و وعیدِ شدید مجری بدعت و
۲۱۷.....	معاون و محترم مبتدع.....
۲۲۳.....	بیان حال مجری بدعت و معاون او.....
۲۳۷.....	انتباهِ عظیم.....
۲۴۴.....	فصل اول در تعریفِ بدعت و معنی و مأخذِ آن.....
۲۴۵.....	تعریف اصطلاحی بدعت.....
۲۴۵.....	بیان قیود و ما به الاحتراز تعریف.....
۲۴۶.....	اقسامِ بدعت.....
۲۴۸.....	فصل دوم در ذمِ بدعات و اهلِ آن.....
۲۵۶.....	فصل سوم در بیان اختلافِ علماء در تقسیم بدعات.....
۲۵۸.....	فصل چهارم در بیان بدعِ حقیقی و اضافی و فرقِ آنها.....
۲۶۰.....	فصل پنجم در بیان انقسام بدعت سیئه به دو نوع.....
۲۶۳.....	فصل ششم در بیان فرق بین بدع و مصالح مرسله و استحسان.....

باب اول: در بیان رسوم و بدعات مختلف در امکنه و ازمنه

مختلفه ۲۶۷

فصل اول در بیان آن رسومی که آنها را معصیت دانسته عمل می کنند ۲۶۷

فصل دوم بعضی از رسوم مروجه ۲۷۲

فصل سوم بعضی ازین رسوم آتش بازی و تیراندازی در مواقع عروسی

است ۲۷۴

باب دوم: در بیان رسومی که عوام الناس آنها را مباح می دانند

..... ۲۷۹

فصل اول:..... ۲۷۹

فصل دوم در بیان رسوم خواستگاری و ازدواج ۲۸۳

باب سوم: در بیان رسومی که آنها را عبادت دانسته و چون**عبادت انجام می دهند..... ۲۹۷**

فصل اول..... ۲۹۷

فصل دوم ۳۰۲

فصل سوم در بیان رسوم موت و بدعات آن ۳۰۳

فصل چهارم رسوم اسقاطِ مروج ۳۰۷

فصل پنجم بدعات قبور و متعلقات آن ۳۰۹

عدم استمدادِ صحابه رضی الله عنهم از قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله ۳۱۵

مشائخ طریقت به اجماع گورپرستی را شرک فرموده اند ۳۱۷

فصل ششم بعض مسائل متعلق به قبور ۳۲۰

فصل هفتم در بیان بدعاتِ رمضان.....	۳۲۲
فصل هشتم در بیان بدعاتِ مدارس و مساجد.....	۳۲۴
بیان مسائل شتی از کفریات و شرکیات و بعضی عقائد.....	۳۲۷
بیان بعض مسائل متفرقه از بدعات و رسوم و ممنوعات.....	۳۳۳
بیان بعض بدعاتِ متصوفه و مسائلِ چند.....	۳۴۲
فصل اطرا دی در بیان جواب مختصر بعض روایاتِ مبتدعین.....	۳۴۶
تمهید:.....	۳۴۶
حال فریق مخالف با استدلال اقوال و افعال بزرگان دین مختصراً.....	۳۵۴
تألیفات حضرت مولانا محمد عمر نقشبندی مجددی مدظله... ..	۳۶۱

عرضِ ناشر

داخل کردن کارهای نو و بی‌اصل در دین انکارِ کمالِ دین و انکارِ اتمامِ نعمت می‌باشد؛ عقائد باشند یا اعمال. بعد از تکمیلِ دین، هر سخن نو و هر فعلِ جدید و هر عمل بی‌اصل، هر حيله و هر طریقه در دائرهٔ شریعتِ فضول و لا یعنی و ضلال بشمار میرود.

بعض طبايع در جولان آمده یا از طریقه‌های متابع و پیروانِ ادیان متأثر شده کارهای مثل کارهای آنها و مشاغل و محافلی، مثل مشاغل و محافلِ آنها در جامعهٔ اسلامی به این نیت ترویج می‌دهند که دین خود و خداپرستی خود را خوش‌رنگ و مزین عرضه نمایند. بالعموم اینچنین مردم دارای جذبات، حرارت و حمیتِ مذهبی از اثرِ خاصی می‌باشند و می‌خواهند که در میدانِ عمل بر مذهب و عقائدِ خود از دیگران سبقت برند. و بعضی قطع نظر از جذب و شوقِ مذهبی فقط جهتِ اغراضِ ذاتی و جلبِ منفعتِ نفسانی و مادی در دین سخنها و کارهای نو شامل می‌کنند، و بجاآوری آنها را موجبِ ثواب و برکت و تقرب قرار می‌دهند و کسی که از همنوائی و همکاری ایشان ابا و ورزد او را بی‌دین و دشمن و گستاخ می‌نامند. لذا اگر آنها منع کرده شوند، و بدی و مضرتِ کارهای بی‌اصلِ آنها جلو آنها آشکار کرده شود، فوری برای مبارزه و معارضه در می‌آیند و تنقید نسبت به خود را هیچ گاه تحمل کرده نمی‌توانند، و در هتکِ عزت و تمسخر و اذیت‌رسانی منع‌کننده می‌پردازند، اما جاذبه و محبتی که در دلِ آن صاحبِ دعوت نسبت

به قرآن و سنت و پیامبر اسلام علیه و آله و أصحابه افضل التحیات والتسلیمات موجود می‌باشد، مجبورش می‌کند که علم جهاد را بر علیه آن دشمنِ خدا و رسول ﷺ و دشمنِ دین و جامعه بشریت در اهتزاز درآورد، و مردم جهان را از بندگی و غلامی بندگان، به شاهراه عبادت و توحیدِ خداوند ذوالجلال و از ظلم ادیانِ باطله، به سوی عدالتِ اسلام و از رذائل به سوی فضائل اخلاقی و انسانی دعوت دهد، تا این که دینِ اسلام در دنیا منتشر شود، و نغمه جانفزای قرآن در اطراف و اکنافِ عالم پخش گردد و سلطه توحید بر عالم انسانیت مسلط شود، و چهره شرک و بدعت و احداث فی الدین زیر پرده خجل و شرمندگی مخفی گردد و پرچم اسلام در نشیب و فراز به اهتزاز درآید، و پرچم کفر و شرک و بدعت سرنگون گردد و حزبِ خداوند مظفر و سعادت‌های دنیا و آخرت را نائل شده، لشکر شیطان خائب و خاسر ماند.

کتاب زیر نظر که اثر خامه‌آستانه دانشمند مولانا محمد عمر نقشبندی مجددی دامت فیوضهم می‌باشد مشتمل بر اثباتِ توحید به عناوین مختلفه و نفی شرک و مذمتِ آن، و عقائد مشرکین نسبت به ذات و صفاتِ رب العالمین، تعریف علم غیب، نفی علم غیب از غیر الله، بیان حکمت و فلسفه عبادتِ غیر الله، بیان وسیله و معنی وسیله و اقسامِ توسل، تفصیلاتِ شرک فی العبادت، بیان سدذرائع شرک، بیان تعریف بدعت و معنی مأخذِ آن، تعریف اصطلاحی بدعت، اقسامِ بدعت به بدع حقیقیه و اضافیه و فرق آنها، بیان فرق بین بدع و مصالحِ مرسله و استحسان، بیان اسقاطِ مروج، بیان بعضی مسائل

متفرقه و بدعات متصوفه و جواب بعضی روایات مبتدعین می باشد؛ کتابی است مختصر که خواننده اگر بنظر انصاف و طلب هدایت مطالعه نماید، برایش یقیناً خضرِ راه ثابت خواهد شد. و ناگفته نماند که در ردِ بدعات و شرکیات کتابی این چنین جالب و مستند و مؤثر در رشته خود در زبانِ فارسی تا هنوز منتشر نشده است، و سزد که هر مسلمان فارسی دان یک جلد از این کتاب را در خانه داشته باشد، تا این که بتواند زندگی خود را بر اساس تعلیماتِ قرآن و ارشادات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و أصحابه وسلم استوار کند.

خوش بختانه که عهده طبع و نشر کتاب نامبرده در سهمیه این ناکاره خلایق افتاد که برای خودم یک سعادت و ذخیره آخرت می شمارم. ان شاء الله. به هر حال، ما قاطبه مسلمین مأموریم که جهد بلیغ نمائیم، تا زندگی اعتقادی و عملی ما بر اساس تعلیمات قرآن و سنت صورت بگیرد.

در پایان از خوانندگان گرامی و استفاده کنندگان این کتاب التماس دارم که این ناکاره را به دعواتِ صالحه کمک فرمایند، تا بتوانم نظیر این کتاب کتاب های سودمند دیگری را طبع و نشر نموده بجامعه مسلمین تقدیم نمایم.

وصلی الله علی صفوة البرية محمد وآله وأصحابه البررة وعلی من تبعهم إلى يوم الدين

الراجی إلى رحمة الله عبدالرحمن کراچوی غفر له

۱۹ محرم الحرام سال ۱۳۹۹ هـ

تقاریظ علماء کرام

۱- حضرت مولانا سلیم اللہ خان صاحب دامت برکاتہم
مدیر و شیخ الحدیث جامعہ فاروقیہ، کراچی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى

اما بعد: بیشتر مواضع کتاب مستطاب «شمشیرِ بران بر اشراک و بدعاتِ دوران» مؤلفہ حضرت العلام مولانا محمد عمر صاحب دامت برکاتہم العالیہ و عمت فیوضہم الصافیہ را مطالعہ کردم و مستفیض شدم، ماشاء اللہ حق تحقیق را ادا کرده اند.

این کار از تو آید و مردان چنین کنند

مذمتِ اشراک باللہ و تطبیق در میان عقائد مشرکین اولین و عقائدِ مبتدعین زمانہ حال، و اثباتِ حقیقتِ توحید و ذکرِ خواص الوہیت و تحقیقِ مسئلہ علم غیب و حاضر و ناظر و مختار کُل دانستن و نداء غیر اللہ و غیرہ، بدین نمط تحریر کرده اند کہ اگر برای کدام عالم دین ناممکن نیست ولی مشکل و مستبعد ضرور می باشد.

در ہر مسئلہ از دلائل قرآنکریم و حدیث شریف و کتب فقہ و اقوال بزرگانِ سلف انباری جمع کرده اند کہ بعد از آن مجالِ انکار باقی نخواہد ماند. در بعضی مواضع تعداد دلائل قرآنیہ از صدها تجاوز نموده است و ہر

دلیل را با حواله، مزین کرده اند. بعد از آن بر بدعات و رسوماتِ قبیحه چنان بحث کرده اند که قباحت و شناعة آنها واضح و روشن گشته است، و در اثناء کلام تاویلاتِ مبتدعین و دلائلِ اوشان را ذکر کرده پردهٔ مکر آنها را پاک نموده اند، و در ذکر بدعات و رسومات از تفصیل کار گرفته اند. اهل علم را لازم است که این کتاب را حرز جان سازند و از آن مستفید شوند. دعا می‌کنم که رب العزت جل و علا این سعی محمود را در حق مؤلف علام مشکور سازد و خلق خود را از او مستفید گرداند.

والسلام علیکم ورحمة الله سلیم الله خان.

۲- حضرت مولانا سبحان محمود صاحب مُدَظَلَه

مدرس و ناظم دارالعلوم، کراچی

الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى؛ اما بعد:

سنت الله در عالم این است که پیکار حق و باطل از روز آفرینش تا امروز جاریست، و تا قیام قیامت جاری خواهد ماند. و این امر نیز مسلم است که هرچند که فتنه باطل شدید و قوی باشد در مقابلش قوتِ حق اشد و قوی تر می باشد.

درین زمان پُر آشوب که فتنه بدعت عالم را فرا گرفته است، کتاب زیر نظر «شمشیر بُرآن بر اشراک و بدعاتِ دوران» که اثر خامه حضرت مولانا محمد عمر نقشبندی مجددی سربازی می باشد، برای قمع و ریشه کن ساختن شرک و بدعت قلعه ای ناقابل تسخیر و سدِ سکندری ثابت خواهد شد.

مؤلف نامبرده لائق تبریک و تحسین است که درین کتاب مستطاب دلائلی که از قرآن و احادیث نبوی و اقوال علماء و فقهاء گردآوری کرده حیرت انگیز است و بلا خوف تردید، گفته می شود که حق نصح لله را ادا کرده است. از ایزد متعال امیدواریم که این کتاب را نافع و مقبول گرداند، و مؤلف را جزای خیر عطا کند، آمین.

رعایت الله عفی عنه العبد سبحان محمود

استاذ حدیث دارالعلوم کراچی مدرس و ناظم دارالعلوم کراچی

یکم ذیقعدہ سنہ ۱۳۹۸ هجری.

۳- حضرت مولانا شمس الحق صاحب مدظله

استاذ حدیث دارالعلوم کراچی

الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى

مخاصمه ایمان و شرک، و نبرد سنت و بدعت، از قرونِ ماضیه جاری است، در هر قرن و زمان شرک و بدعت برنگهای نو و چهره ای خوشنما برای خداع امت هوایدا می شود. و هر مبتدع و مبتلای شرک و کفر، کارهای خویش را برحق و عین دین و سنت ظاهر می کند، در حالی که شقاوتِ آنان و نحوست و ظلمتِ کارِ آنها از آفتاب و مهتاب آشکارتر است، در باره چنین اشخاص حق تعالی فرموده است: ﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحَسِّبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ [کهف: ۱۰۴]^(۱).

فضل خاص خداوند تعالی شامل حال امت محمدیه است که چون فتنه‌ای خواه از نوع شرک و بدعات، یا رفض و خروج و ارتداد درین امت سربر آورد، برای سرکوبی آن حق تعالی چنان رجالِ کار و اهل علم و قلم، صاحبان گفتار و کردار پیدا می کند که آنها در میدان آمده بر هر محاذ، آن فتنه و اهل فتنه را دعوتِ مبارزه می دهند و با دلائلِ قاطعه و براهینِ ساطعه پرده‌های آن فریب، پاره پاره می کنند، تا آن که حق و صواب و دین و سنت از کفر و شرک و بدعات و ضلالت بطورِ نمایان ممتاز گردد. و چرا این طور

۱- ترجمه: «کسانی که کوشششان در زندگانی دنیا بر باد رفت و آنان گمان می‌برند که

در عمل خودشان نیکی می‌کنند».

نباشد که سید الانبیاء صاحب هذه الأمة ﷺ فرموده است: «يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ مِنْ كُلِّ خَلْفٍ عُذُولُهُ يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَائْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ». «در هر قرنی، افراد عادلّی پاسداری علم را به عهده می گیرند و تحریف غلوکنندگان و تأویل اهل باطل و دروغ نادانان را از دین می زدایند».

درین زمانه که در همه اطرافِ عالم شرک و کفر و بدعات و منکرات عام شده اند، و مدعیانِ اسلام و عشق رسول ﷺ در بدعاتِ متنوعه بنام دین و شریعت مبتلا هستند، و در هر کارِ زندگی، رسومِ جاهلیت و شرک جلی و خفی را راه داده اند، انتهائی ضروریست که برای قمع شرک و بدعات و احیاء سنن نبویه در هر قریه و شهر مساعی تقریری و تحریری اهل علم و قلم روزافزون شود.

حدی^۱ را تیزتر بخوان چو محمل را گران بینی

درین وقت، پیشِ ما تصنیفِ لطیف بنام «شمشیر بران بر اشراک و بدعاتِ دوران» از مجاهدِ ملت علامه فهامه حضرت مولانا محمد عمر صاحب نقشبندی مجددی دامت برکاتهم آمده است که در آن فاضل مصنف، حقیقتِ سنت و بدعت و تلبیسات اهل شرک و ضلالت و انواع بدعات و رسوم جاهلیت را بطرزِ عجیب و بغایتِ تحقیق بیان فرموده است. و مسائلِ

۱- عرب می گویند: حدا الإبل = با آواز خواندن شترها را به جلو راند، و کسی را که در هنگام سفر با قافله‌ی شتران بیت می خواند حدی خوان می گویند. [مُصحح].

مشهور مثلاً مسئله علم غیب و حاضر و ناظر و نذر لغیر الله و غیره که در آنها اهل بدعات ملمّع سازی و دروغ‌بافی کرده، مسلمانان ساده لوح را فریب می‌دهند، را بغایت تحقیق و صواب تحریر کرده است. هر مسلمان باید که این کتاب را برای حفظ عقائد و ایمان خود حرزِ جان بسازد. باری تعالی علامه موصوف را از جمیع امت جزای خیر عطا بفرماید، و این کتاب را برای جمله اهل ایمان مشعلِ هدایت بگرداند، اللهم آمین.

احقر ابوظلحه شمس الحق غفر له

استاذ حدیث دارالعلوم کراچی

۴- حضرت مولانا قاری غلام رسول دروازی بدخشانی

مدرس دارالحدیث رحمانیه، کراچی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خص أهل التوحيد بدراسة كتابه المبين والصلوة والسلام على أشرف البرية محمد النبي الأمي الأمين وعلى الذين بذلوا جهدهم في إبلاغ الدين. اما بعد: نباید که اهمیت توحید را در زاویه نسیان گذاشته و ضرورت اتباع را لابلای دانسته و تردید شرک و بدعت را ضیاع وقت خود شماریده، سر به بالین نرم گذاشته بخواب غفلت روی، و داعیان توحید و سنت را به حربه‌های گوناگون نواخته در پی بدنام ساختن آنها باشی، چرا که این در حقیقت روگردانی از کتاب و سنت و اختیار نمودن دشمنی آنها است. (العیاذ بالله)

باید دانست که پاداش توحید و اتباع، نجات ابدی، و خاصیت شرک و بدعت، هلاکت ابدی است. و جراثیم موجود در شرک و بدعت سبب تباهی هردو عالم می باشد. چنانچه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته می فرماید: «تزوجت الحقیقة الکافرة بالبدعة الفاجرة فتولد بينهما خسران الدنيا والآخرة.» = حقیقت کافر و بدعت فاجر با یکدیگر ازدواج نمودند، پس زیان دنیا و آخرت از آنان به دنیا آمد. و بعضی علماء گفته اند: «تزوجت بدعة الأقوال ببدعة الأعمال فاشتغل الزوجان بالعرس فلم يفجأهم إلا وأولاد الزنا يعيشون في بلاد الإسلام تفج منه العباد والبلاد.» = بدعت اقوال و اعمال با هم ازدواج نمودند،

زن و شوهر به عروسی و امور بعد از آن مشغول بودند، دیری نگذشت که اولاد زنا در کشورهای اسلامی پیدا شدند، و بندها و شهرها را فرا گرفتند.»

و در زمان سابق صحبتِ فرد موحد و متبعِ فاسق را مردمان بر صحبتِ عابدِ مبتدع ترجیح می‌دادند، چنانچه علامه الحسن بن علی ابومحمد البربهاری الحنبلی در کتابش شرح السنه می‌فرماید: «وإذا رأيت الرجل أدي الطريق والمذهب فاسقاً فاجراً صاحب معاصي ظالماً وهو من أهل السنة فاصحبه واجلس معه فإنك لن تضرك معصيته وإذا رأيت عابداً مجتهداً متقشفاً متحرفاً بالعبادة صاحب هوى فلا تجالس معه ولا تسمع كلامه ولا تمش معه في الطريق فإني لا أمن أن تستحلي طريقه فتهلك معه. هر گاه شخصی ظالم را دیدی که به فسق و فجور آغشته بود، اما از اهل سنت و جماعت بود با او همنشینی کن؛ زیرا گناه او به تو ضرر نمی‌رساند، و هر گاه دیدی شخصی عبادتگزار، زاهد و از دنیا بریده بود، اما از اهل بدعت بود با او مجالست مکن، سخن او را مشنو و با او در راهی مرو؛ زیرا من می‌ترسم هم رنگ او شوی و با او هلاک گرد.» و أبو الفرج الشیرازی در کتاب تبصره خود می‌نگارد: قال أحمد بن حنبل: وإذا رأيت الشاب أول ما ينشأ مع أهل السنة والجماعة فأرحبه وإذا رأيتته مع أصحاب البدع فأيس منه فإن الشاب على أول نشوئه = امام احمد بن حنبل فرموده است: و هر گاه جوانی را دیدی که با اهل سنت و جماعت (نشست و برخاست دارد و با آنان) بزرگ می‌شود، با گشایش صدر از او امید (صلاح) داشته باش، و هر گاه جوانی را با بدعت گزاران دیدی، از او مأیوس شو؛ زیرا جوان بر نشأت اول خود به پیش می‌رود.»

و از روی مضمون قول رومی:

هر کسی را بهر کاری ساختند

میل او را در دلش انداختند

اهل حق همیشه در اشاعتِ توحید و سنت و امحاءِ شرک و بدعت بنظر
آمدند و از روی قول شیرازی رحمته:

هر گلی نوز گل رخی یاد همی دهد

گوش سخن شنو کجا دیده اعتبار کو

اکابر این قوم را شیوه همین بود که شنیدی، پس بحمد الله فرزندان آنها در هر دیاری که باشند، مانند اکابر خویش در اشاعت توحید و سنت و امحاء شرک و بدعت سرگرم عمل بنظر می آیند؛ کار ایشان رساندن برنامه نبوی بوده و در این راه مصائب را پذیرفته و طعن و تشنیع مبتدعین را تحمل می کنند، بلکه خوشی آنها در رساندن مسایل عقیدوی و توحید به عموم مردم می باشد، نه آنها را طمع جاه و مال و نه آنها را خوفی از قیل و قال. اگر تو بدیده دل غور نمائی و تعصب را بالای طاق گذاری یقین خواهی کرد که جناب مولانا محمد عمر عمت فیوضهم یک داعی است، از آن دعاة خیر و یک شاخ پر ثمریست ازان چمنستان و یادآور یست از یاد اکابر ملت، حق سبحانه و تعالی چنین فرزندان توحید را همیشه در سایه الطاف و مرحمت خویش داشته، امت را از فیوضات آنها بهره ور گرداند آمین بمنه و کرمه

العمیم. و این کتابِ مولانا در حقیقت جامع آن مسائلیست که در زُبر^۱ قوم در جاهای مختلف آمده است؛ و اکثر و بیشتر آن بزبانِ اردو که اهل فارس از آنها بی بهره اند. الحمد لله که حضرت مولانا به عرق ریزی بسیاری، آنها را یکجا جمع نموده و آنها را از لباسِ اردو معری و به زیور لباسِ فارسی مزین ساخته تا که همگی بردارنده فیوض اکابر قوم و گام زن جاده مستقیم و طریقِ حق شوند.

حق سبحانه و تعالی مولانا ممدوح را به انعام و مرضیاتِ خویش محفوظ و مصروف دارد آمین.

غلام رسول عفی عنه - نزیل کراچی

مؤرخه ۴ شوال سنه ۱۳۹۸، ۸ سپتامبر سنه: ۱۹۷۸

۱- زُبر به معنای کتابها. در قرآن کریم آمده است: ﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ﴾ (الشعراء/۱۹۶) «و توصیف آن در کتابهای پیشینیان نیز آمده است!». [مُصحح].

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه مؤلف

تخصیص جمیع محامد مر احدى را که اول و آخر و ظاهر و باطن است، و بدون نمونه ی سابق منشی و مبدع عوالم است، و واحدیست که کمال آثار وجود همه اکوان از اثر کمال اوست؛ چه ارواح و چه اشباح و چه عناصر و چه افلاک. و همه اوصاف و ثنای کمال، مر لا شریکی را که بدون مشارکت غیر مدبر و متصرف و قیوم همه موجودات است، هر اتفاقی در دنیا افتد از دست او و هر چه آید از او آید.

و صلوة و سلام، مر سیدی را که اشرف نوع موجودات و برای عین دهر مثل مردمک چشم است؛ آن که سید بنی عدنان و جامع مکارم الأخلاق و ختم الرسل و صاحب المعراج و افضل البشر و قاسم الجنان و الکوثر که مبعوث بود به اسود و احمر، و اکمال دین و شریعت و سنت و هدایت، با وجود ذیجود او متعلق بود. و از انوار شریعتش و ضیاء سنتش ادیان باطله و مذاهب فاسده و بدعات مروجه مضمحل و محو گردیده و شریعت غراء و سنت بیضاء او چون آفتاب عالمتاب بر منصفه اکوان جلوه گر گردیده است، و درود و سلام بر آل و ازواج و اصحاب گرامیش که قاطع حائل شرک و قانع طغیان و ماحی اساس بدعات طاغیان و مبتدعان بوده، و مروج شریعت و انصار حق و سنت و اعوان ایمان و احسان بودند.

اما بعد: این رساله ایست مختصر در مذمت و ردِ اشراک و بدعات که به التماسِ برخی اخوان نوشته شد. اولین رساله که احقر در این موضوع تألیف کردم به اسم «وتدالایمان» بود اما چون که در غایت اختصار بود، لذا نفعش قلیل بود، خواستم که نفع این موضوع اعم گردد؛ زیرا که درین زمان پُرفتن این دو بلا، بالخصوص و دیگر بلاها عموماً عالم را فرا گرفته و امت را از بین برده اند. شاید موجب هدایت و رهنمای سنتِ سینه گردد، و جلو بعضی را از اکبر الکبائر باز گیرد.

ونسأل الله التوفيق والقبول وهو خير عون وبالقبول جدیر.

این رساله را به دو حصه تقسیم کردم که در حصه اولی آن، یک مقدمه و تمهید و چند ابواب و چند فصل و غیره آورده شد که همه آنها در مضامین ذم و ردِ اشراک و دلایل و توابع آنست. و در حصه دوم بیانِ بدعات و رسوم، و بیان سنت و ابواب و فصولِ مختلف است، و در آخرش توضیح بدعات و ممنوعات و شرکیات، و ردودی بر آن و بیان احوال فرقه مخالف است.

مقدمه در بیان اهمیت عقائد

باید دانست که مدارِ ایمان و کفر، و نجات و عذابِ اخروی بر عقائد است، و عقائد اصل دین و ایمان است، بلکه ایمان معبر از همین عقائد است، اما عموماً از اعمالِ صالحه به اسلام تعبیر شده است. فوز و فلاح و نجاتِ اخروی منحصر بر ایمان اند نه بر اعمال، اعمالِ صالحه فرعِ دین اند، اصلِ دین و اساسِ اسلام عقائد اند. بقاءِ درخت به بیخ و اصول می شود نه به فروع و شاخ و برگ. اگر بیخ بریده شود، شاخ و برگ چه ارزشی دارد؟ اما با بریدن شاخ و برگ درخت می تواند که دیگر شاخ و برگ آورده سالها بماند. مثل دل و دماغ در انسان اصل اند و سائر اعضا فرع اند، اگر دست و پا و گوش و بینی و چشم بریده و بیرون کرده شوند، باز هم انسان می تواند که زندگی کند، ولی اگر دل یا دماغ بهم خورد، یا از بین برود، این همه محو و مضمحل می گردند، و دایره زندگی تنگ شده منقطع می شود، بلکه همه قوای این جوارح در حقیقت از قلب متشعشع^۱ اند. نمی بینی که چون بر قلب سگته می آید نه نورِ چشم می ماند و نه سماع گوش و نه غیره.

دل چو شد رونقِ حیات بشد تو شدی جمله کائنات بشد

۱- متشعشع = درخشنده، ساطع. [مُصحح].

چنانچه از رفتنِ دل همه اعضا و قوای شان نابود می‌گردد، همینطور از نبودن عقائد، وجود اعمالِ صالحه و تقوی و نگهداشت از معاصی هم نابود می‌گردند.

آنچه مردان را رساند با مراد اعتقاد و اعتقاد و اعتقاد

مأخذِ عقائد از کجاست؟

مأخذِ عقائد صحیحه و اساسِ آنها قرآن مقدس و حدیث منور است. لهذا بمصداق، الأصل بالأصل^۱ عقائد از کتاب الله و سنت متواتره ثابت می‌شوند، خبر واحد اگرچه صحیح باشد، اما برای اثباتِ عقائد کافی نیست، از آن فقط عمل ثابت می‌گردد نه عقیده، چنانچه در کتبِ قوم معروف است، و برآن اتفاقِ جمهور صحابه و تابعین و تبع تابعین می‌باشد.

اخطار: آنچه درین زمانه مبتدعین گذشته از خبر واحد، بلکه از احادیثِ ضعیفه و موضوعات و قصص و حکایات و چرندهای بی‌بنیاد مشائخ علمی و طریقتی خود ثابت و نقل می‌کنند، قطع نظر در عقائد بلکه در اعمال هم اتباع آنها سراسر گمراهی و ضلالت است. فقط حدیثِ ضعیف در فضایل اعمال اعتبار دارد و بس و این گمراهان بادیه^۲ ضلالت، چه بسا که از خواب و خیالات پیران مفسد خود عقائد را ثابت می‌کنند، از ایشان پُر حذر باید بود و

۱- الأصل بالأصل = مسائل مهم و کلیدی با دلایل قاطع ثابت می‌گردند. [مُصحح].

۲- بادیه = دشت و صحرا. [مُصحح].

از تألیفاتِ شان اجتناب باید کرد، مگر آن که به تنقید بصیرت مطالعه کرده باشی، بقول خواجه شیراز:

پری نهفته رُخ و دیو در کرشمه و ناز
فتاده عقل بحیرت که این چه بوالعجبی است

تمهید دوم

متوجه باید شد که وسیله نجاتِ اخروی و دخولِ جنت فقط ایمان و توحید است، فوز، کامیابی، سرخروئی و سرفرازیِ آخرت از همین دو چیز حاصل می‌شود. ایمان و اسلام و توحید نه صرف تعلیمِ یقینِ اخروی داده، بلکه به طریق صحیح دارالقرار والخلود را هم آخرت قرار می‌دهد، و این جهان بی‌بنیاد را فقط و فقط وسیله حصولِ آخرت و محلِ کشاورزیِ نتایجِ اخروی و منزل سفر اثبات و معرفی می‌کند. و وسیله نجات از عذابِ اخروی را منحصر در تحصیلِ توحید و احتراز از شرک مقرر می‌کند. چنانچه در حدیثِ متفق علیه از معاذ رضی الله عنه مرویست که نبی کریم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«فَإِنَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَحَقَّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَ مَنْ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا».

«بلا شبه حقِ خدای ذوالجلال بر بندگان اینست که عبادت و بندگی او کنند و هیچ چیزی را با او شریک نگردانند و حقِ بنده بر خدا آنست آن بنده که به او هیچ چیز را شریک نکند، عذاب ندهد».

تبصره: الله جل جلاله، چونکه خالق و مالک و رازق و رب تمام مخلوقات است، بر ذات پاکِ او کسی را حقی واجب نیست، اما چون که او رحمن و رحیم است، مقتضای رحمتِ او آن است که بندگان محتاج خود را از راهِ مرحمت و کرم در مقابله اعمال خیرشان طبق ایفای وعده خود لزوماً پاداش نیکو دهد، این را در زبانِ شرع مقدس به حق العباد علی الله مجازاً تعبیر

می‌کنند. نجاتِ موحد از دوزخ و لو پس از عذاب طولانی یقینی است، اما مشرک که با اعتقاد شرک مُرد او را ابداً نجات نیست، خداوند ذوالجلال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۱۱۶].

«خداوند، شرک به او (الله) را نمی‌آمرزد؛ (ولی) کمتر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌آمرزد.»

شفاعت هم نصیب موحدان است مشرک را شفاعت نیست. امام مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا» «هر که از امتم بمیرد در حالی که شریکی بخدا نیاورده است» و در روایتِ ترمذی و ابن ماجه آمده: «هِيَ لِمَنْ مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا». «مستحق شفاعت کسی است که در حالی مرده باشد که بخداوند هیچ چیزی را شریک مقرر نکرده است.»

بلکه بسا اوقات شخص دعوی ایمان می‌کند و بظاهر هم مؤمن است، اما عقیده مشرک است، در دنیا مسلمانست و در آخرت در زمره مشرکین داخل دوزخ فرستاده خواهد شد، چنانچه اکثر عوام قبرپرست و پیر پرست، درین زمره داخل اند. قال الله سبحانه:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶].

«ایمان نمی‌آرند اکثر مردمان به الله تعالی، مگر در آن حالی که ایشان

شرک هم می‌کنند.»

ملاحظه باید فرمود و احتیاط باید کرد تا که در این زمرة بی‌بنیاد داخل نگردی، ابلیس علیه اللعنة بطورِ خفیه هزارها نیرو دارد که شما را کشان کشان در شرک برده ایمان‌تان را از بین ببرند. شعر
ای بسا ابلیسِ آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست

انتباه در تمهید

معلوم خاطر عاطرت^۱ باد که حقیقتِ توحید و عرفانِ خداوندی فطرتِ انسانی است، یعنی انسان از روز اول که مخلوق شده است در فطرت و طبیعت او توحید را مودع فرموده اند.^۲ مثلاً حیوان پلیدی مثل سگ را ببین که مالکِ خود را می‌شناسد، دیگر هر که قریب خانه او آید امیر باشد یا غریب، عام باشد یا خاص، بر او حمله می‌کند، و برای گزیدن او میدود، اما چون آقای خود را می‌بیند دُم را حرکت می‌دهد، تملق و شاطری در کار میبرد. این امتیاز را کسی به او یاد نداده است محض مقتضای طبیعت او همین است که بر محسنِ خود می‌چسپد و از ناآشنای خود می‌گریزد یا حمله می‌کند. اما انسان قوی الفطرت که مفطور برای مولاشناسی است، اگر منعم حقیقی خود را نداند و به دورِ دیگران بچرخد، پس از او کودن و دنی‌تر کی باشد؟ پس او از سگ و خرس و خوک هم کمتر باشد. اگر فکر کنیم معلوم می‌گردد که

۱- عاطر = عطردار، خوشبو. [مُصحح].

۲- مودع فرموده اند = به ودیعت گذاشته اند، قرار داده اند. [مُصحح].

انسان فطره از معبودِ خود انکار نمی‌کند، چنانچه در فطرتِ او خوردنِ اغذیه نهاده‌اند، اگر هر قدر گرسنه گردد، گیاه و علف اگرچه مجاناً در دست آید استفاده نمی‌کند، اما اگر غله یک کیلو به صد تومان^۱ باشد، فطره^۲ مجبور است که آن را بخرد و بخورد، از کثرتِ قیمتِ خوف نمی‌کند. لذا هر انسان خدا را مجبوراً به نوعی قبول دارد، اگرچه روش عبادتش غلط باشد، حتی فرعون و هامان هم اگرچه الله را قبول نداشته‌اند، اما می‌دانستند که قاهری بالای قدرت همه ما هست.

در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست

حدیث متفق علیه از ابوهریره رضی الله عنه گواه این موضوع است:

«مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ. ثُمَّ يَقُولُ: ﴿فَأَقْمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ [روم: ۳۰].» «هر نوزادی بر فطرت به دنیا می‌آید و این پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا نصرانی و یا مجوسی می‌کنند. سپس این آیت را تلاوت فرمود: ﴿فَأَقْمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ «پس روی [دل] ات را با حق گرای تمام به سوی این دین بگردان.

۱- تومان = معادل ده ریال؛ واحد پول مروج در ایران. [مُصحح].

از فطرت الهی که مردم را بر اساس آن پدید آورده است [پیروی کن]. آفرینش خداوند دگرگونی نمی‌پذیرد. دین استوار این است.»

مراد از فطرة الله استعداد و صلاحیتی است که برای خداشناسی خالق کائنات در بدء تخلیق در جوهر هر فرد بشر ودیعت فرموده است، و جبلت انسان بر همان مفظور شده است، یعنی در آتشکده قلب هر بشر اخگری از این امانت نهاده اند که اگر نفخ معلمین خیر شامل حالش گردد، روزی شعله خرم سوز کفر و شرک از جوهرش، خودبخود نمودار می‌گردد، و اما اگر دست‌خورده معلمین شر و مادر و پدر کافر و پیران بی‌دین گردید، از انسانیت بیرون رفته از هر لایعقل^۱ بدتر می‌گردد.

شاید در ذهن گرامی‌تان از این دعوی عمومی ما اشکال و ترددی پیدا شد که مشرک و کافر چگونه توحید را، من وجه تسلیم می‌کند؟! و اگر خدای برتر و بزرگ را می‌دانست چگونه شرک می‌کرد؟.

برای دفع این اشکال ذهنی‌تان با نظری سریع در احوال مشرکین عرب و کفار قریش مشاهده می‌شود.

وجه این اشتباه این گردیده است که فهمیده اند که هر کسی که اقرار هستی خدای ذوالجلال می‌کند و به او اعتراف دارد، او موحد است و کسی که منکر است او مشرک است و بس؛ این مغالطه بزرگ است که ملایان و پیران مبتدع و شرک‌پرست در ذه مریدان و معتقدان خود جا داده اند و

۱- لا یعقل = آن که درک کرده نمی‌تواند (نمی‌داند)، و کنایه از حیوان است. [مُصحح].

مخالف ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶]^(۱) است، بلکه اصل توحید آنست که از تمام عقائد شرکیه و اعمال و افعالِ مشرکانه عموماً محترز باشد نه آن که از بعضی احتراز کرده و مرتکب برخی دیگر باشد.

از عقائدِ مشرکین چیزی درج می‌شود، ملاحظه کنید که عوام و خواص مبتدعین و بریلوین و پیران بهمین‌ها مرتکب اند یا نه؟ و مابه‌الامتیاز بین ایشان و مشرکین دیده می‌شود یا نه؟.

حال عقائدشان از روی قرآن مقدس اینست:

۱- ﴿وَلِئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [الزحرف: ۸۷] «و اگر از آنان

پرسی، چه کسی آنان را آفریده است، به یقین گویند: خدا».

۲- ﴿وَلِئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [لقمان: ۲۵]

«و اگر از آنان پرسى چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است، قطعاً گویند: خداوند».

۳- ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدْبِرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ

۱- ترجمه: «و بیشترشان به خداوند ایمان نمی‌آورند مگر آنکه آنان [به نوعی]

مشرک‌اند».

اللَّهُ ﴿۳۱﴾ [یونس: ۳۱]^(۱). اینجا اقرار دارند که رازق و مالک و کشنده و زنده کننده و مدبرِ امرِ الله تعالی است.

۴- ﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ ﴿۳۵﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۳۶﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۳۷﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۳۸﴾ [المؤمنون: ۸۴ - ۸۷]^(۲). مشرکین اقرار داشتند که مالکِ عرش و فرش و آسمان و رب همه، الله تعالی است.

۵- ﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُخِيرُ وَلَا يُجَاوِزُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ ﴿۳۹﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿۴۰﴾ [المؤمنون: ۸۸ - ۸۹]^(۳). اقرار داشتند که احکم الحاکمین و شهنشاهِ کل و صاحب اختیار و

۱- ترجمه: «بگو: کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟ یا کیست که بر گوش ها و چشم ها مالکیت و حکومت دارد؟ و کیست که زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می آورد؟ و کیست که همواره امور [جهان هستی] را تدبیر می کند؟ به زودی خواهند گفت: خدا».

۲- ترجمه: «بگو: اگر معرفت و شناخت دارید، بگویید: زمین و هر که در آن است از کیست؟ خواهند گفت: از خداست. بگو: با این حال آیا متذکر نمی شوید؟ بگو: مالک آسمان های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت: [آنها هم] در سیطره مالکیت خداست. بگو: آیا [از پرستش بتان] نمی پرهیزید؟»

۳- ترجمه: «بگو: اگر معرفت و شناخت دارید [بگویید]: کیست که [حاکمیت مطلق و] فرمانروایی همه چیز به دست اوست و او پناه دهد و برخلاف خواسته اش به کسی [از

صاحب اقتدارِ اعلیٰ، الله جل شأنه و عز برهانه است.

۶- ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ﴾ [النحل: ۳۵].

۷- ﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا

مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۱۴۸]^(۱). درین هردو جا اقرار کردند که قادرِ مطلق که

مشیتِ جمیع امور در اختیارِ اوست الله سبحانه و تعالی است.

۸- ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَنَنْبِيُّ يُؤْفِكُونَ﴾ [العنكبوت: ۶۱]^(۲). اینجا اقرار کردند که

متصرف علی الاطلاق اوست.

۹- ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ

عذاب] پناه ندهد. خواهند گفت: [این ویژگی‌ها] فقط برای خداست. بگو: پس چگونه

[بازیچه] نیرنگ و افسون می‌شوید [و از راه خدا منحرفتان می‌کنند؟].»

۱- ترجمه: «کسانی که برای الله شریک و همتا قرار دادند به زودی خواهند گفت: اگر

خدا می‌خواست نه ما شرک می‌ورزیدیم و نه پدرانمان، و نه چیزی [از حلال خدا را

خودسرانه] حرام می‌کردیم.»

۲- ترجمه: «و اگر از آنان بپرسی، چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه

را رام کرده است، البته گویند: خداوند. پس از چه جهت [از راه حق] گردانده

می‌شوند؟.»

مَوْتَهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ﴿[العنكبوت: ۶۳]﴾^(۱). اقرار دارند که فرود آورنده باران و بیرون آورنده نباتات او است.

۱۰- ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَن خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿[الزخرف: ۹]﴾^(۲). اقرار کردند که عزیز و علیم همان ذات مقدس است.

۱۱- ﴿وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ ﴿[الزخرف: ۲۰]﴾^(۳) خدا را رحمن می گفتند.

۱۲- ﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا ﴿[یونس: ۱۲]﴾^(۴).

۱۳- ﴿وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ﴿[الروم: ۳۳]﴾.

۱- ترجمه: «و اگر از آنان پرسشی چه کسی از آسمان آبی را نازل کرد، آن گاه از آن

زمین را پس از پژمردنش زنده [و سر سبز] ساخت، البته گویند: خداوند».

۲- ترجمه: «و اگر از آنان پرسشی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ به یقین گویند، [خداوند] پیروزمند دانا آنها را آفریده است»

۳- ترجمه: «و گویند: اگر [خداوند] رحمان می خواست آنها را نمی پرستیدیم»

۴- ترجمه: «و چون به انسان رنج برسد، به پهلوی خود [خفته] یا نشسته یا ایستاده ما را به دعا می خواند»

۱۴- ﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ﴾ [الزمر: ۸]. در این جاها اقرار داشتند که نجات‌دهنده از مصائب و مشکل‌کشا و دافع بلا هم الله جل جلاله است.

۱۵- ﴿وَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [العنكبوت: ۶۵].

۱۶- ﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلِيلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [لقمان: ۳۲].

۱۷- ﴿وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ﴾ [یونس: ۲۲].

از این آیات معلوم شد که وقت مصائب خاصه مراجعه به آن خدای برتر می‌کردند نه غیر، ولی بقول صاحب روح المعانی^۱ و شیخ الإسلام عثمانی^۲ عوام و پیرپرستان مبتدع زمان ما در عین همین حالت هم بدبختانه به پیرها رجوع می‌کنند، معلوم شد که شرکِ شان از شرکِ مشرکین قدیم مزمن‌تر^۳ شده است. ما بارها از معتقدین پیران نقلاً شنیده‌ایم که در عین همین حالت غریب شاه^۴ و فرزندانش را ندا می‌کنند. العیاذ بالله.

۱- صاحب روح المعانی = علامه محمود آلوسی بغدادی متولد سال: ۱۲۱۷هـ ق و متوفای سال: ۱۲۷۰ هجری می باشد. در رد بر اهل هوا و مبتدعان آرای محکمی دارد. [مُصحح].

۲- اشاره به مفتی محمد تقی عثمانی حفظه الله صاحب تکملة فتح الملهم است که از شخصت های علمی جهان اسلام در عصر حاضر می باشد. [مُصحح].

۳- مزمن = دیرینه، آنچه که زمان درازی بر آن گذشته باشد. [مُصحح].

۴- غریب شاه = نام یکی از پیران که در شبه قاره ارادتمندانی دارد. [مُصحح].

- ۱۸- ﴿رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ﴾ [الدخان: ۱۲]. اقرار داشتند که کاشفِ عذابِ الله جل و علا است.
- این بود بیان عقائدشان از قرآن مقدس، و بهمین مضمون احادیث صحیحه به کثرت آمده اند.
- حالا از کتب سیرت و تاریخ معتبر عقائد مشرکان را باید شنید:
- ۱- در طبقات ابن سعد ج ۱ ص ۱۴۵ می نویسد مشرکان هنگام بنای کعبه گفتند: لو بنینا بیت رینا، «کاش ما خانه خدای خود را بنا کنیم» معلوم شد که خدا را رب خود می گفتند.
- ۲- در سیرت ابن هشام ج ۱ ص ۲۰۷ می نویسد: وقت بنای کعبه و هدم آن خیلی از عذاب خدا ترسیدند، حتی که کسی جرأت نکرد به این کار شروع کند، مگر ولید بن مغیره. و دیگران تا یک شبانه روز توقف کردند که اگر ولید را عذابی نرسید اقدام می کنیم ورنه از این کار دست می کشیم، می گوید: إن الناس هابوا هدمها و فرقوا منه. ظاهر است که دلهای شان از خوفِ خدا لبریز بود.
- ۳- هم در طبقات و سیرت مذکور نوشته است که دعا کردند: اللهم لا نرع إنما نريد الخير. «ای الله ما خوف زده و ترسانیده نشویم، جز این نیست که ما اراده خیر داریم». معلوم شد که دعاء هم از خدا می خواستند.
- ۴- و نیز در طبقات مذکور ج ۱ ص ۱۴۵ می نویسد که: وقت تعمیر بیت الله مشوره کردند که باید درین تعمیر مال حلال باشد، حرام نباشد که عذاب

خدا می آید. لا تدخلوا فی بنائها من کسبکم إلا طیبا الخ. دانسته شد که در دلهای شان ملاحظه عظمت و کبریائی خدای ذوالجلال بود.

۵- در سیرت ابن هشام ج ۱ ص ۳۴۰ در داستان ایذاء بلال حبشی رضی الله عنه می نویسد: صدیق اکبر رضی الله عنه به شقی القلب امیه بن خلف خطاب کردند: ألا تنقی الله فی هذا المسکین. معلوم شد که این بدبختان من وجه ترس خدا هم داشتند.

۶- نیز در سیرت مذکور ج ۱ ص ۵۶ آمده است: که روز فتح مکه چون عتاب ابن اسید صدای اذان بلال رضی الله عنه شنید، گفت: لقد أکرم الله أسیداً ان لا یکون سمع هذا فیسمع منه ما یغیظه. خدا اسید (پدرِ مرا) عزت داد که پیش از این مُرد که این صدا را نشنید؛ زیرا اگر این صدا را می شنید باعث خشم او می شد. معلوم شد که ایشان عزت و ذلت را از خدا می دانستند.

۷- نیز در سیرت ج ۱ ص ۳۷۶ می نویسد، در قصه طویل که هند به ابولهب گفت: نعم فجزاک الله خیراً یا ابا عتبه. «بلی پس ای ابا عتبه! الله ترا جزای خیر دهد» معلوم شد که خدا را سزا دهنده و جزا دهنده می دانستند، چنانچه وقت بشارت فاروق اعظم رضی الله عنه به ایمان آوردن خود ابوجهل ملعون گفت: قبحك الله وقبح ما جنت به. مثل ابوجهل ملعون (فرعون این امت) هم سزا را از جانب خدا می دانست.

۸- نیز در سیرت ج ۱ ص ۳۷۵ می نویسد که چون کافران گفتند که: محمد صلی الله علیه و آله مجنونست، ضماد که تا حال کافر بود، آمد و گفت: اگر من محمد

ﷺ را بینم، لَعَلَّ اللَّهَ يَشْفِيهِ عَلَيَّ يَدِيَّ، شاید خدا او را بدستِ من شفا بدهد. معلوم شد که شفادهندهٔ امراض هم خدا را می‌گفتند.

۹- در ترمذی موجود است که عمران بن حصین رضی الله عنه می‌فرماید: جناب رسول الله ﷺ پدرِ مرا گفت که: ای حصین تو چند معبود را عبادت می‌کنی؟ گفت: شش در زمین و یکی در آسمان، پس پرسیدند: تو برای محبت و خوفِ خود کدام یکی را دمقرر کرده‌ای؟ پدرم گفت: آن را که در آسمان است. معلوم شد که الله را خدای برتر و اعلی می‌دانستند.

عقائدِ مشرکین نسبت بذات و صفاتِ رب العالمین چه بوده؟ گوش باید کرد

علمای کرام در موضوع ذات پاک واجب الوجود ﷻ و صفات او عقائد و تصورات مشرکین را تفصیلاً و تطویلاً ذکر کرده اند، ما بطورِ خلاصه و اختصار چیزی تقدیم می‌کنیم.

ایمان و عقیدهٔ مشرکان این بود:

- (۱) الله خالق همه کائنات است. (۲) رازق همه الله است. (۳) مالک همه الله است. (۴) محیی و ممیت همه الله است. (۵) مدبر امور الله است. (۶) مالک تمام کائنات او است. (۷) شهنشاه کل او است. (۸) صاحب اختیار و اقتدار کامل الله است. (۹) قادر مطلق الله است. (۱۰) متصرف علی الاطلاق الله است. (۱۱) بارندهٔ باران الله است. (۱۲) پیداکنندهٔ نباتات الله است. (۱۳) عزیز و علیم و رحمن، الله است. (۱۴) مشکل کشا و دافع البلاء الله است. (۱۵)

منجی از مصائب و شدائد، الله است. (۱۶) کاشف العذاب، الله است. (۱۷) عزت و ذلت و جزا و سزا دهنده و شافی مرض، الله است. (۱۸) از خدا می ترسیدند. (۱۹) و دعاء از الله می خواستند. (۲۰) در وقت شدائد او را نداء می کردند. (۲۱) از جلال و هیبت او می ترسیدند. (۲۲) دل‌های‌شان از عظمت و کبریائی او می لرزیدند. (۲۳) خدا را واحد و از همه اعلی می دانستند.

ذکر بعضی از اعمال و وظائف‌شان

(۱) تعمیر کعبه می کردند. (۲) حج می کردند^(۱). (۳) تعظیم شعائر الله^۲ می کردند. (۴) عمره کرده و لیبک می گفتند. (۵) خدمت بیت الله و حجاج می کردند. (۶) نماز می خواندند (ج ۱ حجة الله البالغة). (۷) روزه می داشتند، (صحیح مسلم فضائل ابوذر رضی الله عنه). (۸) زکوة می دادند، (سورة انعام ع ۱۱). (۹) غلام و برده آزاد می کردند. (ابوداود و حجة الله). (۱۰) نذر می کردند. (بخاری کتاب الصوم و مسلم کتاب الایمان و ترمذی باب وفاء النذر و ابوداود باب نذر الجاهلیة). (۱۱) ابتداء تحریر بنام خدا می کردند، (طبقات

(۱) - سنه ۹ هجری از حج منع شدند. صحیح بخاری و صحیح مسلم.

۲- شعائر جمع شعیره به معنای نشانه و علامه است. و مراد از شعائر الله نشانه‌ها و مواضع عبادت او تعالی می باشد. "عطا" که از تابعین مشهور است، می فرماید: شعائر الله تمام آن چیزهای است که خداوند متعال به آن امر نموده و یا از آن باز داشته است. "حسن" می فرماید: "هی دین الله کله". برای معلومات بیشتر به تفسیر "الجامع لأحكام القرآن" از علامه قرطبی ۳۷/۲ مراجعه شود. [مُصحح].

ابن سعد ج ۱ ص ۲۰۹). (۱۲) قسم بخدا یاد می کردند، در قرآن مقدس جابجا، پارهٔ ۸، انعام ع ۱۳، و پ ۱۴، نحل ع ۵، و پ ۲۲ فاطر. ع آخر مذکور است. (۱۳) نکاح صحیح در ایشان هم رواج داشت - صدیقه رضی الله عنها چهار قسم نکاح بیان کرده فرمودند: منها نکاح الناس الیوم. (بخاری کتاب النکاح). (۱۴) بر ختنه و غسل جنابت و تمام خصائلِ فطرت مستقیم بودند. (حجة الله). (۱۵) ذبح و نحر می کردند، (حجة الله). (۱۶) استغفار می کردند. (انفال ع ۴).

صاحب اخلاق و اوصاف حمیده بودند

۱- غیور و صاحب عزت و ناموس بودند، (سیره النبویه بر حاشیه سیره حلبیه ج ۱) بر گرفته از کتاب: «توحید و شرک کی حقیقت». ۲- مهمان نواز و ارباب سماحت و سخاوت بودند. ۳- صادق الوعد و العهد بودند، چنانچه کتب احادیث و سیر مشحون اند.

لمحة فکریه: حالا با اینقدر خوبی که داشتند، فکر باید کرد که باز هم قرآن مقدس اوشان را کافر و مشرک معرفی فرموده، وعید عذاب ابدی به آنها داده است، پس چه چیز از باب توحید مانده بود که ایشان را از کافران جدا نکرده بود؟!

جواب این تفصیلاً گفته می شود:

انکشاف حقیقت توحید

اولاً یک اشتباه بزرگ و غلط فهمی که اکثر عوام و بعضی خواص بدان مبتلایند ازاله می شود. بعد از آن پرده از روی توحید بلند می شود، بگوشِ هوش متوجه و ملتفت باید شد، اینجا دو چیز مشتبه می گردند، برای دانستنِ توحید اول آنها را امتیاز باید داد؛ یکی تسلیم توحید در جانب اثبات با وجود کثرت عبادت و عرفان واجب الوجود است، فقط در همین یک پهلوی اثباتی مع عدم نفی جانب منفی. دوم اثباتِ توحید و عرفان و عبادت، برای ذات واحد محض و مطلق است، با نفی پهلوی منفی. مثلاً کسی خدا را یگانه می داند و می شناسد و عبادت می کند، ولی به همراه این، در تمام امور یا بعضی امور غیر الله را هم مستحق عبادت و تصرف و غیره می داند، و نفی آن غیر، من کل الوجوه روا نمی دارد. و دیگری هم خدا را به همین طور اثبات می کند، ولی غیري را اصلاً با او استحقاق نمی دهد، و نفی صریح می کند و اعتقاداً هم عبادت برای غیر را منفی می داند، جماعتِ اولی مشرک است و همین بود عقائد جمیع مشرکین عالم از اول تا آخر. و جماعتِ دوم موحد اند و اسلام برای تمیز همین امر است و بس.

و چون امروز به اطراف مان نگاه کنیم، در می یابیم که اکثر عوام و بعضی خواص از ملاها و مشائخ در بلای اول گرفتار اند، و خود را موحد می دانند فیهیات^۱! و اگر دارنده این عقیده موحد است، پس چرا ابوجهل و ابولهب

۱- هیهات = چه دور است، و در مقام تحسر و تأسف استعمال می شود. این واژه در آیه: ۳۶ -سورة مؤمنون آمده است. [مُصحح].

مشرك اند که ایشان هم همین عقیده داشته اند، چنانچه با دلائل در بالا ثابت نمودیم. و منشأ این غلط فهمی این است که شیطانِ مردود و ملعون چونکه دشمنِ انسانست و می داند که توحید انسان را از جهنم نجات داده و شرک وسیلهٔ نار است، سعی می کند که توحید حقیقی برایشان منکشف نگردد. آن را ملمع کرده بصورت مزخرف بالشرک جلو او می برد و توحید حقیقی معرفی می کند، آن دنی الهمة آن را تصدیق کرده تا دم موت به همین عقیده مانده و از زمرهٔ مشرکین حشر می شود، حالانکه واحد دانستنِ خدا مطلقاً و عرفان و عبادتِ او مطلقاً، توحید نیست، بلکه این مقتضای فطرت و طبیعتِ انسانست که در هر قرن آن را نقل کرده است؛ زیرا که انکارِ خدا از قدرتِ انسان خارج است، لذا بیشتر ائمهٔ کفر در صفات و عبادت خداوند متفق بوده اند.

وجه نزاع و موردِ نزاع فقط پهلوی دوم در هر قرن گردیده است، و بهمین پهلوانبیاء با مخالفین در نزاع و جهاد و اصحابشان در قرن بعد قرن بر سرِ پیکار بودند.

دلائل دیده شوند:

۱- ﴿إِنَّمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿۳۵﴾ وَيَقُولُونَ آيِنَّا

لَتَارِكُوا ءِالِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ﴿۳۶﴾ [الصافات: ۳۵ - ۳۶] ^(۱).

همین ضربِ اِلا الله بود که بنیان آلهه ایشان را منهدم کرده ایشان را ناراحت کرده بر سرِ پیکار می آورد که انبیاء علیهم السلام هدفِ سب و شتم و آماجگاه و نشانه تیر بالا گردیدند که هفتاد نبی و مبلغ بر سرِ یک منبر شهید می کردند، نه فقط جانب اثبات که مشرکان خود در آن متفق می بودند.

۲- ﴿وَقَالَ الْكٰفِرُونَ هٰذَا سِحْرٌ كٰذِبٌ ﴿۴۱﴾ اٰجَعَلِ الْاٰلِهَةَ اِلٰهًا وَّاحِدًا ۙ اِنَّ

هٰذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴿۴۲﴾ [ص: ۴ - ۵] ^(۲).

مشرکینِ عرب از تصورِ یک معبود بیگانه نبودند، فقط بخاطر نفی معبودان دیگر بارگاهِ رسالت صلوات الله علیه را با انواع مختلف اذیت‌ها و گستاخی آزرده.

۳- ﴿وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْءَانِ وَحْدَهُ، وَلَوُا عَلٰى اٰدْبَارِهِمْ نُفُوْرًا ﴿۴۱﴾

[الاسراء: ۴۶] ^(۱).

۱- ترجمه: «آنان [چنان] بودند که چون به آنان گفته می شد: معبود راستینی جز خداوند [بیگانه] نیست، سرکشی می کردند. و می گفتند: آیا ما معبودان خویش را به خاطر [سخن] شاعری دیوانه ترک گوئیم؟».

۲- ترجمه: «و کافران گفتند: این [فرد] جادوگری دروغگوست. آیا [همه] معبودان را یک معبود قرار داده است؟ بی گمان این چیزی شگفت است.».

همین دعوت به سوی پروردگار یکتا موجب نفور ایشان بود، نه آن که خدای به همراه شریک را قبول نداشتند.

۴- ﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾
[الزمر: ۴۵]^(۲).

اینجا نیز علتِ تنفر ذکر یکتا بودن الله است.

۵- ﴿ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ^ط وَإِنْ يُشْرَكَ بِهِ تُوْمِنُوا^ج فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ﴾ [غافر: ۱۲]^(۳).

در اینجا نیز صاف واضح است که ایشان به ندای خدا مطلقاً منکر نبودند، واحد لا شریک را نکار می کردند.

حال مشرکین سابقین هم همین بود: قوم نوح: ﴿وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ ءَالِهَتَكُمْ وَلَا تَدْرُنَّ وُدًّا وَلَا سُوعًا وَلَا يَغُوتَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ [نوح: ۲۳]^(۱) قوم عاد:

۱- ترجمه: «و چون پروردگارت را در قرآن تنها یاد کنی، با نفرت به پشت خویش برگردند».

۲- ترجمه: «و چون خداوند به تنهایی یاد شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند متنفر می‌شود».

۳- ترجمه: «این [کیفر] از آن است که چون وقتی خداوند به تنهایی یاد می‌شود، انکار می‌کردید. و اگر به او شرک آورده می‌شد، ایمان می‌آوردید. پس [اینک] داوری با خداوند بلند مرتبه بزرگ است».

﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَدْرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا﴾
 [الأعراف: ۷۰]^(۲). قوم ثمود: ﴿قَالُوا يَنْصَلِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا^ط
 أَتَنْهَلِنَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا﴾ [هود: ۶۲]^(۳). قوم مدین: ﴿قَالُوا يَشْعِيبُ
 أَصَلَوْتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتَّكَّ مَا يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا﴾ [هود: ۸۷]^(۴).

خلاصه مشرکین سابقین هم پهلوی اثبات را بمع اشراک قبول داشتند، فقط مورد تنازع و کشمکش شان پهلوی منفی و اثبات خدای واحد لاشریک بود و بس، و همین است حال اکثر عوام عالم و بعض خواص درین زمان، چون به ایشان گفته شود که: خدای ذوالجلال بجمیع امور خود احتیاجِ غیرِ ندارد، گویند: مسلّم اما دوستانِ خدا و پیرانِ کاملِ اختیاراتی و نازی در حضرت الهی دارند که خواسته‌شان مردود نمی‌گردد، و هرچه گویند خدا رد نمی‌کند.

۱- ترجمه: «و گفتند: معبودانمان را رها نکنید و «وَدَّ» و «سواع» و «یغوث» و «یعوق» و «نسر» را وا مگذارید.»

۲- ترجمه: «گفتند: آیا [نزد] ما آمده‌ای تا [ما را دعوت کنی که] تنها الله را بپرستیم و آنچه را که نیاکانمان می‌پرستیدند رها کنیم.»

۳- ترجمه: «گفتند: ای صالح، پیش از این در میان ما به تو امید می‌رفت. آیا ما را از پرستیدن آنچه باز می‌داری که نیاکانمان می‌پرستیدند؟»

۴- ترجمه: «گفتند: ای شعیب آیا نمازت به تو فرمان می‌دهد که آنچه را که نیاکانمان می‌پرستیدند رها سازیم.»

نعوذ بالله، باید دانست که خداوند متعال ملاحظه کسی نمی‌کند و در آنچه بخواهد از کمال هیچ فردی متأثر نمی‌گردد و کسی نمی‌تواند که به غیر دستور او در کارخانهٔ خدائی اوش دست‌اندازی کند، پس وای و صد وای بر این اعتقادِ پوسیده و این کالایِ زبونِ بی‌مایه.

اسوه انبیاء علیهم‌السلام

اسوه خاتم الأنبياء ﷺ:

﴿أَيُّنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۱۹]^(۱).

امام المرسلین ﷺ نه صرف داعی و مدعی یکتائی الهِ واحد اند، بلکه از سوی الله واحد اعلانِ برائت کرده اند.

اسوه خلیل ﷺ:

۱- ترجمه: «آیا شما گواهی می‌دهید که با خداوند معبودانی دیگر هستند؟ بگو: [من چنین] گواهی نمی‌دهم. بگو: جز این نیست که او معبود یگانه است و من از آنچه، شریک قایل می‌شوید، بیزارم».

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾ [الممتحنه: ٤]^(١).

امام الموحدين نیز به همان نحو اقرار و اظهارِ برائت و اعلانِ عداوت و بغضاء با معارضین فرمودند.

اسوهٔ یعقوب و ابنای او عليه السلام:

﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَالنَّهْءَ أَبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ١٣٣]^(٢).

١- ترجمه: «به راستی که برایتان در ابراهیم و آنان که با او همراه بودند، سرمشقی نیکوست - چون به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا می پرستید بیزاریم. به شما ناباور شده ایم و بین ما و شما برای همیشه دشمنی و کینه پدید آمده است تا اینکه تنها به خداوند ایمان آورید.»

٢- ترجمه: «آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرارسید، حاضر بودید؟ آن گاه که به فرزندان شما گفت: پس از من چه می پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، آن معبود یگانه را می پرستیم و ما فرمانبردار او هستیم.»

خلاصه دعوی تمام شرائع و انبیاء و متبعین شان اقرار وحدتِ صرف برای الله است بلا مشارکتِ غیر، بهمراه اظهار و اعلانِ براءت از غیر. پس مردِ مؤمن را باید که به اسوۀ انبیاء اقتداء کند نه بدنبالِ آباء و اجداد بدود.

بلکه شانِ مسلمان آنست که اگر اذیت شود و یا کشته شود و بسوزد، باز هم به ذاتِ و صفاتِ واحد لا شریک کسی را شریک نکند. مثل پروانه توحید بلال حبشی رضی الله عنه که امیه^۱ شقی در وقتِ نیمروز بر سرِ ریگ‌های داغ بر سینه او سنگِ بزرگ می نهاد و او را تهدیدِ کشتن می کرد که از توحید برگردد، باز هم آن پروانه توحیدِ لم یزلی و عاشقِ رسول صلی الله علیه و آله در زیرِ چنین مصائب با آواز می گفت: أَحَدٌ، أَحَدٌ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.

و مثال دیگر زئیره رضی الله عنها است؛ ایشان کنیز رومی بود که به الله واحد لا شریک آورده بود، ابوجهل او را به اقسام عذاب معذب می کرد و باز هم أَحَدٌ أَحَدٌ از زبان گهر افشانش جدا نمی گشت، تا این که از شدت لت و کوب بر سر و رو کور شد، مشرکین گفتند: او را لات و عزی کور کرده اند که به آنها کفر کرده است، چون او شنید، گفت: مرا خدای من کور کرده است و من هرگز لات و عزی را قبول ندارم، دوبار الله واحد لا شریک او را بینا فرمود، و بدین گونه مشرکین رسوا شدند.

این بود توحید پرستیِ مؤمنانِ اول، اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ.

۱- امیه = امیه بن خلف از سران مشرکین در مکه، که در غزوة بدر کشته شد. [مُصحح].

اینجا سوالی وارد خاطر بعضی می‌گردد که چه حکمت است توحیدی که نزول قرآن برای اثبات آنست و برای همین دعوت نعلین رحمة للعالمین ﷺ در وادی طائف پُر خون شده، و چهره مبارک، روز اُحد رنگین شد و بر دندان مبارک کسر آمد و شهسواران اسلام برای این دعوت دل و جگر و گوش و بینی فدا کردند، باز هم با این اهمیت در یک جا از قرآن و حدیث نام توحید دیده نمی‌شود؟!.

جواب این نکته سرپوشیده اینست که، چون مقصود از این همه جانفشانی‌ها و فداکاری‌ها تصفیه خس و خاشاک جاده توحید بود که شرک چونکه ضد توحید است با تصفیه خارهای آن از جاده توحید ضد ثانی خود بخود نمودار می‌گردد، گویا این تعلیم عملی بود که وجود توحید بنام و نمود نیست، بلکه مزاحم آن را دور کردن، اظهار و اعلان عملی آنست. با برکندن شرک، گل و گلزار توحید در چمنستان عالم خود بخود نمودار می‌گردد، دعوای رسم و اسم بغیر نفی ضدش ارزشی ندارد.

خلاصه، توحید و ایمان و اسلام فقط و فقط یقین کردنست بر واحد و انکار و نفی غیر او از ذات و صفات او سبحانه و تعالی است و مضمون کلمه طیبه نیز همین است، نفی مقدم است از اثبات تا زمین را از خار و سنگ صاف نکنی تخم‌ریزی بکار نمی‌آید، همچنین تا اولاً نفی شرک نکنی و راه اعتقاد صاف نکنی، اگر هزارها بار اثبات توحید کنی نفعی نمی‌بخشد، از این

وجه در دعوتِ تمام انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نفی مقدم از اثبات در قرآن مقدس مذکور است، چنانچه بر داندۀ تفسیر پوشیده نیست.

باب اول

در بیان اثبات توحید بعناوین مختلفه و نفی شرک و مذمت آن

۱ - عنوان ﴿مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ «معبودی جز او برای شما نیست»
بصورت حصر درین موضع اثبات معبودیت آن ذات واحد فرموده و همه
معبودان غیر او را نفی کرد، تقریباً سیزده جا در قرآن مقدس از نوح عليه السلام تا
خاتم الأنبياء صلى الله عليه وآله در سور مختلف این مضمون را ذکر فرموده اند که تمام شان
درین دعوت متفق و به اندازی عجیب و مؤثر خلق را دعوت کردند.

۲ - عنوان ﴿مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ﴾ «کیست معبود، غیر الله» بین که به چه
اندازی عجیب با اثبات وحدانیت، نفی غیر الله هم کرده است! این مضمون
را در مقامات مختلفه مثل پ ۷، سوره انعام ع ۵، و پ ۲۰، قصص ع ۷ و پ
۲۷ سوره طور، ع آخر و غیره ذکر فرموده است.

حالا سوالی پیدا می شود که غیر الله کیستند که از عبادت آنها احتراز لازم
است؟

جواب این سوال اینست که هرچه ماسوی الله باشد، همه غیر اند مثل
شجر، حجر، قبر، صنم، وثن^۱، شمس، قمر، ستاره، نبی، فرشته، ولی، انس،

۱- صنم، وثن = به معنای بت. [مصحح].

جن، دیو و پری. در تفسیر ابن جریر، روح المعانی، تفسیر کبیر، بحر^۱ و غیره موجود است که ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ﴾، شان نزول این آیه را ابن عباس رضی الله عنهما بیان فرمود که ابورافع قرظی و غیره از علماء یهود و نصاری در جواب دعوتِ حق سرورِ کائنات صلی الله علیه و آله گفتند که: مگر شما می‌خواهید که مثل عیسی ترا عبادت کنند، فرمود: معاذ الله أن نعبد غیر الله أو نأمر بعبادة غیره ما بذلك بعثني ولا بذلك أمرني. (روح، ج ۳، ص ۲۰۷).

اینجا آنحضرت صلی الله علیه و آله خود را نیز در غیر الله داخل کردند.

بیان یک مغالطه و فریب مبتدعین مر مسلمانان ساده‌لوح را

مشائخ و ملایانِ مبتدع در جلو عوام می‌گویند که: حضرات ما هم عبادت غیر الله را حرام و شرک می‌دانیم، لیکن دوستانِ خدا و انبیاء و اولیاء چون که محبوبِ خدا هستند در غیر الله داخل نیستند، مردانِ خدا اگر چه عین خدا

۱- تفسیر البحر المحیط؛ مؤلف آن اثیر الدین محمد بن یوسف مشهور به «ابوحیان اندلسی» است که در آخر ماه شوال سال ۶۵۴ هـ مطابق ۱۹ نوامبر ۱۲۵۶ م در غرناطه دیده به جهان گشود،... و در ۲۸ ماه صفر سال ۷۴۵ هـ مصادف با ۱۱ ماه جولای ۱۳۴۴ م در گذشت، از او بیش از سی اثر نفیس در علوم مختلف از جمله: تفسیر، حدیث، عقائد، فقه و نحو بجا مانده است. (بر گرفته از سایت انترنیتی: المجلس العلمی - سایت الوکه) [مُصحح].

نیستند، لیکن از خدا جدا هم نیستند^۱، غیر الله بُت و شجر و حجر اند، اولیاء و انبیاء در تصرف داخل اند، لذا از ایشان طلبِ حاجات و ندایِ شان و غیره در ندایِ خدا داخل است، ظاهر است که چون این کلمات از زبانِ پیر با آمیزشِ لب و لهجهٔ محبت و تقریر دل‌پذیر در گوش مرید عاشق می‌رسد از ساز و سوزِ طنبور آهنگِ حجازی، نغمهٔ نو درین طنبور می‌فزاید، مریدزار عاشق وار بر یمین و یسار از وجدِ آن می‌غلطد و در قلب می‌گدازد و می‌سوزد، و اگر دیگری حرفی دیگر زند به قتل و کشتن او پروانه‌وار حمله می‌کند، پس وای و صد وای برین پیر و مریدانش.

تذکره: باید دانست که بعضی اشیاء اند که آن را خاصه و خواص می‌گویند، خاصهٔ هر چیز، آنست که در غیر آن دیده نمی‌شود و مخصوص به آنست، مثل خنده که خاصهٔ انسانست در غیر انسان دیده نمی‌شود و زنِ هر شخص که خاص است، برای همان یک شوهر، تا آن شوهر از او جدا نشده است، شوهری دیگر نمی‌تواند که او را در عقدِ خود بنکاحِ شرعی بیارود، حتی غیر او از جمله: پدر و برادرِ شوهر که گویا خود اصول و اجزای شوهر اند نه غیر، نمی‌توانند که در زن او و آب منی او مشارکت کنند. انسان از غایتِ غیوری خود اگر پدر و برادر خود را مشارک زن خود بیند، فوراً او را به قتل می‌رساند، حالا متوجه باید شد که در یک خاصهٔ انسانی اگر اصل و

۱- و نیمه شعری را هم برای اثبات مدعای خویش می‌آورند: دوستانِ خدا، خدا نباشند
یک لحظه از او جدا نباشند. [مُصحح].

جزء او مشارکت کند غیرت متحملِ تسامحِ او نمی‌تواند شد. پس همینطور باید دانست که عبادت و اختیارات و تصرفاتِ امور هم در کارخانه واجب الوجود جل شأنه، خاص به او تعلق دارند نه غیر، حالا آن خالقِ غیرت‌ها چگونه روا دارد که غیر او که نه از اصولِ اویند و نه از اجزاء او در کارش مشارک و مداخل گردند؟. بشرِ بی‌مایه اصل و جزء خود را نمی‌تواند که مشارکِ امور خاصِ خود ببیند، پس شرم باید داشت که به خالقِ کائنات این را روا می‌داری!

در حالی که ما قبلاً ثابت کردیم انبیاء و اولیاء همه غیر اند، و هیچ فردی به الله نسبتِ اصول و فروع هم ندارد. سبحانه، ما اعظم شأنه.

تبصره بر تذکره: این غلط فهمی و سوء تفاهم نیز ناشی از عدم فهم معنی صحیح توحید و شرکست، جلوتر گفته بودیم که: نوع بشر همیشه در فهم صحیح این دو شیء، به اغواء و التباس پیر گمراه در فریب می‌افتد و همین پیر معنی صحیح را از او در پرده استتار می‌دارد تا مهتدی نگردد؛ چرا که مردمان فقط معرفت و عبادت واجب را توحید و عبادتِ بُتها را شرک فهمیده اند و بس. حالانکه این هر دو غلط است، بلکه توحید ذات واحد است بغیر مشارکتِ غیر، و با نفی غیر و سزاوردانستن همان یک ذات مقدس است نه غیر. و شرک آن است که با عبادتِ آن ذاتِ واحد دیگری را نیز پرستش کند یا مستحق عبادت بدانند. اگر کسی هزارها نماز و روزه و حج و زکات و تهجد و ریاضت و غیره کند، اما با این همه اگر غیری را مشارک و مستحق

این کارخانه تصور کند بلاریب مشرک است و حشر او با مشرکان خواهد شد.

این را با مثالی واضح می‌نمایم: مثلاً زنی باشد که همه خدمات خانگی شوهر را به شایستگی انجام می‌دهد و فرزندان او را به نوع احسن پرورش می‌کند و با شوهر خود محبت کامل اظهار کرده و خوب نزد شوهر تملق می‌کند، خدمت مهمان او را بطریقِ اعلیٰ انجام می‌دهد، مگر بدکرداری و فاحشگی و بدچشمی با و ارتباط با مردان بیگانه را نیز برقرار می‌کرده و دیگران را در صحبت شوهر شریک می‌کند و غیر را بر رخت خواب شوهر می‌خواباند، آیا وجدانت چه فیصله می‌کند که اگر شوهر از قضیه او پی برد، نظرش به خدمات و احسانات زن می‌افتد که یا که قضیه دگرگون خواهد شد؟ و آیا این خدمات جبران آبروی برباد داده شوهر را می‌کند.

آبی است آبرو که نه آید به جوی باز

از تشنگی بمیر و مریز آبروی خویش

همینطور اگر هر قدر عبادت و بندگی در کار بری و به شرک مبتلا باشی مبعوض خدا و رانده بارگاه او هستی نه خدمت ارزش دارد و نه عبادت‌تان کاری می‌کشد و روزانه خسارت در ازدیاد می‌گردد، خوب تدبیر باید کرد.

عنوان ۳- ﴿وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ «و با او چیزی را شریک نکنید» اعم

العام است، بنا بر مقتضی رحمت خود، بندگان را از شریک آوردن غیر در

عبادت خود مطلقاً نهی و منع صریح فرموده، تا در اغواء شیطان سرگردان نشوند.

و در این موضوع الله بزرگ آیاتِ مختلف نازل فرموده است:

۱- ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۶۴].

«بگو: ای اهل کتاب به سوی سخنی آید که بین ما و شما برابر است: که جز خدا را بندگی نکنیم و چیزی را با او شریک نیاوریم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند پروردگار برنگیرد»

۲- ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶].

«و خداوند را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نیاورید»

۳- ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [الأنعام: ۱۵۱]. «بگو: بیایید تا آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام نموده است، بر خوانم، آنکه چیزی را با او شریک مسازید»

۴- ﴿وَاتَّبَعَتْ مَلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ

بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [یوسف: ۳۸].

«و از آیین نیاکانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کرده‌ام، ما را نشاید

که چیزی را به خداوند شرک آوریم»

۵- ﴿أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا﴾ [الحج: ۲۶].

«چیزی را به من شریک نسازی»

۶- ﴿يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ [النور: ۵۵].

«مرا پرستش می کنند و چیزی را شریک من نمی سازند».

۷- ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ

شَيْئًا﴾ [المتحنه: ۱۲]. «ای پیامبر، چون زنان مؤمن به نزد تو آیند تا با تو

بیعت کنند بر آنکه چیزی را با خداوند شرک نیاورند».

خلاصه درین هفت جا نفی شرک به لفظِ اعم العام یعنی «شیء» شده است، پس بعد این کوچکترین گنجایش برای شریک قرار دادن مخلوق با الله باقی نمی نماند.

در احادیثِ نبوی ﷺ در تمام صحاح و مسانید و غیره نهی از شرک بهمین لفظ مکررا به اندازِ گوناگون آمده است.

در روایت انس چند جا، و روایت صدیقه و روایت ابویوب انصاری و روایت عبدالله یشکری و روایت ابوصالح و روایت ابن عباس و روایت ابن مسعود و روایت معاذ و روایت ابوالدرداء و روایت ابوهریره و روایت ابوذر غفاری و روایت سلمه بن قیس و روایت عقبه بن عامر و روایت ربیع بن عباد و روایت جریر بن عبدالله و روایت اسماء بنت عمیس رضوان الله علیهم أجمعین.

این روایات در کتب مختلف مثل صحاح سته و مسانید و مستدرکات و غیره به طرق گوناگون آمده است، و در بعضی: «مَنْ لَقِيَ اللَّهَ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ». «هر کس در روز قیامت در مقابل خداوند قرار گیرد در حالی که برای او شریک قرار نداده باشد، برای همیشه داخل جنت می شود» در بعضی: «غفر لمن لم يشرك من أمته شيئاً» «هر که از امت ایشان که به خداوند شریک قرار ندهد، آمرزیده شده است». در بعضی: «لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئًا وَإِنْ قُطِّعَتْ» «اگر قطعه قطعه نیز شدی به خداوند شریک میاور» و غیره.

عنوان ۴- ﴿وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾ «و با او (خدا) هیچ یکی را شریک نمی کنم» به این نمط در شش آیه ذکر فرموده است، پ ۱۶ آخر کهف و پ ۲۹ جن، ابتداء و پ ۲۹ ایضاً جن و پ ۲۹ ایضاً جن و پ ۱۵، کهف ع ۵ و پ ۱۵ ایضاً کهف ع ۵.

عنوان ۵- ﴿إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾ «معبود شما یکی است و بس». باید دید که درین آیت بطرزی دیگر معبودیت را صرف برای ذات خود ثابت فرمود، این مضمون را تقریباً در ۱۸ جا ذکر فرموده است که به همراهی، إله و الله واحد را مقید فرموده است، (۱) جزء ۲، بقره، ع ۱۹. (۲) و جزء ۶، نساء، ع ۲۳. (۳) و جزء ۶، مائده، ع ۱۰. (۴) و جزء ۷، انعام، ع ۲. (۵) و جزء ۱۰، توبه، ع ۵. (۶) و جزء ۱۳، آخر ابراهیم. (۷) و جزء ۱۴، ع ۳. (۸) و جزء ۱۴، نحل، ع ۷. (۹) و جزء ۱۶، کهف اخیر. (۱۰) و جزء ۱۷، آخر انبیاء. (۱۱) و جزء ۲۴، حم السجده. (۱۲) و جزء ۱۷، حج، ع ۵. (۱۳) و جزء ۲۳، آغاز

صافات. (۱۴) و جزء ۲۱، عنکبوت، ع ۵. (۱۵) و جزء ۱۳، یوسف، ع ۵. (۱۶) و جزء ۲۳، ص، ع ۵. (۱۷) و جزء ۲۳، زمر، ع ۱. (۱۸) و جزء ۲۴، مؤمن، ع ۲. عنوان ۶- ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ «به همراه الله معبود دیگر را ندا و عبادت مکن» درین جا بنوعی دیگر عبادت و ندا را بذات پاک خود مخصوص نموده و دیگر معبودان را به شدت و تأکید نفی فرموده است. این مضمون را تقریباً در ده آیت بیان فرموده است: (۱) جزء ۷، انعام، ع ۲. (۲) و جزء ۱۵، بنی اسرائیل، ع ۲. (۳) و جزء ۱۵، بنی اسرائیل، ع ۴. (۴) و جزء ۱۸، مؤمنون، ع آخر. (۵) و جزء ۱۹، فرقان اخیر. (۶) و جزء ۱۹، شعراء، ع اخیر. (۷) و جزء ۱۴، آخر حجر. (۸) و جزء ۲۰، آخر قصص. (۹) و جزء ۲۶، ق، ع ۲. (۱۰) و جزء ۲۷، ذاریات، اخیر.

یک نکته: در قرآن پاک و حدیث منور هر جا که ذکر شرک و منع آن آمده به اسلوبی ذکر شده است که معلوم می‌گردد که اولاً و بالأصله، مشرک خدا را عبادت می‌کند و به مرتبه ثانویه و گاه گاهی دیگران را شریک می‌کند، چنین نیست که بالذات عبادت غیر الله می‌کند و ضمناً عبادت خدا می‌کند، مثل عوام مشرکین زمان ما که در اصل ادعای مسلمانی می‌کنند، و ضمناً و وقتاً فوقتاً در اعتقادات یا عبادات یا ندور یا نداء و غیره دیگران را شریک می‌گردانند، چنانچه می‌فرماید: ﴿لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ﴾ - ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ﴾ - ﴿لَا يُشْرِكْ بِاللَّهِ﴾ و غیرها.

کسی که از اسلوبِ عربیتِ خبردار است فوری می‌فهمد ازین الفاظ که در عبادتِ خدا شرکِ نکن، یعنی تو در اصل و بالذات عابدِ خدا هستی، و ضمناً یا وقتاً دیگری را -همچنان که در اصل شریکِ نکرده‌ای- با خدا شریکِ مگردان.

عنوان ۷- ﴿أَلَمْ يَأْتِ اللَّهَ مَعِ اللَّهِ﴾ «آیا با الله معبودی هست؟» یعنی نه. در جزء ۲۰، نمل، ع ۵ این کلمه مقدسه به صورت استفهام انکاری پنج مرتبه آمده است.

عنوان ۸- ﴿فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾ «پس خدا را پرستش کن در حالی که دین خود را برای او خالص می‌گردانی»، یعنی خبردار غیری را شریکِ نکن.

غالباً این مضمون را یازده جا ارشاد فرموده است، (۱ و ۲) دو جا پ (جزء) ۲۳، زمر آغازش، و (۳ و ۴) پ ۲۳، زمر، ع ۲. (۵) و پ ۲۴، مؤمن، ع ۲. (۶) و پ ۲۴، مؤمن، ع ۷. (۷) و پ ۸، اعراف، ع ۳. (۸) و پ ۳۰، بینه. (۹) و پ ۲۰، عنکبوت اخیر. (۱۰) و پ ۲۱، لقمان، ع ۴. (۱۱) و پ ۱۱، یونس، ع ۳.

عنوان ۹- ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ بصورتِ کلمه طیه.

اولاً نفیِ معبودیتِ غیر فرموده، مرتبه دوم اثباتِ وحدانیت و معبودیتِ خود کرده و سه جا این مضمون ارشاد فرموده است: پ ۲۳، صافات، ع ۲. و پ ۲۶، محمد، و پ ۳، آل عمران، ع ۲.

و در احادیث رسول گرامی اسلام به کثرت در ادعیه‌ی مختلف این مضمون را ارشاد فرموده اند، همین کلمه را افضل شعب ایمان و افضل الذکر و خزانه و اجر عظیم و دفعیه کرب^۱ و موجب جنت و باعث نجات آخرت و کلمه اخلاص و ذریعهٔ فوز و فلاح و مقصد بعثتِ نبوی و مدارِ شفاعت ملقب فرموده؛ زیرا که کلمه توحید و نفی غیر الله به اشدّ درجه است.

عنوان ۱۰- ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ نیست معبودی غیر او.

این کلمه مقدس به اسم ضمیر غائب و اشاری اثبات اله واحد و معبود محض را به نوعی می‌کند که عارف از آن به وجد می‌آید و نفی معبودانِ باطل به صورت واضح از آن به نظر می‌رسد. تقریباً از پارهٔ دوم تا ۲۰ از بقره و آل عمران و نساء و انعام و اعراف و توبه و هود و رعد و طه و مؤمنون و قصص و فاطر و زمر و مؤمن و دخان و حشر و تغابن و مزمل ۲۸ جا تکرار شده است.

عنوان ۱۱- ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا﴾ «غیر من معبودی نیست». اظهار ربوبیت و

استغنا‌ی کامل است، در سه جا: پ ۱۴ آغازِ نحل، و پ ۱۶ طه، و پ ۱۷ انبیاء ع ۲ این مقصود را مکرر آورده است.

عنوان ۱۲- ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ﴾ به ضمیرِ مخاطب. در پ ۱۷ انبیاء، ع ۶

آورده است، و در احادیث این صیغه بکثرت آمده است.

۱- دفعیه کرب = ازاله نمودن اندوه و غصه. [مُصحح].

عنوان ۱۳- «لَا إِلَهَ غَيْرُكَ» در احادیث این این صیغه چندجا آمده است.

عنوان ۱۴- «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» این جمله در احادیث بکثرت وارد

شده است، این کلمه بنای اسلام و عین اسلام و غیره لقب دارد.

عنوان ۱۵- «وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» جزء کلمه توحید بوده و در احادیث

بکثرت وارد شده است.

عنوان ۱۶- ﴿أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾ در ۶ جا آمده است: پ ۱، بقره، ع ۱۰.

و پ ۳، آل عمران، ع ۷، و پ ۱۱، هود. و پ ۱۲ هود، ع ۳، و پ ۲۴، حم

السجده، ع ۲ و پ ۲۶، احقاف، ع ۳.

عنوان ۱۷- ﴿أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ ۴ جا این موضوع وارد شده است: پ

۱۲ یوسف، ع ۵، و پ ۲، بقره، ع ۲۱، و پ ۱۴، نحل، ع ۱۵، و پ ۱۵، بنی

اسرائیل، ع ۳.

عنوان ۱۸- ﴿فَأَيُّنِيَ فَأَعْبُدُونَ﴾ دو جا وارد است؛ در سوره فاتحه:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ و در سوره عنكبوت به همان لفظ بالا

بصورتِ تخصیص است. به قول ابن کثیر فاتحه، سرّ قرآنست و سر فاتحه

همین لفظ است.

عنوان ۱۹- ﴿فَأَعْبُدُونِ﴾ در سه جای قرآن آمده است، در پ ۱۷ انبیاء

ع ۲، و پ ۱۷ انبیاء، ع ۶ و پ ۲۷ آخر ذاریات.

عنوان ۲۰- ﴿فَاعْبُدْنِي﴾ دو جا بصورت واحد و جمع آمده است؛ اول طه دوم یسین وارد است.

عنوان ۲۱- ﴿فَاعْبُدُوهُ﴾ در ۹ جا واقع است: پاره ۷، انعام، ع ۱۳، و پ ۱۱ آغاز یونس، و پ ۲۵ زخرف، ع ۶، و پ ۳ آل عمران، ع ۵، و پ ۱۵ مریم، ع ۲، و پ ۲۰ عنکبوت، ع ۲، و پ ۱۲، آخر هود، و پ ۱۶ مریم، ع ۴ و پ ۲۴ زمر، ع ۷.

عنوان ۲۲- ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ به همین مضمون در ده جای قرآن کریم وارد شده است: پ ۱۱، یونس، ع ۱۱، و پ ۷ انعام ع ۷، و پ ۲۴ مؤمن ع ۹، و پ ۷ انعام ع ۹، و پ ۸ اعراف ع ۴، و پ ۱۶ مریم ع ۳، و پ ۱۳ حج، ع ۸، و پ ۱۷ حج ع ۹، و پ ۱۴ نحل ع ۲، و پ ۱۴ نحل ع ۱۰.

مغالطه: بعض گمراهان مردم عوام را در فریب و مغالطه می اندازند که من دون الله فقط بت یا درخت یا حیوانات و خلاصه غیر ذوی العقول اند. حضرات انبیاء و اولیاء، بندگان مقرب و دوستان خدا هستند در من دون الله داخل نیستند، برای دفع این مغالطه ما چند شاهد ذکر می کنیم، تا بر تو دروغ و افتراء این جماعت ثابت گردد که از من دون الله، مراد خود انبیاء و ملائکه و اولیاء اند:

۱- ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾ ﴿٦٨﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ

۱- من دون الله = به معنای کسانی که غیر از خدایند. [مُصحح].

وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٦﴾ [الإسراء: ۵۶ - ۵۷] ^(۱).

حالا درین آیه نظر کنید که از ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ﴾ تا آخر مراد غیر ذوی العقول اند یا انبیاء و اولیاء؟ آیا غیر ذوی العقول دعا می کنند و به دربارِ خداوندی ابتغاء وسیله می کنند؟ و می توانند امیدِ رحمت و خوفِ عذاب داشته باشند؟ ظاهر است که این هر چهار عمل کارِ مقربین و صالحین می باشد نه غیر. و باز هم از آنها در آیتِ اولی به مِنْ دُونِهِ تعبیر شد.

۲- در تذکره «عبادٌ مُکْرَمِین» می فرماید: ﴿وَمَنْ يُقَلِّ مِثْمَمٍ إِنْ شَاءَ إِلَهُ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نُجْزِيهِ جَهَنَّمَ﴾ [الأنبياء: ۲۹] ^(۲).

تدبر کنید آیا غیر ذوی العقول گفته می تواند که من خدایم؟. آیا قولِ صفتِ غیر ذو العقول بوده و عذابِ جهنم به آنها راجع است؟. ضمیر «منهم» که ضمیر ذوی العقول و مرجعش عبادٌ مکرمون است، چگونه امکان دارد به غیر ذو العقول ارجاع داده شود؟.

۱- ترجمه: «بگو: کسانی را که به جای او [معبود] می پندارید، فرا خوانید، پس به گرداندن بلایی از شما و تغییر دادن، توانا نیستند. کسانی که [کافران] آنان را [به نیایش] می خوانند، [خود] هر کدام که نزدیک ترند، به سوی پروردگارشان وسیله [تقرّب] می جویند. و به رحمت او امید می دارند و از عذابش بیمناکند. بی گمان باید از عذاب پروردگارت بر حذر بود».

۲- ترجمه: «و هر کس از آنان که بگوید: من به جای او خدا هستم، جهنم را سزای او می گردانیم».

۳- ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ﴾ ﴿الفرقان: ۱۷ - ۱۸﴾^(۱).

متوجه باید شد که امکان دارد اینقدر ضمائر ذوی العقول و گفتن سُبْحَانَكَ به غیر ذوالعقول منسوب گردد؟. باید گفت به هیچ وجه امکان ندارد.

۴- ﴿يَعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [المائدة: ۱۱۶]^(۲).

آیا ازین هم صریح تر آیتی می خواهی؟ آیت کریمه به صراحت عیسی و مادرش علیهما السلام را در من دون الله داخل نموده است. پس علاج این مبتدعین و کودنهای ازلی را که ممسوخ العقل اند که می تواند کرد؟.

۱- ترجمه: «و روزی که [خداوند] آنان و آنچه را به جای خداوند می پرستند، بر می انگیزد، آن گاه [به معبودان باطل] می گوید: آیا شما این بندگانم را گمراه کردید یا خود راه را گم کردند؟. گویند: تو را به پاکی یاد می کنیم، ما را نسزد که به جای تو دوستانی بگیریم.»

۲- ترجمه: «ای عیسی بن مریم، آیا تو به مردم گفتی که مرا و مادرم را به عنوان دو معبود به جای خداوند بگیرید؟.»

۵- ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ﴾ [التوبة: ۳۱]. «احبار و راهبان‌شان را به جای خداوند، به خدایی گرفته‌اند. و [نیز] مسیح بن مریم [را به خدایی گرفته‌اند]»

۶- ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِّي مِن دُونِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۷۹]. «هیچ بشری را [روا] نیست که خداوند به او کتاب و دانش و پیامبری بدهد آن گاه به مردم بگوید که: به جای خدا بندگان من باشید.»

درین دو آیه نظر باید کرد که به چه صراحت همه را در «من دون الله» داخل فرمود که برای مؤمن جای انکار باقی نمی‌ماند، بلکه انکار «من دون الله» نبودن ایشان خود انکار نص صریح قرآن و کفر است. خلاصه: این تمام نصوص دلیل صریح اند که حضرات انبیاء و ملائکه و اولیاء همه، در «من دون الله» داخل اند، و عبادت ایشان و نذر به نام ایشان همه، عبادت و نذر برای غیر الله بوده و کفر می‌باشد.

دفع یک اشتباه و دامِ تلیس

اهل بدعت که حضرات انبیاء و اولیاء را شریک کارخانه واجب الوجود می‌کنند، در نظر عوام ملمع و مزین کرده با زبان چرب و ادعای لاف و گزاف اظهار می‌کنند که، این افعال ما، به نسبت این بزرگواران عزت و عظمت ایشان است، و کسانی که بر این بزرگواران این امور را روا

نمی‌دارند، دشمنِ ایشان اند و توهینِ ایشان می‌کنند. اگر به نظرِ بصیرت و عقلِ سلیم متوجه این امر شویم، معلومت می‌گردد که در حقیقت این حضرات خود، در نشناختن مقام این اکابر، به آنان چه قدر جسارت و اهانت کرده اند، گویا از مقامِ عظمتِ شان بی‌خبر و نابینا اند.

مثلاً شما متوجه باشید که یک پادشاهِ بزرگ چند افراد را اسلحهٔ عالیشان و قدرتِ و کامله عطا کرده، مجهز می‌کند که شما بروید و شما امین و معتمدِ من هستید، رعیت را از آدابِ شاهی و طریقِ احترام و مقام‌شناسی شاه و خدماتِ خصوصی شاه باخیر کنید و از دشمن و فریبِ او آگاه سازید. حالا برعکس، همین اشخاص رفته و شروع کار شوند. حالا دو نفر دیگر از خارج بیایند، یکی به ایشان بگوید که: مقام و عظمت شما اینست که شما خود ادعای شاهی کنید و قوم را به خود و آدابِ خود دعوت دهید، و دوم پند دهد و بگوید که: نه خیر خوبیِ شما درین است که به مأموریتِ خود قائم شده زیر چشمِ شهنشاه رفته، دستور او را به جا آورید و بخرامید. حالا عقلاً فیصله کنید که ازین دو نفر کدام دوست و کدام دشمنِ شان است؟ و کدام می‌خواهد که وقعت و آبروی شان و اعتماد و امانتِ شان از بین برود و کدام معظم و محترم و حافظِ آبروی شانست؟.

همینطور باید فهمید که چون خالقِ کائنات انبیاء و اولیاء را مبلغ و امین و معتمدِ دین گردانید که آدابِ عبادت او به مردمان تعلیم کنند، و مأموریتِ خویش را انجام دهند، العیاذ بالله مبتدع می‌آید و می‌گوید: شما قابلِ آنید که خود معبود باشید و ما آماده هستیم که عبادتِ شما را انجام دهیم و خلق را به

این دعوت کنید، و ایشان هم - علی سبیل فرض المحال - بگویند: که شما خوب می گوئید، و موحد می آید و می گوید: نه خیر شما وظیفه خود را طبق مأموریت انجام دهید، ما هم شما را مأمور می دانیم و تعظیم شما محض به این خاطر انجام می دهیم که مأمور شاه هستید، و مقام شما را همینقدر می دانیم، پس ظاهر است که جماعت اولی ایشان را چه قدر توهین و خائن ثابت می کند! و جماعت دوم چه قدر خیرخواهی و امانت داری و احترام شان بجا می آرد. مثال مبتدع اولی است و مثال موحد دوم است، تدبیر باید کرد.

پیامبرانی که برای قلع و قمع شرک و بدعت فرستاده شده اند که دیگران را ازین امور جلوگیری کنند و ما خود ایشان را - العیاذ بالله - منصوبه شرک و بدعت کنیم، چه قدر بد و توهین و اثبات خیانت در کارخانه مدبر امور و متصرف کائنات به ایشان است، مبتدع که فریب ابلیس را خورده از باران می گریزد و زیر میزاب^۱ می ایستد.

احمقی کسی را دید که پدر خود را می زند و می گوید که: به صدای بلند بگو که من پدر این سائسدانم، آن شخص گفت: ای مرد احمق پدرت را چرا می کوبی؟ گفت: نه خیر، بلکه احترامش می کنم و عظمت او در نظر مردم اظهار می کنم تا هر کس بداند که این پدر من است! حالا اینچنین یاوه و مزخرف و کودن را کی معالجه کند؟ توهین را تعظیم فهمیده است. هکذا حال مبتدع است و مشرک. هر کس را در مقام خود باید داشت، پیغمبر ﷺ

۱- میزاب = ناودان. [مُصحح].

فرمودند: در تعریف کردن از من غلو نکنید، چنانچه عیسی را کردند، مرا نبی بدانید و اکرام کنید.

گر فرقِ مراتب نه کنی زندیقی

محبت نام اطاعت و فرمانبرداری محبوب است نه که نافرمانی.

للهِ دَرّ القائل^۱:

تعصي الرسول وأنت تظهر حبه

لهذا لعمري في الفعال بدیع

لو كان حبك صادقاً لأطعته

إن الحب لمن يحب مطيع

ترجمه: از پیامبر ﷺ نافرمانی می کنی در حالی که اظهار محبت با ایشان را نیز داری، این عمل تو کار خیلی عجیبی است. اگر واقعا ایشان را دوست می داشتی از ایشان اطاعت می کردی، دوست فرمانبردارِ محبوب خویش است.

اسلام و ایمان نام حق شناسی و مقام شناسی و امتیاز مراتب است، طول و عرضِ اسلام فقط و فقط همین است که حق هر حقدار را به طریق احسن به او برسانی، حق خدا آن است که او را بشناسی و کسی را در جمیع امور او

۱- لله دَرّ القائل = درّ در زبان عربی شیر و خیر کنیر را می گویند، و معنای این اصطلاح اینست: چه جالب گفته است این قائل، این سخن شیر مادرش باد. [مُصحح].

شریک ندانی، و حقِ رسول ﷺ را بدانی و حقِ پدر و مادر را بدانی، حتی که حقوقِ بهائم را هم بدانی.

و حقوق هم دو قسم اند: مشترک و منفرد. اول را به طریقِ اشتراک ادا باید کرد، و دوم را شأنِ امتیازی باید داد. پس حقوقِ مشترک که بینِ خدا و عباد او، مثلاً ایمان آوردن است که چنانکه ایمان به خدا لازم است، به انبیاء هم لازم است و محبتِ خدا و رسول ﷺ و اطاعت هر دو و محبتِ اولیاء و صالحین نیز لازم است و اتباع احکام همه لازم است، اما در عبادتِ خداوندی و تصرفش، و اختیار کامل او بر بندگان و دیگر صفاتِ خاصه اش، کسی با او شریک نیست.

عیسی علیه السلام می فرماید: ﴿قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ﴾ [مائده: ۱۱۶]^(۱). پس کسی که این حقوق را امتیاز نمی دهد حتما در دین و یا مزاج او اختلالی وجود دارد. فکر باید کرد.

تنبیه: پس بعد ایراد اینقدر آیات و حوالهٔ احادیث، اگر کسی باز هم به عقائدِ فاسده و شرکیهٔ خود اصرار دارد، مرضِ او سرطانِ مزمن است، علاج ندارد.

﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [بقره: ۲۱۳]^(۲).

۱- ترجمه: «گوید: تو را به پاکی یاد می‌کنم، مرا نسزد چیزی بگویم که سزاوار من نیست»

۲- ترجمه: «و خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند»

باب دوم در بیان عبادت و معنی او

در سیصد نص صریح از قرآن و حدیث ثابت و واضح است که عبادت فقط حق خداوند است و عبادت هر غیر الله، کفر و شرک است، حالا معنی عبادت را باید فهمید.

معنی عبادت

معنی عبادت بندگی و پرستش به غایت تذلل و عاجزی با ملاحظه غایت عظمت و اطاعت معبود است. عبادت از عبودیت ابلغ است، درین معنی راغب اصفهانی رحمته در مفردات القرآن و نیز در لغات القرآن و نیز مخدوم مهائمی در تفسیر تبصیر الرحمن، عبادت را به این معنی جامع تعریف کرده‌اند: «العبادة تذلل للغير عن اختيار لغاية تعظيمه فخرج التسخير والتسخير والقيام والانحاء لنوع تعظيم» عبادت عاجزی است برای غیر به اختیار خود بنهایت تعظیم آن کس. پس اگر کسی دیگری را برای تسخیر او یا به سخریه تعظیم کند ازین تعریف خارج شد.

امام فخرالدین رازی رحمته در تعریف عبادت رقمطراز است: «إن العبادة عبارة عن نهاية التعظيم وهي لا تليق إلا بمن صدر عنه غاية الإنعام» و در جاهای مختلف عبادت را معنی کرده است.

خلاصه: تمام مفسرین و بالخصوص حافظ ابن قیم رحمته در مدارج السالکین این موضوع را خوب تشریح داده است. بحکم فی الطوالة ملالة، از آوردن این تعاریف صرف نظر کردیم.^۲

فصل در انواعِ عبادت

عبادت بر سه قسم است: قولی، فعلی و مالی

چنانچه شبِ معراج خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله در حضور الهی به همین اقرار سه گانه اقرار فرمودند، التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ که اول اشاره به عبادتِ قولی، دوم به فعلی و سوم به مالی می باشد، و هر سه را به آن ذاتِ مقدس مخصوص فرمود، پس معلوم شد که این هر سه نوع عبادت برای غیر او روا نیست، و نیز مرد مؤمن در هر، دو رکعتِ نماز همین اقرار می کند، پس باید که در دیگر اوقات هم بهمین اقرار خود مستقیم باشد، و خداوند قدوس پیغمبرِ خود را دستور داده است: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾﴾ [الأنعام: ١٦٢] «بگو: یقیناً نماز و تمام عبادت‌های من و زندگی و موت من خاص برای الله اند که پروردگارِ عالمیانست».

۱- فی الطوالة ملالة = سخن به درازا کشانده شود ملالت به بار آرد. [مُصحح].

۲- برای تفصیل بیشتر به رساله العبودية تألیف شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله مراجعه شود.

[مُصحح].

عبادت و عبودیت و حقیقتِ بندگی نام محبتِ کامل و انتهای عجز و نیاز است. پس زیبا است که این عبادت برای ذات واجب الوجود باشد که در غایت کمال و جلال و اکرام و علی و عظیم و قادر و کریم است، و حق است که کسی درین امر با او شریک نباشد؛ زیرا که هیچ مخلوقی از نقص خالی نیست.

فصل در بیانِ فرق در میانِ عبادت و تعظیم

حدود عبادت و تعظیم و تکریم با همدگر چنان پیوسته و متصل اند که امتیاز بین آنها نهایت مشکل بوده، و خیلی احتیاط در کار است. شریعتِ مقدس گاهی دفعه برای آداب جائز و تعظیم مباح؛ سداً للذراع^۱ به حکمت آن که اگر جلو این گرفته نشود منجر به امر حرام و شرک می شود، تعزیز قائم کرده است، - شعر

سرچشمه شاید گرفتن به میل

چو پُر شد نشاید گذشتن به فیل

زیرا هرچه منجر به امری گردد، قاعده آغاز آن، حکم خاتمه آن را دارد. و در روایات است که سید القراء و سید الأنصار اُبی بن کعب رضی الله عنه که رکن

۱- سداً ذرائع = به معنای مسدود کردن و بسته نمودن ذریعه ها و اسباب. گاهی شریعت اسلامی کاری را که فی نفسه مشکلی ندارد ممنوع کرده است بخاطر این که سبب محذور شرعی، شرک و یا فساد می شود. [مُصحح].

اعظم مجلسِ شورای خلافتِ فاروقی و عثمانی و مرتضوی^۱ رضوان الله علیهم بود، با این همه کمالات، روزی فاروق اعظم رضی الله عنه او را دید که عده‌ای برای تعظیم او از پشت سرش می‌روند و او را ثناء می‌کنند، درین وقت یک درّه سخت بر او زد، ایشان از راه تعجب گفتند: چه علت است، فرمودند: آیا نمی‌بینی که این تعظیم و ثناء برای متبوع فتنه و برای تابع^۲ ذلت است. (مسند دارمی - توحید و شرک).

سبحان الله باید دید که بندگانِ مولی چه قدر درآک بودند، و چگونه حکماء اسلام بودند که ادنی شائبه را که منجر الی الشرک گردد، قبل از وقت جلو آن را می‌گرفتند.

تعظیم و اکرام هر بزرگ خوب است، اما ادنی درجه ذلت در جلو او روا نیست، مثلاً این کمالِ ادب و اخلاقِ تست که تعظیم و تکریم اکابر کنی، اما ادنی ذلت هم در جلو شان روا نیست.

یکی از علماء و مشائخِ اهل حق نزد تو آید، به احترامش قیام کردی، مصافحه و معانقه کردی و دست بوسیدی و کفش برداری کردی، همه جائز

۱- این گفته ی مؤلف رحمه الله که اُبی بن کعب رضی الله عنه در مجلس خلافت علی مرتضی رضی الله عنه رکنیت داشته مشکل به نظر می‌رسد؛ زیرا علی رضی الله عنه مرکز خلافتش را به کوفه (عراق) منتقل نموده و اُبی رضی الله عنه در مدینه بوده و سنه ۳۰ هجری همانجا در گذشته است. [مُصحح].

۲- در اینجا اُبی رضی الله عنه متبوع و کسی که پشت سرش حرکت می‌کرده تابع بوده است. [مُصحح].

و خوب اند، اما در جلو او پشت خم کردی، یا پا بوسیدی یا سجده تحیه کردی همه حرام و ناجائز اند، چرا که اول تعظیم بود و این دوم ذلت است. خلاصه: هر ادب و تعظیم که موافق قرآن و حدیث و اقوال ائمه مجتهدین باشد، جائز و ادب و تعظیم و تکریم گفته می‌شود، و هر چه مخالف اینها گردد، آن ذلت است حرام یا مکروه یا خلافِ اولی می‌گردد.

فصل در لوازم و خواص الوهیت و اصول و قواعد عبادت

سه چیز از خواص الوهیت و اصول عبادت اند: یکی علم غیب، دوم حضور و شهود، سوم قدرت و اختیار. آن ذات را اله می‌گویند که دارای هر سه کمال باشد. و لائق عبادت هم همان ذات است که عالم الغیب باشد، تمام امورِ بندگان خود را هر آن و هر وقت کاملاً بداند، تا به همه احوال و مصائب و خیر و شرِ شان در هر آن و زمان عالم باشد و رسیدگی کند، ظاهر و باطنِ مخلوقات در علم او حاضر باشد و منکشف، هر جا حاضر و ناظر باشد، ندا و دعای هر مخلوق و فریاد همه نزد او در یک وقت و یک آن حاضر باشد، احوال تمام را ناظر و احوال‌رس باشد.

صاحب قدرت و اختیار باشد، هر چه بخواهد بکند و اقتدار و اختیار همه مخلوقات در قبضه قدرت و اختیار او باشد.

اثبات این سه عقیده در حق غیر الله بنیادِ شرک، و هر مشرک حتما دارای این عقائد می‌شود، در باره مشرکین سابقین خاتم العارفین شاه ولی الله

دهلوی رحمته در حجة الله البالغه ج ۱، ص ۱۰۸ می نویسد: «وقالوا هؤلاء يسمعون ويصرون ويشفعون لعبادهم ويدبرون أمورهم وينصرونهم» و گفتند: آن‌ها می شنوند و می بینند و برای بندگان خود شفاعت کرده و امورشان را تدبیر می کنند و آنان را نصرت می دهند».

و خاتم المفسرين علامه سيد آلوسی بغدادی رحمته در روح المعانی تحت آیت الوسيله رقمطراز است: «ولا أرى أحداً ممن يقول ذلك إلا وهو يعتقد أن المدعو الحي الغائب أو الميت المغيب يعلم الغيب أو يسمع النداء ويقدر بالذات أو بالغير على جلب الخير ودفع الأذى وإلا لما دعاه ولا فتح فاه». «و به نظر من هر که این چیزها را می گوید اعتقاد دارد که مدعو زنده‌ی غائب و یا مرده‌ی غائب غیب را دانسته و یا مناجات را می شنود و شخصا و یا توسط دیگری خیر و منفعت را جلب کرده و بدی را دفع می کند، و اگر این عقیده را نداشته باشد به حضور او نیایش نکرده و به این مناجات زبان نمی گشاید».

۱- امام المحدثین در شبه قاره هند و صاحب نخستین ترجمه و شرح موجز قرآن به زبان فارسی (فتح الرحمن)؛ ایشان در سال ۱۱۱۴ هجری در دهلی (هند) متولد شده و به سال ۱۱۷۶ هجری در همانجا وفات یافت. [مُصحح].

و خاتم‌المحدثین امام‌الهند شاه‌العزیز دهلوی^۱ رحمته در تفسیر عزیزی پ ۱ می‌فرماید: و انبیاء و مرسلین علیهم‌السلام را لوازم الوهیت از علم غیب و شنیدن فریاد هر کس و هر جا و قدرت بر جمیع مقدورات ثابت کند. در تفسیر ابن جریر و تفسیر کبیر^۲ و غیره نوشته است که علم غیب و قدرت متصل اند.

-
- ۱- شاه‌العزیز فرزند ارشد شاه ولی‌الله دهلوی، ایشان صاحب فتوای مشهور جهاد بر علیه انگلیسها در شبه قاره هند و مؤلف کتاب تحفة اثنی عشریه می باشد. سال: ۱۱۵۹ هجری در دهلی متولد و بسال: ۱۲۳۹ وفات نمود. [مُصحح].
- ۲- تفسیر کبیر = تألیف فخرالدین رازی، یا امام رازی یا فخر رازی (محمد بن عمر بن حسین)، از علمای شافعی که در حکمت، ادبیات و فنون ریاضی سرآمد دوران خود بود. در ۵۴۴ هجری قمری در ری (جنوب تهران کنونی) زاده شد. فخر رازی در روز شنبه عید فطر سال: ۶۰۶ هجری قمری در شهر هرات درگذشت. [مُصحح].

باب سوم **در بیان علم غیب و طریق اثبات و تخصیص آن بذات** **واجب الوجود**

این مسئله دوجنبه دارد؛ جانب مثبت و جانب منفی، مثبت اینست: علم غیب را علم کل، علم محیط، علم بسیط هم گویند، این علم خاص برای واجب الوجود است، هیچکسی دیگر این علم ندارد - ع
علم غیبی کس نمی داند بجز پروردگار

طریق ۱- اثبات علم غیب:

- (۱) ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ « به پنهان و پیدا داناست» در قرآن ۱۰ جا آمده است. (۲) ﴿عَلَّمُ الْغُيُوبِ﴾ « دانای امور پنهانی» ۴ جا. (۳) ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ﴾ «دانای پنهان» ۱۲ جا. (۴) ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ «و [آگاهی از] غیب آسمانها و زمین ویژه خداوند است» ۶ جا. (۵) ﴿فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ﴾ « بگو: جز این نیست که [دانش] غیب از آن خداست» یک بار. (۶) ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ « بگو: هر کس که در آسمانها و زمین است - جز خداوند - غیب نمی داند» یک جا. (۷) ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ «و کلیدهای غیب به نزد اوست.

جز او [کسی] از آن آگاه نیست» یک جا، میزان کل ۲۵ بار، باین اطوار مختلف آمده است.

طریق ۲- علم کل:

(۱) ﴿إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ «بی گمان خداوند به همه چیز داناست» در تمام قرآن ۱۶ بار آمده است. (۲) ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ «خداوند به همه چیز داناست» ۴ بار. (۳) ﴿وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾ «و او به هر آفرینشی داناست» یکجا. (۴) ﴿وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمِينَ﴾ «و همه چیز را می دانستیم» یک بار. (۵) ﴿وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾ «و با شمارش همه چیز را بر شمرده است» ۳ جا. میزان کل = ۲۵ بار.

طریق ۳- علم محیط:

(۱) ﴿إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ «به راستی خداوند به آنچه می کنند احاطه دارد» یک بار. (۲) ﴿إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ «به راستی پروردگار من به آنچه می کنید احاطه دارد» یک بار. (۳) ﴿وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ «و آنکه خداوند در دانش بر همه چیز احاطه دارد» یک بار. (۴) ﴿وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا﴾ «و خداوند به همه چیز احاطه

دارد» یک بار. (۵) ﴿وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ﴾ «و [خداوند] به آنچه که در نزد آنان است، احاطه دارد» میزان کل = ۷ بار.

طریق ۴- علم بسیط و وسیع:

(۱) ﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا﴾ [غافر: ۷]. «پروردگارا، بخشایش و دانش تو همه چیز را فرا گرفته است» یک بار آمده است. (۲) ﴿وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ «و پروردگارم از روی دانش [به] همه چیز احاطه دارد» ۳ بار. (۳) ﴿وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾ [انعام: ۵۹] «و می داند آنچه را که در بیابان و دریاست» یک بار. (۴) ﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ﴾ [رعد: ۸] «خداوند می داند آنچه را که هر مادینه بر می دارد و آنچه را که رحمها می کاهند و می افزایند» یک بار. (۵) ﴿يَبْنِيٰ إِنهَآ إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ حَرْدَلٍ فَنُكِّنْ فِي صَخْرَةٍ﴾ یک بار. (۶) ۲ بار. (۷) ﴿وَمَا مِنْ غَآيِبَةٍ فِي السَّمَآءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾ [نمل: ۷۵] «و هیچ ناپیدایی در آسمان و زمین نیست مگر آنکه در کتابی روشن [نوشته شده] است» یک بار. (۸) ﴿إِلَيْهِ يُرْدُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِّنْ أَكْمَامِهَآ وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ﴾ «علم و آگاهی از قیامت به او احاله می شود. و انواع میوهها از غلافهای خود بیرون نمی آید و هیچ

مادینه‌ای بار دار نمی‌شود و نمی‌زاید مگر با علم او» ۲ بار، میزان کل = ۱۲ بار.

طریق ۵- احاطهٔ سماوات و ارضین:

(۱) ﴿يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ [حج: ۷۰] «آنچه را در آسمان و زمین است می‌داند» ۵ بار آمده است. (۲) ﴿وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [اسراء: ۵۵] «و پروردگارت به [حال هر] کسی که در آسمانها و زمین است، داناتر است» یک جا آمده است. (۳) ﴿قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ [انبیاء: ۴] «گفت: پروردگارم هر سخنی را که در آسمان و زمین باشد، می‌داند» یک جا آمده است. (۴) ﴿وَمَا تَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾ «و هیچ چیز نه در زمین و نه در آسمان بر خداوند پوشیده نمی‌ماند» ۲ جا آمده است. (۵) ﴿يَعْلَمُ الْسِرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [فرقان: ۶]. «هر راز نهانی را که در آسمانها و زمین است می‌داند» یک جا آمده است. (۶) ﴿يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْهَا﴾ «می‌داند آنچه را که به زمین در می‌آید و آنچه از آن بر می‌آید» ۲ جا آمده است. کل میزان = ۱۳ بار.

طریق ۶- احاطه علم بجمیع جزئیات:

(۱) ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ﴾ «خداوند به [حال] پرهیزکاران دانا است» ۲ بار آمده است. (۲) ﴿هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾ [نجم: ۳۲] «او به پرهیزگاران داناتر است» یک بار. (۳) ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ «و خداوند به ستمکاران دانا است» ۵ بار. (۴) ﴿فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ﴾ «بی گمان خداوند به مفسدین دانا است» ۲ بار. (۵) ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ «به راستی پروردگار تو به کسی که از راهش گمراه می شود، داناتر است و او به راه یافتگان [نیز] داناتر است» ۵ بار. (۶) ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ﴾ «بی گمان پروردگارت به [حال] تجاوزگران داناتر است» ۴ بار. میزان کل ۱۹ بار آمده است.

طریق ۷- بصورت و ضمیر خطاب

(۱) ﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ﴾ «پروردگار تان به [حال] شما داناتر است» یک بار. (۲) ﴿قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ﴾ «شیوه ای را که شما بر آنید، [خداوند] می داند» یک بار. (۳) ﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ﴾ «خداوند به ایمان شما داناتر است» ۲ بار. (۴) ﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ﴾ «خداوند به دشمنان شما داناتر است» یک بار. (۵) ﴿إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ﴾ [یوسف: ۵۰] «به راستی که

پروردگارم به مکر آنان داناست» یک بار. (۶) ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ﴾ [محمد: ۱۹] «و خداوند گردشگاه و قرارگاهتان را می‌داند» یک بار. (۷) ﴿وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا﴾ «و خداوند به [حال] آنها داناست» ۷ بار. میزان کل ۱۴ بار آمده است.

طریق ۸- احاطه ما فی الصدور

(۱) ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ «و خداوند به راز دلها داناست» ۱۲ بار آمده است. (۲) ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾ [غافر: ۱۹] «[خداوند] خیانت چشمان و آنچه را که دلها نهفته می‌دارند، می‌داند» یک بار. (۳) ﴿وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾ «و پروردگارت آنچه را دلهای آنان نهان می‌دارد و آنچه را آشکار می‌کنند، می‌داند» ۲ بار آمده است. (۴) ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ﴾ «و خداوند آنچه در دل‌های شما است میدانند» ۲ بار. (۵) ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ﴾ «خداوند به آنچه در دلهای آنان است داناتر است» ۳ بار. (۶) و دیگر سه جا. میزان کل ۲۳ بار.

طریق ۹- احاطه ظاهر و باطن

۱- (۱) ﴿أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾ «بی‌گمان خداوند آنچه را که نهان می‌دارند و آنچه را که آشکار می‌سازند، می‌داند» ۴ بار آمده است.

(۲) ﴿وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ﴾ «[خداون] می داند آنچه را که نهان میدارید و آنچه را که آشکار می سازید» سه بار. (۳) ﴿إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى﴾ «به یقین او پیدا و پنهان را می داند» ۲ بار. (۴) ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ﴾ «خداوند می داند آنچه را که آشکار می سازید و آنچه را که پنهان میسازید» ۳ بار. (۵) ﴿إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ﴾ [انبیاء: ۱۱۰] «بی گمان او [جنبه] آشکار سخن را می داند و [نیز] آنچه را که نهان می کنید، می داند» یک بار. (۶) ﴿يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ﴾ «نهان شما و آشکارتان را می داند و عملکردتان را [نیز] می داند» ۹ بار. میزان کل ۲۲ بار.

طریق ۱۰- احاطه قُدام و خلف^۱

(۱) ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ «آینده و گذشته شان را می داند» ۴ بار آمده است. (۲) ﴿قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى﴾ [طه: ۵۱] «گفت: پس حال [و سرنوشت] نسلهای نخستین چه می شود؟» یک بار. (۳) ﴿هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ﴾ [نجم: ۳۲] «او به [حال] شما وقتی که شما را از زمین پدید آورد داناتر است» یک جا. میزان کل ۶ بار.

۱- قدام و خلف = جلو رو و پشت سر؛ کنایه از همه احوال و اوضاع است. [مُصحح].

طریق ۱۱- احاطه بالخیر

(۱) ﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ «و هر نیکی که انجام می دهید، [بدانید] که خداوند به آن آگاه است» ۵ بار آمده است. (۲) ﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا﴾ «و هر انفاقی که انجام دهید و هر نذری که ببندید، به راستی خداوند آن را می داند» یک بار. میزان کل = ۶ بار.

طریق ۱۲- احاطه بالشر

(۱) ﴿إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ «که او به بندگانش دانای بیناست» ۴ بار آمده است. (۲) ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ [اسراء: ۱۷] «و پروردگارت به گناه بندگانش [به عنوان] دانای بینا بس است» یک جا. (۳) ﴿وَكَفَىٰ بِهِ ذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا﴾ «و پروردگارت به گناه بندگانش [به عنوان] آگاهی بس است» یک جا. میزان کل ۶ بار.

طریق ۱۳- احاطة اعمال و افعال

(۱) ﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ «خداوند به آنچه که انجام می دهید داناست» ۴ بار آمده است. (۲) ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ «به راستی خداوند به آنچه که می کردید داناست» یک جا. (۳) ﴿فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا

تَعْمَلُونَ ﴿۴﴾ «پس بگو: خداوند به آنچه که می‌کنید داناست» ۲ بار. ﴿۴﴾ وَاللَّهُ
 يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ ﴿۵﴾ «و خداوند کرده های شما را میداند» ۳ بار. ﴿۵﴾ إِنَّ اللَّهَ
 عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿۶﴾ «براستی خداوند به آنچه که می‌کنید داناست» ۷ بار. ﴿۶﴾
 ﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ﴾ ۲ «و خداوند به آنچه بیان می‌کنید داناتر
 است» ۱۰ بار. کل میزان ۱۰ بار.

طریق ۱۴- احاطه اعمال

﴿۱﴾ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱﴾ «و خداوند به آنچه می‌کنید، آگاه است» ۷
 بار آمده است. ﴿۲﴾ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۳﴾ «۳﴾ إِنَّهُ بِمَا
 يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۴﴾ «۴﴾ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿۵﴾ «۵﴾ إِنَّ اللَّهَ
 كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۳﴾ «۳﴾ میزان کل ۲۳ بار.

طریق ۱۵- احاطه الله متعال به احوال انسان ها

﴿۱﴾ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱﴾ «و خداوند از آنچه می‌کنید غافل
 نیست» ۵ بار آمده است. ﴿۲﴾ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿۳﴾ «۳﴾ وَمَا
 رَبُّكَ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۴﴾ «۴﴾ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ
 خَبِيرًا ﴿۲﴾ «۲﴾ میزان کل ۱۰ بار.

طریق ۱۶- جمع بین الصفاتین در احاطه

(۱) ﴿وَسِعُ عَلِيمٌ﴾ «خدا فراخ نعمت داناست» تقریباً ۷ جا آمده است. (۲) ﴿حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾ «با حکمت و داناست» یا ﴿عَلِيمٌ حَبِيرٌ﴾ جمع این دو مختلفاً تقریباً ۴۰ جا آمده است. (۳) ﴿عَلِيمٌ قَدِيرٌ﴾ «دانا و تواناست» یا ﴿الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾ «چیره و داناست» یا ﴿هُوَ الْخَلْقُ الْعَلِيمُ﴾ «آفریننده و داناست» یا ﴿عَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾ یا ﴿شَاكِرًا عَلِيمًا﴾ یا ﴿لَطِيفٌ حَبِيرٌ﴾ تقریباً در ۱۹ جا آمده است. (۴) ﴿سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ بصورتِ مختلفه تقریباً در ۲۴ جا آمده است. میزان کل ۹۴ بار.

طریق ۱۷- احاطه علم الله به آنچه که غیر او نمی دانند

(۱) ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ «من میدانم آنچه را که شما نمیدانید» یک جا آمده است. (۲) ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ «خداوند داناست و شما نمیدانید» ۵ بار آمده است. (۳) ﴿لَا تَعْلَمُهُمْ طُّحْنٌ نَعْلَمُهُمْ﴾ [توبه: ۱۰۱] «تو آنان را نمی شناسی. ما آنان را می شناسیم» یک جا. (۴) ﴿لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ﴾ [ابراهیم: ۹] «جز خداوند آنان را نمی شناسد» یک جا. (۵) ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾ [مدثر: ۳۱] «[شمار] سپاهیان پروردگارت را جز او [کس]

نمی‌داند» یک جا. ﴿۶﴾ ﴿فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا﴾ [فتح: ۲۷] «و آنچه را که نمی‌دانستید می‌دانست» یک جا. میزان کل = ۱۰ بار.
 خطاب اول به فرشتگان، دوم به صحابه رضی الله عنهم و سوم به ذاتِ آنحضرت صلی الله علیه و آله،
 باقی به عموم مردم.

طریق ۱۸- احاطة علم الساعة

(۱) ﴿قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ «بگو: علم آن [قیامت] تنها نزد خداوند است» ۴ بار آمده است. (۲) ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ «به راستی دانش [زمان و چگونگی] روز قیامت به نزد خداوند است» ۲ جا. (۳) ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْلَمُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ [ملک: ۲۶] «بگو: علم [آن] تنها نزد خداست» یک بار. (۴) ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا﴾ [نازعات: ۴۴] «منتهای [دانش] آن به [نزد] پروردگار توست» یک جا. میزان کل = ۷ جا.

الحاصل: چون خداوند قدوس به هژده اسلوب مختلف ۳۴۱ بار در قرآن مقدس خود علم غیب را بیان فرموده و به خود محضوص فرمود، پس حالا چه گنجایش مانده است که ناهمی، دیگری را به او درین علم شرکت دهد، و آیا کسی که ۳۴۱ تکرار حکم قرآن مقدس را تحریف کند و دیگری را با خداوند شریک گرداند، امید اسلام او هم می‌ماند؟ تدبر باید کرد.

پهلوی نفی علم غیب از غیر الله اینست:

۱- ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵].

«بگو: هر کس که در آسمانها و زمین است - جز خداوند - غیب نمی‌داند.»

۲- ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ [الأنعام: ۵۹]. «و

کلیدهای غیب به نزد اوست. جز او [کسی] از آن آگاه نیست»

عموم نفی درین دو آیه واضح و ظاهر است.

و نفی خصوصی از صاحب رسالت ﷺ اینست:

۳- ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ

الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾ [الأعراف: ۱۸۸]. «بگو: اختیار سود و زیانی

برای خود ندارم، مگر آنچه را خدا بخواهد. و اگر غیب می‌دانستم، خیر

بسیار [برای خود] فراهم می‌آوردم.»

در بیان قیامت و نفی چند علم دیگر:

۴- ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ [لقمان: ۳۴]. «به راستی دانش [زمان و

چگونگی] روز قیامت به نزد خداوند است»

۵- ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا

بِمَا شَاءَ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. «گذشته و [حال و] آینده آنان را می‌داند و به

چیزی از علم او جز به آنچه خود خواسته است، احاطه نمی‌یابند»

۶- ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۰]. «آینده و گذشته‌شان را می‌داند و [انسانها] در دانش به او احاطه نیابند»

در این آیات صراحتاً علم غیب را -عموماً و خصوصاً- از غیر خود، به احسن وجه نفی فرموده است.

اطلاع علی الغیب

هیچکس هیچ چیز از علوم غیب نمی‌داند، مگر آن که خداوند قدوس برخی انبیاء را از بعض علوم غیبی خبر می‌دهد، ولی باز هم بر اوشان اطلاقِ عالم الغیب روا نیست؛ زیرا که این اطلاق خاص بر آن ذات مقدس است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَّلِعَ عَلَيْكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَئِنَّ اللَّهَ تَجَتَّى مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ [آل عمران: ۱۷۹]. «و خداوند نمی‌خواهد تا که شما را بر غیب آگاهی دهد. ولی خداوند هر کس از رسولان خود را که بخواهد، بر می‌گزیند».

﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ [الن: ۲۶ - ۲۷]. «[پروردگارم] دانای غیب است. و کسی را بر غیب خویش آگاه نمی‌سازد. مگر کسانی از رسولانی را که خود پسندد».

فصل در تعریف و تحقیق علم غیب

تعریف علم غیب آن است که اعای این علم بدون استخدام وسائلِ عادی و اسباب و وسائطِ مادی باشد. هر علم که متعلق به وسائل و وسائط باشد، برابر است که وسائلِ حسی و ظاهری باشند یا معنوی و باطنی، مثل حواس و علامات و تجربات و عقل و وحی و کشف و الهام، به آن علم غیب گفته نمی‌شود.

در نبراس شرح، شرح عقائد نسفی می‌نویسد که: غیب آنست که از حواسِ ظاهری مثل سمع و بصر غائب باشد و بنیاد آن به علم ضروری مثل وحی و الهام نبوده، و به علم استدلالی مثل دلائل و علامات هم مبنی نباشد، علم غیبی که قرآن و حدیث از غیر خدا نفیش کرده اند، همین است. و مدعی و مصدق این علم به اتفاق کافر است. اما هر علمی که به سمع و بصر و محسوس و مدرک باشد، یا به وحی و الهام یا به علامات و دلائل معلوم باشند آنها غیب نیستند، و متعلق آنها علم غیب گفته نمی‌شوند، مثل پیشین‌گوئی‌های انبیاء علیهم‌السلام که از وحی و الهام مستفاد اند.

قریب همین معنی، رئیس الفقهاء و المحدثین ملا علی قاری رحمته سعدالدین تفتازانی در شرح فقه اکبر و شرح عقائد گفته اند. و هم چنین در تاتارخانیه و شامی ج ۳ باب المرتد، آمده است.

از این تصریحات ایرادی که جهلاء در موضوع آلاتِ جدید وارد می‌کنند که آیا اخبار، رادیو و تلفن و تلویزن یا پیش‌بینی‌های که اداره هواشناسی برای شناخت باران و غیره می‌گویند، و صحیح بر می‌آیند چه

گفته شوند، علم غیب اند یا نه؟ جواب ظاهر است که اینها همه به وسائل و اسباب می‌شوند، ایشان از تعریفِ غیب، خود خارج‌اند، احتیاجِ اخراج ندارند، فقط گاهی انبیاء بر غیب مطلع می‌شوند. چنانچه ذکر کردیم از آیات گذشته و حدیثی که محمد بن اسحق روایت کرده است که در غزوهٔ تبوک شتر آنحضرت ﷺ گم شد، صحابه ﷺ جستجو کردند، دیده نشد، زید بن لُعیث منافق گفت که: فلان از اخبارِ آسمان خبر می‌دهد، و شتر خود را نمی‌داند که کجا است، آنحضرت ﷺ فرمودند: الآن مرا مولای من خبر داد، و من قسم به خدا بغیر تعلیم او نمی‌دانم، و بروید فلان جا است و مهارِ او بر درختی پیچیده است گرفته بیارید.

خلاصه: هر علمی که خالق به انبیاء و اولیاء خبر دهد، علم غیب نیست و آن به قرآن و سنت ثابت است اشکالی ندارد.

انتباه: از نصوص قرآن مقدس و از احادیث کثیره و بالخصوص نه بار از خود ختم المرسلین ﷺ نفی علم غیب ثابت است.

اول- روایتِ ربیع بنت معوذ رضی الله عنها در بخاری در قصهٔ دخترکانِ دف‌زننده.
دوم- روایتِ خارجه بن زید رضی الله عنه در بخاری در قصهٔ وفات عثمان ابن مظعون رضی الله عنه.

سوم- روایتِ اُبی بن کعب رضی الله عنه در بخاری در قصهٔ موسی و خضر رضی الله عنهما.
چهارم- روایتِ عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در طبقات ابن سعد حکایت دانهٔ خرما که در فراشِ خود دید.

پنجم- روایتِ انس متفق علیه هم در قصهٔ دانهٔ خرما صدقه.
 ششم- روایتِ عبادہ بن صامت رضی اللہ عنہ هم متفق علیه در قصهٔ لیلة القدر.
 هفتم- روایتِ ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ هم متفق علیه و هم در قصهٔ لیلة القدر.
 هشتم- نیز در موضوع مذکور در تمام صحاح.
 نهم- روایت ابن عباس رضی اللہ عنہما در مسلم در موضوع در روزه عاشوراء.
الحاصل: نفی علم غیب با این همه تصریحات از غیر ذات واجب الوجود است، پس مدعی علیم غیب و مصدق او منکر این همه شده، بلا قیل و قال کافر می گردد.

اقوال فقهاء اسلام در نفی علم غیب از غیر الله و فتوی کفر بر مدعی و مُصدقِ آن

در فتاوی قاضیخان ج ۱ کتاب النکاح می نویسد در موضوع گواه کردن خدا و رسول در عقد ازدواج: «وبعضهم جعلوا ذلك کفرا لأنه یعتقد أن الرسول صلی اللہ علیہ وسلم یعلم الغیب وهو کفر». «برخی از علماء این را کفر دانسته اند؛ زیرا او (گوینده) اعتقاد دارد که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم غیب را می داند، و این اعتقاد کفر است». و در بحر الرائق ج ۵ ص ۱۶ می نویسد: «لو تزوج بشهادة الله ورسوله لا ینعقد النکاح ویکفر لاعتقاده أنه صلی اللہ علیہ وسلم یعلم الغیب». «اگر به شهادت الله و رسول او ازدواج کرد، عقد نکاح درست نمی شود و فرد کافر می شود؛ زیرا او

اعتقاد نموده که پیامبر ﷺ غیب را می‌داند». در فتاوی عالمگیری^۱ ج ۲، ص ۴۱۲ همچنین نوشته است.

و نیز صاحب هدایه^۲ در تجنیس ص ۲۹۷، و در خلاصه الفتاوی ج ۴ ص ۳۵۴ و در فصول عمادیه ص ۶۴ و در بزازیه ص ۳۲۵ و علامه عینی^۳ در عمده ج ۱۱ ص ۵۳ و در مسائره ج ۲ ص ۸۸ و در شامی^۴ ج ۵ ص ۳۰۶ و در مالا بُد منه ص ۱۷۶ بلکه تمام فقهاء قولاً و تحریراً اتفاق دارند بر کفر معتقد و مصدق علم غیب به غیر الله.

مصدقین کاهنان و نجومیان و رمالان هم به اتفاق فقهاء و محدثین کافرند.

۱- فتاوی عالمگیری = از مشهور ترین و موثق ترین کتب فتوا در مذهب حنفی که جمع غفیری از علماء در زمان پادشاهی اورنگ زیب عالمگیر (فرزند شاهجهان) بر شبه قاره ی هند، آن را ترتیب دادند. [مُصحح].

۲- صاحب هدایه = علامه برهان الدین علی بن ابوبکر مرغینانی فرغانی از اکابر فقهای حنفیه؛ در سال ۵۳۰ هجری متولد شده و در سال ۵۹۳ هجری در گذشت. برای تفصیل بیشتر به: الأعلام للزکلی ۲ / ۶۶۰ مراجعه شود. [مُصحح].

۳- محمود بن احمد عینی در هفدهم رمضان المبارک سال: ۷۶۲ هجری در حلب تولد شده و در چهارم ماه ذوالحجه سال ۸۵۵ هجری در قاهره وفات یافت. صاحب تألیفات نافع و بسیار بوده که از جمله می توان از: عمده القاری شرح صحیح البخاری نام برد. [مُصحح].

۴- اشاره به کتاب: رد المحتار علی الدر المختار شرح تنویر الأبصار تألیف محمد امین بن عمر مشهور به ابن عابدین شامی حنفی. [مُصحح].

تبصره: اینجا سوالی پیدا می‌گردد که مسئله علم غیب با اینقدر وضاحت چگونه و از کجا و به چه علت بر بعضی امت مشتبه گردیده و مروج گردید؟.

جواب این است که این عقیده بعد مدتی اولاً در رافضی‌ها مروج شده، بعداً بعض سُنّیانِ ساده‌لوح هم نقل کرده رواج دادند؛ زیرا که رافضی عقیده دارد که امام همهٔ امور دنیا و آخرت حتی که شمارهٔ ریگ‌های بیابان و قطره‌های آب و ورقِ اشجار را می‌داند.

{ غنیة الطالبین ج 1 فصل الرافضة از شیخ عبدالقادر الجیلانی
و تاریخ الخلفاء سیوطی، حالات خلیفه ناصرالدین }

باب چهارم در بیان حاضر و ناظر

اگرچه در اسمای حسنی معروف که ۹۹ نام اند، این دو نام یعنی «حاضر و ناظر» نیستند، لیکن در اسمای حسنی شهید و بصیر دو نام پاک موجود اند؛ زیرا که معنی شهید، حاضر و معنی بصیر، ناظر است. و اسم ناظر، در حدیث هم آمده است، از ابوسعید خدری رضی الله عنه در ترمذی روایت شده است: «إِنَّ الدُّنْيَا حُلُوهٌ خَضِرَةٌ، وَإِنَّ اللَّهَ مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا فَنَاطِرٌ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.» «همانا دنیا شیرین و سرسبز (فریبنده) است و خداوند شما را در آن خلیفه می‌گرداند، سپس نظاره می‌کند که چکار می‌کنید.»

و در ابن ماجه و مستدرک حاکم هم مشابه این روایت موجود است، صاحب تسکین الخواطر در ص ۲ از مبتدعین نوشته است که، اطلاق لفظ حاضر و ناظر، بر ذات باری تعالی نه در قرآن است و نه در حدیث و نه از صحابه و نه از تابعین و نه از سلف وارد شده است. او در ادامه بطور دعوی می‌گوید: و تا قیامت کسی آن را ثابت کرده نمی‌تواند، صحیح است که دروغ گو را حافظه نباشد.

برین علم و دانش بیاید گریست

و محقق عصر مبتدعین صاحب «جاء الحق وزهق الباطل» در ص ۱۵۳، قدمی جلوتر رفته درین نغمه، طنابوری نو دمیده و صورت «ضعف علی

إِبَالَةٌ^۱ «اختیار کرده و با کمالِ جسارت می نویسد که: حاضر و ناظر بودن در هر جا هرگز صفتِ خدا نیست، خدا را هر جا تسلیم کردن بی دینی است، بلکه هر جا حاضر و ناظر بودن شأنِ رسول خدا ﷺ است.

واقعی، این کار از تو آید مردان چنین کنند که خدا را از رسول ﷺ کمتر کنند و رسول ﷺ را از خدا بالاتر!!، العیاذ بالله، گویم: کالای زبون بریش خاوند^۲.

این حرف نیز مرادف قول رافضیان است که مرتضی ﷺ را گاهی با خدا مساوی می کنند و گاهی از رسول بالاتر می برند، اما شیعه منصف نیز از چنین کلمات شرانگیز احتراز و اجتناب می کند، شعر:

زبان‌ت در دهان هرگونه می گردد بگردانش
مگر تو بی خبر هستی ز روزِ داوری جانم
ترا لازم شود بر دعویت روزی ز برهانش
همی پرسند می گویند اگر عاجز شوی جانم

۱- «ضغث علی إِبَالَةٍ» ضرب المثل خیلی جالب است: ضغث = یک قبضه (مشت) از خاشاک خشک شده می باشد، و إِبَاله پشته هیزم و چوب را گویند. معنای ضرب المثل اینطور می شود: یک بلا بر بالای دیگر، و هم چنین بر شخصی اطلاق می شود که به دوست خود ضرری برساند سپس ضرر دیگر را نیز متوجه او کند. [مُصحح].

۲- معنای این اصطلاح اینست که: سخنان بی جا و بی مفهومی که از اینان سر می زند تنها لایق خودشان است؛ که انسان‌های کم خرد و سست عقیده‌ای هستند. [مُصحح].

أستغفر الله ثم أستغفر الله از این عقائد.

حالا ما از نصوص قطعی برای تو این مقصد و این حاضری و ناظری را اثبات می‌نمائیم. ملاحظه فرمائید.

فصل در بیان دلایل مقصدِ بالا

طریق ۱- (۱) قوله تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ ترجمه: «بیشک

الله تعالی بر هر چیز حاضر است» دو بار.

(۲) ﴿وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ «و تو بر همه چیز گواهی» یک بار.

(۳) ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَاقِبًا﴾ «و خداوند بر همه چیز نگهبان

است» یک بار.

(۴) ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ «راستی خداوند به هر چیز حاضر

است» ۵ بار.

(۵) ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا

كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا﴾ «و در هیچ کاری نیستی و از [سوی] او هیچ [آیاتی از]

قرآن را نمی‌خوانی و هیچ کاری نمی‌کنی مگر آنکه چون در آن [کار] در

می‌آیید، بر شما گواهییم» یک بار.

(۶) ﴿وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ﴾ «خداوند به آنچه که می‌کنید گواه

است» یک بار.

(۷) ﴿ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ﴾ [یونس: ۴۶] «آن گاه خداوند از

آنچه می‌کنند آگاه است» یک بار.

میزان کل = ۱۲ بار

طریق ۲- (۱) ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ ترجمه: «الله تعالی با شما است

هر جا که باشید». ﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ «و الله تعالی بهر چه عمل کنید

بینا است» یکبار.

(۲) ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ﴾ [مجادله: ۷] «راز

گویی سه تن نباشد مگر آنکه او چهارمین آنان است» یک بار.

(۳) ﴿يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ﴾ [نساء:

۱۰۸] [گناهانشان را] از مردم نمان می‌دارند، حال آنکه [نمی‌توانند] از

خداوند نمان دارند او [خداوند] با آنان است» یک بار.

میزان کل = ۳ بار

طریق ۳- (۱) ﴿وَاللَّهُ بِصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾ «و خدا به (امور) بندگان،

بیناست.» ۳ بار.

(۲) ﴿إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ «خداوند به بنده گان خویش آگاه

و بیناست» ۴ بار.

(۳) ﴿إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ «بی گمان الله تعالی بهر چه عمل

کنید بینا است» بار.

(۴) ﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ «و الله تعالى بهر چه عمل کنید بینا است»

۹ بار.

(۵) ﴿وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ «آنچه که میکنید خداوند به آن

بیناست» ۴ بار.

(۶) ﴿إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ﴾ «خداوند به هر چیز بیناست» یک بار.

(۷) ﴿الَّذِي يَرِنَاكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٢٧﴾ وَتَقْلُبُكَ فِي السَّجْدِ ﴿٢٨﴾﴾ «همان [

کسی که چون بر می خیزی تو را می بیند. و گشت [و گذارت] در [میان] سجده کنندگان [را نیز می بیند]» یک بار.

میزان کل ۲۷ بار

طریق ۴- الله سمیع و ناظر است:

(۱) ﴿إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ «خداوند شنوا و بیناست» ۴ بار.

(۲) ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ «براستی خداوند سمیع و بصیر است» ۲

بار.

(۳) ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ «بی گمان فقط خداوند شنوا و

بیناست» ۴ بار.

میزان کل = ۱۰ بار

طریق ۵- الله شنونده و حاضر است:

(۱) ﴿إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ﴾ «بی گمان او شنوای نزدیک است» یک بار.

(۲) ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ «و ما به او از رگ جان

نزدیکتریم» یک بار.

میزان کل = ۲ بار

غرض در قرآن مقدس قریب هشتاد و چهار (۸۴) بار تکرار مضمونِ حاضری و ناظری خداوند ذوالجلال آمده است، قریب ۵۴، ما ذکر کردیم، صاحبِ ایمان را کفایت است.

انتباه: یاد باید کرد و فراموش نباید شد که حاضری و ناظری و شهید و بصیر و سمیع و قریب بودنِ خداوند ذوالجلال در هر جا و هر زمان، با هر کس و هر حال به اعتبار صفتِ علم است، ورنه آن ذاتِ مقدس از جسم و تجسم و تمکن و حلول مبراً است و از احاطهٔ ادراک مخلوقات وراء الورااء ثم وراء الورااء است.^۱

ای در صفتِ ذات تو حیران که و مه

وز جمله جهان گوشهٔ دربارِ تو به

لله درّ السَّعدی رحمته:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم و

ز هر چه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم

عارفِ شیراز رحمته چه دُر سفته است:

۱- هدف از این عبارات این است که الله متعال از احاطهٔ ادراک مخلوقات خیلی بالاتر می باشد و کُنه وجودش را به هیچ صورت درک کرده نمی توانند. [مُصحح].

دور است سراب درین بادیه هوش دار

تا غول بیابان نفریبد بسرابت

خواجه خواجگان محمد نقشبندی بخاری رحمته فرموده است: هرچه دیده‌ای و شنیده‌ای و خوانده‌ای و دانسته‌ای او را وراء همه باید دانست، هرچه در درک تو آید مخلوق است خالق وراء ادراک مخلوقات است. و در حدیث منور هم ۵ حدیث که یکی متفق علیه و یکی در ترجمان السنه به روایت بزار و دیگری به روایت طبرانی ج ۲ و چهارم در مسلم و ابوداود و نسائی و ترمذی و مؤطا امام مالک و دارمی و مسند احمد، و پنجم در ابوداود و حدیث دجال، سمیع بودن و بصیر بودن و قریب بودن و اقرب بودن آن ذات مقدس ثابت است.

از مجموعه قرآن و حدیث ۹۰ نصوص گردیدند.

حکمت: حاضری و ناظری هر جا، ظاهر است که انتظام امور خلائق و محاسبه و موازنه تمام امورشان است، و بدیهی است که شأن و ضرورت رسل این نیست، وظیفه شان و مقام شان انذار و تبشیر، و ابلاغ و تبلیغ است و بس، این امور را حاضری و ناظری ضرورت نیست، چنانچه الله متعال فرموده است: ﴿لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾ این امور علم غیب هم نمی خواهند.

دلیل عقلی برین مقصود: این از اصول مسلمه است که ارباب سلطنت هر افسر و هر شخص را مناسب مقام او آلات و وسائلی تحویل می کنند که متعلق به همان وظیفه و مأموریت و مقدار استعداد و صلاحیت اوست، مثلاً

مأمور ارتش و پولیس را توفنگ و شمشیر و اسپر و توپ و غیره اسلحه می دهند؛ زیرا که ایشان مأمور انتظامی اند که دزدان و رهنزان و دشمنان و قاچاق فروشان و عناصر مفسده را تعاقب کنند و ایشان را به چنگال قانون بسپارند، اما معلم فرهنگ و مدیر مدرسه و دبیرستان / لیسه را کتابچه و قلم و کاغذ و غیره آلات تحصیل سواد و دانش محول می کنند، و همچنان دادگاه و قاضی را دستگاه و آلات آن و دکتر را راهنمایی کار او وسایل می دهند.

حالا اگر شخصی بر قانون مؤسسه و تنظیم امور سلطنت مداخلت کرده، بگوید: چرا به مأمور ارتش کتابچه و تخته سیاه نداده اند و دکتر را چرا توپ نداده اند، آیا حکومت و ملت بر عقل فاسد این بی شعور می خندند یا نه و این شخص را مجنون و مزخرف می گویند، یا نه؟.

همینطور باید دانست که چون وظیفه انبیاء علیهم السلام انذار و تبشیر است نه انتظام جمیع امور خلاق، ایشان را چه ضرورت علم غیب، حاضری و ناظری و ادراک جمیع امور است؟ و امام و ولی هم نائب رسول اند، درین مأموریت وقتی که افسر ایشان را ضرورت این امور نیست، ما تحت ایشان را نیز ضرورتی به این امور نیست. و به ایشان علم غیب و غیره را ثابت کردن مرادف گذرانیدن مقام شانست از جای خود و به جای سلطان کل رسانیدن است، آیا بادشاهی این را گوارا می کند که فردی از مأمورین سلطنت او را مداخل در امور سلطنت خاصه او کنی؟! بلکه این اعلان تو دچار هلاکی و رسوائی تو می گردد و تدبر باید کرد.

تبصره: الله متعال خود در قرآن و حدیث اصول را تعلیم فرموده است:

۱- ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِنُهَا ﴿٤٢﴾ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِنَهَا ﴿٤٣﴾ إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا ﴿٤٤﴾ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَنِ تَحْشَنَهَا ﴿٤٥﴾﴾. [نازعات: ۴۲-۴۵].

«درباره قیامت از تو می پرسند که تحقق آن چه زمانی است؟ تو در چه مقامی که هنگام وقوع آن را یاد کنی؟ منتهای [دانش] آن به [نزد] پروردگار توست. تو تنها بیم دهنده کسی هستی که از آن بیمناک باشد»

۲- ﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٥﴾ قُلْ إِنَّمَا أَلْغَلُمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٦﴾﴾. [ملک: ۲۵-۲۶].

«و می گویند: اگر راستگوئید این وعده چه زمانی است؟ بگو: علم [آن] تنها نزد خداست. و جز این نیست که من هشدار دهنده ای آشکار هستم»

۳- ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ ﴿٣٥﴾ لِيُنذِرَ مَنِ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٣٦﴾﴾. [یس: ۶۹-۷۰].^(۱)

۴- ﴿قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٣﴾﴾. [اسراء: ۹۳].

«بگو: پروردگارم پاک است. آیا چیزی فراتر از بشری پیام آورم؟»
باید دید که خداوند متعال وظیفه نبی را از وظیفه خود جدا فرمود، فرق مراتب هریک قائم فرمود، مزید باید دید:

۱- ترجمه: «و به او شعر نیاموختیم و سزاوار او نیست. آن جز پندی و قرآنی آشکار نیست. تا هر کس را که زنده [دل] باشد هشدار دهد و حجّت بر کافران ثابت شود.»

- ۵- ﴿فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ﴾ [رعد: ۴۰] «در هر حال بر [عهده] تو تنها رساندن [پیام الهی] است و حساب بر [عهده] ماست»
- ۶- ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿۱۱۰﴾ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ ﴿۱۱۱﴾﴾ [غاشیه: ۲۱-۲۲]. «پس پند ده که تو تنها پند دهنده‌ای. بر آنان چیره نیستی»
- ۷- ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ ﴿۱۱۲﴾ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۱۱۳﴾﴾ [انعام: ۱۵۹]^(۱).
- خلاصه، شانِ خدای بزرگ دیگرست و مقامِ نبی و ولی و امام و فرشته، دیگرست. مصرع:
- گر فرقِ مراتب نه کنی زندیقی

فصل دوم در بیان اقوالِ فقهاء و فتوای شان

بر قائل حاضر و ناظر به انبیاء و اولیاء مولانا عبدالحی لکنوی تحریر می‌کند، همچو اعتقاد که، «حضرات انبیاء و اولیاء هر وقت حاضر و ناظر اند و به همه حال بر نداء ما مطلع شوند» اگر چه از بعید باشد شرک است، چه این صفت از مختصات حق ﷻ است، کسی را در آن شرکت نیست. (فتاوی عبدالحی

۱- ترجمه: «آنان که دین خود را بخش بخش کردند و گروه گروه شدند تو را با کار آنان کاری [و مسئولیتی] نیست، کارشان فقط به خداوند واگذار شده است. آن گاه آنان را به [سرانجام] آنچه می‌کردند، خبر می‌دهد.»

بحواله بزازیة) و در بحر ص ۱۲۴ ج ۵ طبع مصر همین مضمون است، و در شامی و غیره از کتبِ فقه مثل عالمگیری و بدائع^۱ همه نوشته است. معلوم شد که فقهای اسلام دارنده‌ی این اعتقاد را خارج از اسلام می‌دانند، فکر باید کرد. شعر:

حاضر و ناظر بدان او را ندانی غیر او
غیر او را نیست زیبا این دو امر ای جانِ من
هر که دارد اعتقاد فاسدی بر غیر او
کافرش دان ای عزیزم شرکش ای یارِ من

۱- اشاره به کتاب البدائع والصنائع تألیف علامه ابوبکر کاسانی حنفی. [مُصحح].

باب پنجم در بیان قدرت و اختیار

شرط سوم و شرط بزرگ عبادت آن ذات که لائق عبادت است، اینست که کامل القدرة و مختار کل باشد که بر دفع هر ضرر و جلب منفعت قادر و مختار باشد، خاتم المفسرین سید الالوسی مفتی بغدادی در تفسیر خود روح المعانی ج ۵ ص ۹۵ رقمطراز است: «إذ شرط استحقاق العبادة القدرة الكاملة التامة على دفع الضرر وجلب النفع».

این مختصر گنجایش تفصیل همه آیات قدرت ندارد، فقط بر اجمال آن اکتفا می شود، تفصیل آن را از کتاب «حقیقت توحید و شرک» از نورالحسن بخاری در اردو باید طلبید.

خلاصه: الله ﷻ وعم نواله در قرآن پاک خود تقریباً ۲۲۳ مقام قدرت کامله و عامه خود بیان فرموده است، و در بعض جا صراحتاً این قدرت را از دیگران نفی فرموده است، چنانچه می آید، حتی که در یکجا هم کوچکترین اختیار و قدرت به هیچ نبی و فرشته و امام و ولی و غیره ذکر نفرموده است، بلکه برعکس، این قدرت را از آنان نفی فرموده است. صاحب عقل سلیم را درین مورد خود عقل سلیم رهنمائی می کند که هیچ شی غیر او مالک و قادر و مختار نفع و ضرر چیزی نمی توانند شد.

فصل اول در بیان حکمت و فلسفه عبادت غیر الله که بندگان به آن گرویده اند

اصل منشأ پرستش غیر الله حب دنیا و حرصِ دنیا است. «حب الدنيا رأس كل خطیئة»^(۱) «دوستی دنیا، سرچشمه همه گناهان است». «ولو كان لابن آدم وادیان من مال لا یبغی ثالثاً...» (الحديث = متفق علیه) «اگر انسان صاحب دو دره‌ی پر از مال باشد، آرزوی داشتن سوم را می‌کند».

خلاصه حب دنیا، دو چیز است: جلب منفعت و دفع مضرت؛ چرا که انسان بیچاره طامع و حریص است، هر وقت در پی نفع خود و دفع ضرر خود سعی و متفکر است، همه وقت در تصور حصول سود و دفع زیان خود مصروف است، همیشه از رسیدن نفع، گلگون و از ترس ضرر، در هراس است. ابلیس با اعوان خود گرد قلب و دماغ او می‌چرخد و تشخیص می‌دهد که آیا این شخص در اعتقادات راسخ است؟ علم و عملش چقدر است و از صحبت علماء چقدر استفاده می‌کند؟!.

اگر دانست که انحراف او فی الفور بجانب غیر الله مشکل است، اولاً در ازدیاد و استغراق و تزیین همان نفع و یا ضرر می‌کوشد تا دل و دماغ او از اعتقادات حقیقی محو و مضمحل گردد، پس در دل او توجه به توسل غیر

۱- ابن جوزی، ابن تیمیه، ذهبی، عراقی، سیوطی و البانی و غیره گفته‌اند که: این حدیث از رسول الله ﷺ ثابت نیست بلکه این، قول جندب بن عبدالله بجلی یا حسن بصری است. بعضی‌ها آن را به عیسی علیه السلام منسوب کرده‌اند. (مُصحح)

اللہی می‌اندازد و آن را بنوعی مزین می‌کند که آن شخص آنرا به صورت خیر و عبادت ببیند، تا غرق آن بلا گردد و اگر این مرتبۀ اخیر از او نومید شد، خویشتن را بهمان حب و حرص تسلی می‌دهد. و گاه باشد که در نفع و ضررشان به وسیلۀ اعوان خود مداخلت می‌کند و القاء می‌کند که به توسلِ فلان پیر این بلا به شخصی رسید و یا از شخصی دور شد، تو نیز باید او را پرستی و اطاعت کنی و ندا کنی تا ناراض نگردد، پس این بدبخت به الحاح و نذر و نیاز و طواف و به وسیلۀ قبرِ آن بزرگ و خوردن خاکِ آن، اشتغال کرده دینِ خود را از دست می‌دهد و چه بسا میعاد دفعِ بلاء و رسید نفع طبق مکتوبِ مقدر، که درین مدت مکمل می‌گردد و توافق پیدا می‌گردد و آن احمق آن را از همان پیر و قبر تصور می‌کند؛ چرا که انسان غلامِ نفع و خائفِ نقصانِ خود است ازین وجه به پرستشِ آن مشغول می‌گردد که از آن در نفع و نقصانِ خود گمان می‌برد.

مثلاً عده‌ای هستند که دریا را پرستش می‌کنند، وجه آنست که بچشم ظاهر می‌بینند که همین آب سببِ سیرابی و منافعِ مادی است، بعضی آفتاب را دیدند که تاریکی را بروشنائی که نفع انسان وابستۀ آنست مبدل می‌کند، پرستش او شروع کردند. هندو گاو را دید که شیر و روغن می‌دهد پرستشِ آن شروع کرد، مجوسی آتش را دید که نفع‌های کثیر وابستۀ آنست، پرستشِ آن را شروع کرد، بعضی مار را دیدند که سبب موت است ازو ترسیده شروع پرستشِ او کردند و بعضی بتان و درختان و سنگها و مکانها را پرستش کردند که تصویرِ فلان بزرگ است و زیر این درخت فلان بزرگ

قیام کرده یا عصای او بوده است، و این سنگ را او نهاده است یا بر بالای آن نشسته است و درین مکان عبادت کرده است یا نشسته است یا وضو کرده است، پس آن بزرگ به تعظیم این از ما راضی شده فلان نفع بما می‌رساند و فلان بلا را از ما دفع می‌کند. یازدهم شیخ عبدالقادر گیلانی ازین سبب می‌کنند که از حیوانات ما امراض را دفع می‌کند. عرس قلندر صاحب را بدان می‌کنند که بما اولاد می‌دهد و بلیات را دفع می‌کند و جشنِ غریب‌شاه را بدان انجام می‌دهند که منافع مالهای ما بسیار می‌گردد و بلا از مالهای ما دور می‌شود.

خلاصه: انسان پرستش غیر الله به همین دو علت می‌کند؛ یا از غیر الله جلب منفعت یا دفع مضرت می‌خواهد، ولی این حماقت و بی‌شعوری اوست که این انسان عاجز چه قدرتی و اختیاری در دست دارد که بتو نفع رساند یا دفع ضرر کند.

شعر، از احقر:

ای آن که شدی ز عقل خالی
افتاده بدست در وبالی
جوینده نفع در مآلی
یا دفع ضرر به ماه و سالی
از غیر خدا مجو تو چیزی
در قهر روی ز بی‌تمیزی

چون ایمان ضعیف گردد، و در یقینِ بشر فساد رُخ دهد، پس او یک بنده محتاج و غیر الله را قاضی الحاجات و دافع البلیات تصور می کند، پس به همین غرض فاسد، شروع در احترام و تعظیم مفرط و پرستش او می کند. و درین عمل شیطان ملعون او را تشویق کرده و راه های فراوانی به او نشان می دهد.

حالا این شخص آن لذت که در نعره «یا رسول الله» و «یا علی» و «یا امام معصوم» و «یا ابوالفضل» و «یا غوث» و «یا قلندر بادشاه» و «یا غریب شاه» محسوس می کند در نعره الله اکبر و یا رحمن و یا رحیم محسوس نمی کند، هنوز مرکز و محور محبت او هم غیر الله می گردد و مصداق ﴿وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ [زمر: ۴۵] «و چون کسانی جز او یاد شوند، آن گاه است که آنان شاد می شوند» یا مصداق ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ [بقره: ۱۶۵] «و از مردم کسانی هستند که به جای خدا همتایانی را [برای او] بر می گیرند که آنها را مانند دوست داشتن خدا دوست می دارند» می گردد، العیاذ بالله. پس رفته رفته بحکم آن که در یک دل دو محبت جمع نمی شود، همه دل و دماغ شان مصروف حب غیر الله می گردد و به همین محبت از دنیا رفته و حرمان ابدی نصیب او می شود. ع

چو میرد مبتلا میرد چو خیزد مبتلا خیزد

روز قیامت هر کسی در دست گیرد نامه = این نیز حاضر می شود تصویر پیرش در بغل.

و بر اثر همین محبت است که پیرپرستان را اگر به خدا قسم دهی فوری سوگند ادا کند، اما هیچگاه به پیر خود قسم نمی خورد، و اگر وظیفه خدا مثل نماز و روزه و زکات و حج و عشر و قربانی فوت گردد، اصلاً تحسر ندارد ولی اگر وظیفه شیخ یا روزه نذر او یا جهلم و جشن پیر و عرس او و زیارت مقرر و خاک بوسی و طواف قبر او و چادر و علم او فوت گردد، گویا قیامت برپا شد و بدبختی او رسید - نعوذ بالله منها.

اخطار: باید دانست که چون بنیاد و اساس شرک همین نافع و ضار دانستن غیر الله است، ما چند آیات از قرآن مقدس در نفی نافع و ضار بودن غیر او، اینجا تحریر می کنیم تا خود به چشم عبرت به بینی که خداوند متعال رگ شرک را چگونه قطع فرموده و ما آن را باز هم پیوند می کنیم، و العیاذ بالله در مقابل خدای ذوالجلال قیام کرده ایم.

۱- ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ

وَلَا تَحْوِيلًا﴾ [الإسراء: ۵۶]. «بگو ندا کنید آنان را که گمان برده اید ما

سوای او، پس مالک نمی شوند، کشف ضرر را از شما و نه گردانیدن آنرا».

۲- ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾

[سبأ: ۲۲]. «بگو: آنان را که به جای خداوند می پندارید [به فریاد] بخوانید.

هم وزن ذره ای در اختیار ندارند».

۳- ﴿مَثَلُ الَّذِينَ أَخَذُوا مِنَ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ
 أَخَذَتْ بَيْتًا^ط وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ﴾ [العنكبوت: ۴۱]
 «وصف آنان که به جای خداوند دوستانی گرفته‌اند، مانند وصف عنکبوت
 است که خانه‌ای ساخت و سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است»

۴- ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ﴾
 [فاطر: ۱۳]. «و کسانی را که جز او می‌خوانید (و می‌پرستید) حتی به اندازه
 پوست نازک هسته خرما مالک نیستند!»

۵- ﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرْبَ مَثَلٍ فَاستَمِعُوا لَهُ^ج إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ
 دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا﴾ [الحج: ۷۳]. «ای مردم، مثلی زده
 می‌شود، به آن گوش فرا دهید. آنان را که به جای خداوند می‌خوانید،
 نمی‌توانند مگسی بیافرینند، و لو برای [آفرینش] آن [همگی] گرد آیند».
 صاحب روح^۱ تحت این آیت برای رد این عقائدِ باطله تحقیقی انیق^۲ در
 جلد ۱۷ ص ۲۱۲ الی ص ۱۱۳ نوشته است قابلِ مطالعه است.

۱- روح = تفسیر روح المعانی. [مُصحح].

۲- انیق = خوب، عجیب و نیکو. [مُصحح].

فصل دوم در بیان سلب اختیار و قدرت از انبیاء علیهم السلام و اثبات آن بر الله واحد لا شریک

در این فصل اعترافاتی از زبان پیامبران بزرگ الهی که در قرآن کریم آمده است، به رشته تحریر در می آوریم:

۱- نوح علیه السلام: ﴿ وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ ﴾ [الأنبياء: ۷۶].
«و نوح [را به یا دآر] چون پیش از این دعا کرد و [دعایش را] برای او
اجابت کردیم»

۲- ایوب علیه السلام: ﴿ وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ
الرَّحِيمِينَ ﴾ [الأنبياء: ۸۳ - ۸۴].^(۱)

۳- یونس علیه السلام: ﴿ فَنادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَآ إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ
مِنَ الظَّالِمِينَ ﴾ [الأنبياء: ۸۷ - ۸۸]. «در تاریکیها ندا
در داد که معبود [راستینی] جز تو نیست. تو پاک [و منزهی] به راستی من از
ستمکاران بودم. پس [دعایش را] اجابت کردیم».

۴- زکریا علیه السلام: ﴿ وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ
الْوَالِيِينَ ﴾ [الأنبياء: ۸۹ - ۹۰].^(۱)

۱- ترجمه: «و ایوب را [نیز یاد کن]، چون پروردگارش را ندا داد که: آسیبی به من
رسیده است و تو مهربانترین مهربانانی. پس [دعایش] را اجابت کردیم».

۵- ابراهیم علیه السلام: ﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۰۰﴾ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ﴿۱۰۱﴾﴾ [الصافات: ۱۰۰ - ۱۰۱] ^(۲).

۶- موسی و هارون علیهم السلام: ﴿وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿۱۱۴﴾ وَجَئَيْنَهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿۱۱۵﴾﴾ [الصافات: ۱۱۴ - ۱۱۵] ^(۳).

۷- لوط علیه السلام: ﴿وَإِنَّ لُوطًا لَّمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۳۳﴾ إِذْ جَئَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿۱۳۴﴾﴾ [الصافات: ۱۳۳ - ۱۳۴] ^(۴).

۸- و همچنین حکایتِ سلیمان علیه السلام در سوره ص.

۹- و بیانِ مجبوری و بی‌اختیاری تمام انبیاء علیهم السلام: ﴿وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَنتَهُمْ نَصَرْنَا ﴿۳۴﴾﴾. «و به راستی فرستادگانی پیش از تو دروغ انگاشته شدند. آن گاه بر تکذیب و رنج دیدن خویش صبر کردند تا آنکه نصرت ما به آنان رسید»

۱- ترجمه: «و زکریا را، چون پروردگارش را ندا داد که پروردگارا، مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثانی. پس [دعایش] را اجابت کردیم.»

۲- ترجمه: «پروردگارا، به من [فرزندی] از درستکاران ببخش. [دعایش را پذیرفتیم] و او را به فرزندى بردبار مژده دادیم.»

۳- ترجمه: «و به راستی بر موسی و هارون منت نهادیم. و هر دوی آنان و قومشان را از اندوه بزرگ نجات دادیم.»

۴- ترجمه: «و لوط از رسولان بود. چنین بود که او و خانواده‌اش - همگی - را نجات دادیم.»

۱۰- یعقوب التلمیذی: ﴿وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [یوسف: ۶۷]. «و نمی‌توانم چیزی از [قضای] خداوند را از شما دفع کنم. فرمانروایی جز خدا را نیست»

۱۱- سیدنا و امام المرسلین ﷺ: (۱) ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ [الأعراف: ۱۸۸]. «بگو: اختیار سود و زیانی برای خود ندارم، مگر آنچه را خدا بخواهد»

(۲) ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ [یونس: ۴۹].

علامه نسفی در ترجمه می‌گوید: «قل یا محمد اینی لا املك لنفسي ضرا من مرض أو فقر ولا نفعاً من صحة أو غنا إلا ما شاء الله من ذلك».

(۳) ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾ [الجن: ۲۱]. «بگو: من

توان زیان رساندن و الزام شما به راه راست را ندارم»

حالا تدبر باید کرد که چون این همه انبیاء علیهم السلام قدرت و اختیار امور خود ندارند، پس غیر از آنان در چه حدی هستند که بتوانند دیگران را نیز نجات دهند!

و آنحضرت ﷺ را در دو آیه اولی دستور فرمود که: اعلان کن که من مالک نفع و ضرر خود نیستم، چه جای این که مالک نفع و ضرر دیگران باشم.

و در آیت سوم فرمود که: اعلان فرما که من همچنانکه مالک نفع و ضرر خود نیستم، مالک نفع و ضرر شما (امت) هم نیستم، بلکه من صرف مندر و مبشر و صاحب ذمهٔ ابلاغ و تبلیغم و بس.

افصح من نطق بالضاد^۱ و اقلیم بلاغت و تاجدار هدایت ﷺ را نیز اختیار و قدرت هدایت دادن نبود

۱- ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ۚ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ [القصص: ۵۶]^(۲).

در تفاسیر و کتب حدیث موجود است که آن حضرت ﷺ هنگام وفات عمو/ کاکای خود ابوطالب کوشش فراوان نمود، ولی او ایمان نیاورده مرد، این آیت کریمه نازل شد.

۲- ﴿لَعَلَّكَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ أَكْبَرُ﴾ [الشعراء: ۳] «شاید تو هلاک کنندهٔ جان خود را (باشی) به این که ایمان نمی آرند».

۳- ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ۗ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَتًا﴾ [فاطر: ۸]^(۱).

۱- لغت ضاد = همان زبان عربی است، و أفضل من نطق بالضاد (بهترین فردی که به لغت

ضاد = زبان عربی) صحبت کرده رسول مهربان ﷺ اند. [مصحح].

۲- ترجمه: «ای پیامبر! هر کس را که دوست می داری، نمی توانی هدایت کنی. بلکه خداوند هر کس را که بخواهد هدایت می کند و او به هدایت شدگان داناتر است».

سبحان الله جان آنحضرت ﷺ از سوز گداز رحمت بر امت قریب هلاک شده است، با وجود این اختیار هدایت یک نفر را هم ندارند.

۴- ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾

﴿آل عمران: ۱۲۸﴾. «تو را در این کار اختیاری نیست. چه [خداوند] آنان را ببخشد یا عذابشان کند، چرا که آنان ستمکارند». در غزوه احد که ۷۰ صحابی شهید شده بود و عم آن ذات گرامی سید الشهداء امیر حمزه علیه السلام مثله شده و دندان مبارک شکست، و رخسار مبارک از خون گلگون شده بود، در چنین وقت نازک بر زبان مبارک رفته بود که چگونه فلاح حاصل می کند، قومی که روی نبی خود را خونین کردند، این آیت نازل شد، فکر باید کرد که چون درین موقع اختیار داده نشد، پس کدام وقت اختیار داده می شده اند؟.

۵- ﴿أَسْتَغْفِرَ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ

لَهُمْ﴾ [التوبة: ۸۰]^(۲).

۱- ترجمه: «آیا کسی که کردار زشتش برای او آراسته جلوه داده شده، لذا آن را نیک می بیند [چون کسی است که چنین نیست؟] بی شک خداوند هر کس را که بخواهد بپراه می گذارد و هر کس را که بخواهد هدایت می کند. پس نباید وجودت از حسرت خوردن بر آنان از بین برود».

۲- ترجمه: «برای آنان چه آمرزش بخواهی چه آمرزش نخواهی [تفاوتی نمی کند]، اگر هفتاد بار برای آنان آمرزش بخواهی، هرگز خداوند آنان را نمی آمرزد».

اینجا در موضوع منافقین خداوند بزرگ اختیار و استغفار را نیز از ایشان سلب فرمود.

۶- ﴿وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: ۶۳].^(۱)
در اینجا اختیار و قدرت الفت دادن بین دو قوم مخالف را هم از آن ذات مبارک سلب فرموده به خود حواله نمود.

۷- ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ﴾ [الأنعام: ۵۰].^(۲)

اهل عناد علناً می گویند که: الله تعالی تمام کلیدهای خزائن غیب را حواله آنحضرت ﷺ کرده است. در حالی که خود آنحضرت ﷺ به دستور خدای قدوس اعلان می کند که هیچ کلید از کلیدهای خزائن غیب به دست من نیست، پس این مشرک گویا آنحضرت ﷺ را تکذیب می کند، العیاذ بالله.

۱- ترجمه: «و بین دلهای آنان الفت داد. اگر هر آنچه را که در زمین است، همگی خرج می کردی نمی توانستی بین دلهایشان الفت دهی ولی خداوند بین آنان الفت داد، بی گمان او پیروزمند فرزانه است.»

۲- ترجمه: «بگو: نمی گویم که خزائن خدا نزد من است و [نمی گویم] که غیب می دانم و به شما نمی گویم که من فرشته ام.»

خلاصه: شخص گرامی خاتم المرسلین ﷺ در یازده آیت که ۸ اینجا و سه جلوتر ذکر شد، از خویشتن سلب قدرت و اختیار کرده است. و آیات دیگر هم موجود است، دست ما از حصر آنها کوتاه است.

از حدیثِ مکرم نفی ملک و اختیار از آنحضرت ﷺ

چون که احاطهٔ جمیع احادیث درین موضوع مشکل است، لهذا برای اظهار این موضوع چند روایت را - قطرهٔ از دریا - ذکر می کنیم:

۱- در صحیح مسلم به روایت ابوهریره رضی الله عنه در نزول ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ آمده است که جناب رسول الله ﷺ فرمودند: «يَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ! سَلِّبِي مَا شِئْتَ مِنْ مَالِي لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا». «ای فاطمه دختر محمد! هر چه از مال من می خواهی از من طلب کن، از (گرفت) خدا بر تو مالک نیستم (که تو را از آن برهانم)».

۲- در طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۶۱۰ ذکر اسعد بن زراره رضی الله عنه که این بزرگوار را دانهٔ مهلک پیدا شد و قریب به هلاک شد، و یهود اعتراض کردند که چرا رسولش، او را شفا نمی دهد، آنحضرت ﷺ چون شنیدند فرمودند: «قاتل الله اليهود يقولون: لولا دفع عنه ولا أملك له ولا لنفسي شيئا». «خداوند یهود را هلاک کند، می گویند: چرا (دانه و مریضی را) از او دفع نمی کند، در حالی که من برای خود و برای او مالک چیزی نیستم».

۳- در ترمذی و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و دارمی از عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله در میان ازواجِ مُطَهَّرَاتِ عَدَلٍ می‌کردند و نیز می‌فرمودند: «اللَّهُمَّ هَذَا قَسْمِي فِيمَا أَمْلِكُ، فَلَا تَلْمَنِي فِيمَا تَمْلِكُ وَلَا أَمْلِكُ». «بار الها! این تقسیم من است در آنچه مالک آن هستم، و مرا در آنچه که من مالک آن نیستم (محبت قلبی با بعضی از زنان از جمله عائشه) مرا ملامت مکن (مورد بازخواست قرار مده)».

۴- در ابوداود در دعای استخاره موجود است که می‌فرمودند: «فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ». «همانا تو قدرت داری و من قدرت ندارم و همانا تو می‌دانی و من نمی‌دانم».

۵- در روایت نسائی موجود است: «اللَّهُمَّ بَعْلِمِكَ الْغَيْبِ وَقُدْرَتِكَ عَلَيِ الْخَلْقِ أَحْبَبْتَنِي مَا عَلِمْتَ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِي وَتَوَفَّيْنِي إِذَا عَلِمْتَ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي». «بار الها! با علم غیب و قدرتی که بر مردمان داری، تا هنگامی که زندگی به نفع من است زنده ام داشته باش، و هر گاه دانستی وفات به خیر من است مرا بمیران».

ازین حدیث معلوم شد که علم غیب و قدرت کامله خاصه خداوندِ قدوس اند، تاجدار مدینه صلی الله علیه و آله اختیار موت و حیات خود در دست خود ندارند.

۶- در روایت متفق علیه از انس رضی الله عنه مرویست که در سالی قحط افتاده بود، اعرابی^۱ آمد و در عین خطبه سوال کرد که از خداوند برای ما دعا کن تا باران بیاید، پس آنحضرت صلی الله علیه و آله هرد دوست به دُعا برداشتند، حتی که باران باریدن گرفت، و تا جمعه دوم استمرار پیدا کرد، همان اعرابی یا دیگری بار دوم برای رفع باران حاضر شد، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله دوباره دعا خواستند که: «اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا». «بارالها! اطراف ما (اطراف شهر مدینه) بیار و بر ما نبار».

معلوم شد که صحابه می دانستند که آنحضرت را صرف می توانستند از خدا بخواهند و جز به خواست الله حتی یک قطره باران فرود آورده و یا دفع کرده نمی توانستند.

۷- در ابوداود به روایت صدیقه رضی الله عنها آمده است که آنحضرت باری برای طلب باران حاضر شدند، فرمودند: «اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَنْتَ الْغَنِيُّ وَنَحْنُ الْفُقَرَاءُ». «بار الها! تو خدای هستی که غیر از تو معبودی وجود ندارد، تویی نیاز و ما نیازمند هستیم».

معلوم شد که همه انبیاء علیهم السلام در حضرت الهی فقیر و محتاج اند و غنی کامل همان ذات الله است و بس.

۸- در مستدرک حاکم ج ۱ آمده که آنحضرت در دعاء فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ خَزَائِنُهُ بِيَدِكَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ شَرٍّ خَزَائِنُهُ بِيَدِكَ». «بار

۱- اعرابی = بادیه نشین، صحرا نشین. [مُصحح].

الها! از هر خیری که خزائنش در دست تو است از تو می‌خواهم، و از هر شری که خزائنش در دست تو است به تو پناه می‌برم».

معلوم شد که مالکِ همه خزائن الله است و آنحضرت ﷺ سائل اند.

۹- در بخاری به روایت ابوهریره رضی الله عنه موجود است که پیامبر ﷺ فرمودند: «مَا أُعْطِيكُمْ وَلَا أَمْنَعُكُمْ وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ أَضَعُهُ حَيْثُ أُمِرْتُ». «من به شما چیزی نمی‌دهم و نه هم از شما چیزی را باز می‌دارم، همانا من تقسیم‌کننده هستم، و (ثروت را) در جایی که امر شده ام می‌گذارم».

معلوم شد که مُعطی الله است و آنحضرت ﷺ قاسم اند.

منع و اعطا هر دو در اختیار همان واحد لا شریک است و بس، اینجا رمزی از رموز توحید مودع است، آن این که اگرچه به ظاهر عطا و منع از نبی دیده می‌شود، تا هم این اسناد مجازی محض است از حیث قسمت، اما حقیقتاً این همه منسوب به همان یک ذات مقدس اند.

۱۰- در متفق علیه از امیر معاویه رضی الله عنه مرویست که آنحضرت ﷺ فرمودند: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ، وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَاللَّهُ يُعْطِي». «خداوند برای هر که اراده‌ی خیر کرده باشد در دین فقیهش می‌گرداند، و همانا من تقسیم‌کننده هستم و خداوند می‌دهد».

از این حدیث هم معلوم شد که همچنانکه در نعمت‌های ظاهری از جمله تقسیم اموال غنیمت آنحضرت ﷺ واسطهٔ محض اند، همینطور در نعمای

باطنی که علم و فهم و غیره اند هم واسطهٔ محض اند که اختیاری در دست شان نیست.

۱۱- در مشکاة باب التوکل و الصبر از جابر رضی الله عنه مرویست که در غزوةٔ از غزواتِ نجد وقت مراجعه در نیمروز آنحضرت صلی الله علیه و آله زیر سایهٔ درختی آسوده بودند و استراحت می کردند، ناگهان اعرابی آمد و شمشیر آن ذات گرامی را که به درخت آویزان بود گرفته از نیام کشیده تهدیداً گفت که: ترا کنون از من کی نجات می دهد، فرمودند: الله مرا نجات می دهد. به خدای قدوس پناه گرفتند نه این که به قدرت خود اعتماد کنند و بس، آیا کسی که در مصائب بدیگری تکیه کند امکان دارد که مختار کل باشد؟! تدبر باید کرد.

۱۲- در وفاء الوفاء ج ۱ ص ۳۳۳ علامه سمهودی می نویسد که در موقع تعمیر مسجد نبوی صلی الله علیه و آله سنگی یا خشتی در دست مبارک داشتند، کسی آمد که به من دهید تا برسانم، فرمودند: «اذهب فخذ غیرها فلست بأفقر إلى الله منی». «برو خشت دیگر بر گیر، تو از من فقیر تر به درگاه خدا نیستی».

سبحان الله! رحمة للعالمین و امام المرسلین و سید الأولین و آخرین علیه ألف ألف صلوة و سلام فی کل نفس و لمحة إلى أبد الأبدین و دهر الداهرین در حضرت مستغنی علی الاطلاق^۱، خود را مثل یک فرد امت محتاج می داند، آیا با وجود ضدیت فقر و احتیاج و اختیار کل، یکجا جمع می گردند؟ فکر خود را اصلاح باید کرد.

۱- مستغنی علی الاطلاق = مقصود الله متعال است. [مُصحح].

۱۳- روایاتی که در مورد دعاها در اوقات مختلفه از آن ذات گرامی ﷺ مروی اند همه به اظهار عجز و نیاز و احتیاج بندگی و شکستگی آن حضرت ﷺ مشحون اند، پس با این همه چگونه مختار کل و صاحب قدرت مطلقه و عالم الغیب می تواند شد؟.

۱۴- شاید فرد مبتدع، آنحضرت ﷺ را شفیع المذنبین نمی داند و از آن انکار دارد ورنه چگونه امکان دارد شخصی که برای دفع مصائب خلق پیش الله متعال سفارش می برد، او خود مختار کل باشد، این ممکن نیست، بلکه اثبات شفاعت ایشان خود اثبات عجز و عدم اختیار شان است ورنه چه ضرورتیست که به نزد غیری سفارش کند، بلکه خود اختیار در دست اوست، هر کاری خواهد انجام دهد.

خلاصه: از یازده دلیل قرآنی و ۱۴ حدیثی که مجموعه آن ۲۵ شد، نفی اختیار کل و قدرت مطلقه، از آنحضرت ﷺ که فخر موجودات و تاجدار کائنات است ثابت شد، پس چه رسد به نبی دیگر و فرشته و امام و ولی؟. دماغت پخته دار (ای مرد هشیار).

نفع و ضرر مطلقاً از تمام غیر الله - به غیر مشیت و ارداتِ خداوند ﷻ- نفی شده است: در مسند امام احمد و سنن ترمذی از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که روزی من بر سواری پشت سر آن ذات گرامی بودم، فرمودند: «وَأَعْلَمُ أَنَّ الْأُمَّةَ لَوْ اجْتَمَعَتْ عَلَى أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ وَلَوْ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوكَ بِشَيْءٍ لَمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ». «و بدان اگر همه‌ی امت جمع شوند که فایده‌ای را که خدا نخواسته به تو

برسانند، به تو جز آنچه خدا خواسته نفع رسانده نمی‌توانند، و اگر جمع شوند به تو ضرری برسانند که خدا نخواسته، جز آنچه خدا برای تو نوشته ضرر رسانده نمی‌توانند».

درین حدیث نظری باید کرد که چرا ما سوی الله مالک نفع و ضرر برای دیگران نیستند؟.

اثباتِ اختیار و قدرتِ الله ﷻ به آن واحد و نفی آنها از غیر او از آثار صحابه و اقوالِ سلفِ رضوانِ الله علیهم اجمعین

۱- در روایت متفق علیه از عروه رضی الله عنه مرویست که فاروق اعظم رضی الله عنه وقت بوسه دادن حجرِ اسود فرمودند: «إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَوْلَا أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُقَبِّلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ». «من خوب می‌دانم تو سنگی هستی؛ زیان و نفع رسانده نمی‌توانی، و اگر من ندیده بودم که رسول الله ﷺ تو را بوسیده اند من هرگز تو را نمی‌بوسیدم».

علامه سیوطی رحمته الله بحواله دارقطنی این قول را از صدیق اکبر رضی الله عنه روایت کرده است. باید دید که حجرِ اسود یمین الله در زمین و از شعائرِ اسلام بوده و بوسه دادن هم از سنت ثابت است و شیخین رحمتهما الله محض برای دفع وهم بعض اشخاص که شاید در وهم کسی بیاید که این تعظیم محض برای ذات آن یا به امید نفعی و دفع ضرریست این چنین اعلان در مجمع عام فرمودند. ایشان حکیم اسلام بودند معالجه به طریق حفظ ما تقدم می‌کردند تا کسی را این وهم پیدا نگردد.

ارشادِ گرامی سرخیل اولیاء شیخ عبدالقادر جیلانی رحمته درین موضوع

۱- «وإن الخلاق لو جهدوا أن ينفعوا المرء بما لم يقضه الله تعالى لم يقدرُوا عليه ولو جهدوا أن يضروه بما لم يقضه الله تعالى لم يستطيعوا كما ورد في خبر ابن عباس رضي الله عنهما» (غنية ج ۱ بیانِ عذاب). «و اگر همه‌ی مخلوقات بکوشند به شخص فایده‌ای برسانند که خداوند برایش مقدر نکرده، توان ندارند به او فایده برسانند، و اگر تلاش کنند به او زیانی برسانند که خداوند فیصله نکرده، نمی‌توانند این زیان را متوجه او کنند، چنانکه در روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است.»

۲- در مرض وفات خود به استدعای وصیة به فرزند گرامی اش شیخ عبدالوهاب فرمودند: «عليك بتقوى الله عزّ وجل ولا ترجأ أحدا سوى الله وكل الحوائج إلى الله ولا تعتمد إلا عليه واطلبها جميعا منه تعالى ولا تتق بأحد غير الله سبحانه خذ التوحيد، والتوحيد إجماع الكل» «ترس از خدا را بر خود لازم بگیر، و به جز الله از کسی دیگر امید نداشته باش، و همه‌ی نیازمندی‌ها به سوی الله است، و جز بر او تعالی بر کسی تکیه مکن، و همه‌ی حوائج را از او بخواه، و به هیچ کس جز الله اعتماد مکن، بر توحید استوار باش، و همه‌ی مؤمنان بر توحید یکجا می‌شوند» (تکملة فتوح الغیب).

۳- و می‌فرماید: «لا يملك معه تعالى في ملكه أحد شيئا لا ضار ولا نافع ولا دافع ولا جالب ولا مسقم ولا مبلي ولا معافي ولا مبرئ غيره فلا تشتغل بالخلق لا في الظاهر ولا في الباطن فإنهم لم يغنوا عنك من الله شيئا» «هیچ فردی در ملک

او تعالی مالک چیزی نیست؛ جز الله ضرر رسان، نفع رسان، دفع کننده‌ی بلا، جلب کننده‌ی خیر، مریض کننده، امتحان کننده، عفو کننده، شفا دهنده وجود ندارد، در ظاهر و یا باطن به مخلوق مشغول مشو؛ زیرا آنان چیزی از فیصله‌ی الله را از تو بر داشته نمی‌توانند» (فتوح الغیب مقاله ۵۹).

سبحان الله تاجدار اقلیم تصوف و شاهکار میدان عرفان خود چنین می‌فرماید: و مدعیان و معتقدان احمق ایشان از مبتدعین درین زمان می‌گویند که: شیخ جیلانی خود اختیار کامل درین میدان دارد، این بهتان بزرگ برایشان است.

و همینطور از هزاران صحابه و اولیاء امت رضوان الله علیهم اینچنین نقول در صفحات کتب تحریر است، حصر همه اینجا مشکل است مراجعه باید کرد.

فصل سوم: در بیان این که این عقیده فاسد از کجا در این امت پیدا شد

گویم: مأخذ این عقیده هم از چادر اهل غلو است. زیرا که عقیده غالیان اینست که تدبیر امور و تحلیل و تحریم در اختیار نبی کریم ﷺ و در اختیار ائمه رحمهم الله است. علامه روزگار شیعه و فرد یگانه‌شان، کلینی در کافی باب التفویض الی رسول الله و باب مولد النبی ﷺ و وفاته می‌نویسد: «إن الله عزّ وجلّ فوض الی نبیه ﷺ أمر خلقه».

و در جائی دوم می‌گوید: «فهم یحلون ما یشاءون ویجرمون».

«ائمه ی ما هرچه را خواسته باشند حلال قرار می دهند و هرچه را خواسته باشند حرام می گردانند».

و شیخ گیلانی رحمته الله علیه در حق ائمه اهل بیت در غنیه ج ۱، فصل اصناف الرافضة می نویسد: «وأما المفوضة فهم القاتلون أن الله تعالى فوض تدبير الخلق إلى الأئمة وإن الله قد أقدر النبي صلى الله عليه وآله على خلق العالم وتدبير الخلق وإن كان ما خلق الله من ذلك شيئاً وكذلك قالوا في حق علي عليه السلام. «و اما مفوضه (از روافض) می گویند: خداوند تدبیر مخلوقات را به ائمه سپرده، و خداوند پیامبر صلى الله عليه وآله را بر آفرینش جهان و تدبیر مخلوق قدرت داده بود، اگر چه او چیزی از آن را نیافریده است. و این گفته‌ها را در باره‌ی علی عليه السلام نیز گفته اند».

تبصره: عقیده سُبائیه و مشرکین قدیم این نبود که این غیر الله قدرت و اختیار ذاتی دارند، بلکه اوشان همه قائل بودند که ایشان قدرت و اختیار عطائی دارند که به ایشان مفوض شده است، حالا هرچه بخواهند می کنند، چرا که در دنیا کسی نبوده است که بالذات این اشیاء را بغیری منسوب کند
کما حرره الرازی رحمته الله علیه در تفسیر کبیر ج ۲ ص ۱۱۲.

باب ششم بحث دعاء و نداء غیر الله

فصل اول در بیان دعاء و اهمیت و مراتب آن

دعاء و دعوت به معنی صدا کردن و خواندن و سوال کردن است، دعاء و نداء هم معنی اند.

دعاء و استعانت وقت مصیبت و حاجت چون که عبادت اند و عبادت خاص حق خداوندی متعال است و بس، پس دعاء و استعانت هم حق اوست و بس، ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ﴾، «دعای راستین او راست» بلکه عجز و نیاز که جزء اعظم دعاء و استعانت است روح عبادت و اعظم العبادات بلکه طبق حدیث مقدس مخ و مغز عبادت است که فرموده اند: «الدعاء مخ العبادة»^۱.

۱- از نعمان بن بشیر رضی الله عنه مرویست که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ، ثُمَّ قَرَأَ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». «دعا همانا عبادت است»

۱- محدثین کرام تصریح نموده اند روایت: الدعاء مخ العبادة ضعیف بوده و صحیح روایت: الدعاء هو العبادة یعنی دعا همان عبادت است. (به روایت امام احمد، ترمذی، نسائی، ابوداود و ابن ماجه) است. [مُصحح].

در ترمذی و ابن ماجه و نسائی و ابوداود و احمد مذکور است، و در روایت مستدرک حاکم موجود است: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» [ج ۱، ص ۴۹۱].
«دعا همانا عبادت است»

۲- و در ترمذی از انس بن مالک رضی الله عنه مرویست که فرمودند رضی الله عنه: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ» دعاء مغز عبادتست.

۳- در مستدرک حاکم از علی مرتضی رضی الله عنه مرویست که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ، وَعِمَادُ الدِّينِ، وَنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». دعاء سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمانان و زمین است.

۴- نیز در مستدرک جلد اول از انس رضی الله عنه روایت شده که رسول گرامی فرمودند: «فإِنَّهُ لَا يَهْلِكُ مَعَ الدُّعَاءِ أَحَدٌ».

۵- در ترمذی و ابن ماجه از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الدُّعَاءِ». «هیچ چیزی مکرمتر از دعا نزد الله نمی باشد».

۶- و در مستدرک ج ۱ ص ۴۹۱ از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ هُوَ الدُّعَاءُ». «بهترین عبادات همانا دعاست».

ازین روایات معلوم شد که دعاء عبادتی بزرگ است، و جلوتر بیان کردیم که عبادت صرف حق خداوند ذوالجلال می باشد و بس، دیگر کسی در عبادت حق ندارد.

چرا که بنیاد دعاء بر دو احساس قائم است:

اول- این که طالب دعاء خود را از جلب نفع و دفع ضرر عاجز کامل می‌بیند و برای دفع و جلب آن، بدرگاه ذاتی که او را برای جلب و دفع کامل قدرت والاختیار می‌داند، متوجه می‌گردد تا حاجت او را بر آورد.

دوم- او یقین دارد که این ذات متوجه الیه (الله متعال) قدرت و اختیاری ما فوق الأسباب دارد که این حادثه را از من رفع می‌کند. طبق این هر دو احساس هم ثابت شد که دعاء عبادت، و خاصه ذاتِ عالم الکل است.

در قرآن مقدس عبادت را خاصه آن ذات فرموده است: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [فاتحه: ۵] «تنها تو را بندگی می‌کنیم و تنها از تو یاری می‌جوییم»

پس معلوم شد که دیگری را در دعاء و نداء به طور عبادت شریک کردن شرکست.

فصل دوم: در بیان این که ذات واجب جل مجده از دعاءخواستن خوش می‌گردد، و از نخواستن خشمگین می‌شود، و استغاثه به مخلوق شرکست

۱- در ترمذی موجود است: «سَلُّوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يُسْأَلَ». «از خداوند متعال فضل او را بخواهید؛ زیرا خداوند دوست دارد از او خواسته شود».

۲- «وَمَنْ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ يَغْضَبْ عَلَيْهِ» «هر که از الله سوال نکند (چیزی نخواهد) خداوند بر او خشمگین می‌شود» (رواه الترمذی).

و در روایت مستدرک: «من لا يدعو الله يغضب عليه» «هر که از خداوند نخواهد خداوند بر او خشمگین می شود» موجود است.

۳- و نیز در ترمذی و ابوداود و بیهقی به روایت سلمان رضی الله عنه آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ رَبَّكُمْ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَيٌّ كَرِيمٌ يَسْتَحْيِي مِنْ عَبْدِهِ إِذَا رَفَعَ يَدَيْهِ أَنْ يُرُدَّهُمَا صِفْرًا». همانا پروردگار بزرگ و متعال شما شرم می کند و بزرگوار است، هر گاه بنده اش چیزی از او بخواهد او حیا می کند دست های بنده را خالی بر گرداند».

۴- در ترمذی به روایت انس رضی الله عنه آمده است: «يَسْأَلُ أَحَدَكُمْ رَبَّهُ حَاجَتَهُ كُلَّهَا حَتَّى يَسْأَلَهُ شِسْعَ نَعْلِهِ إِذَا انْقَطَعَ». «هر یک از شما باید همه ی نیازمندی هایش را از پروردگارش بخواهد، حتی اگر بند کفش او نیز پاره شد باید از خداوند بخواهد (بند کفش دیگری به او بدهد)».

در قرآن مقدس است: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الْدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾^(۱).

ازین همه روایات ظاهر است که خداوند قدوس از دعاء خواستن بنده خود از او راضی می شود و از نخواستن ناخوش شده خشمگین می شود.

۱- ترجمه: «و چون استفسار کنند ترا بندگان من از حال من پس هر آئینه من نزدیکم قبول می کنم دعای دعا کننده وقتی که دعا کند مرا».

انتباه: اما افسوس و صد افسوس است که مسلمانان امروز - عوام بکثرت و بعضی از خواص - از استدعاء از مخلوقاتِ بتمامه مصئون نیستند، صاحب روح تحت تفسیر آیهٔ وسیله می نویسد: ازین همه بزرگتر اینست که از مردگان و اصحابِ قبور طلب شفاء امراض و اغناء فقیر و رد ضاله^۱ و آسانی هر امر مشکل می خواهند، و شیاطین ایشان حدیثی دروغ که «إِذَا اعْتَبِکُم الْأُمُورَ فَعَلِیْکُم بِأَهْلِ الْقُبُورِ»^۲ بر آنها وحی می کنند. و این روایت به اجماع دانندگان حدیث بهتان و دروغ بر رسول الله ﷺ است. کسی از علماء آن را روایت نکرده و در هیچ کتاب حدیثی دیده نمی شود.

در حالی که آنحضرت ﷺ از مسجد گرفتن قبور نهی فرموده است و کسانی که این کار را انجام میدهند لعنت فرموده است، پس چگونه امکان دارد که ایشان به استغاثه از اربابِ قبور، اجازت دهند؟! سبحان الله این بهتان بزرگی است.

این چند خرافات منقول از مجاوران فساق بر قبور مروی و مشهور زبان‌های عوام و بعض خواص گردیده اند، عارف کبیر شاه ولی الله دهلوی رحمته می فرماید:

۱- ضاله = گمشده. [مصحح].

۲- ترجمهٔ این روایت دروغ: هرگاه کارها بر شما مشکل شد به صاحبان قبرها (مرده‌ها) روی آورید. [مصحح].

- ۱- «روایه، إذا تحیرتم فی الأمور فاستعینوا بأهل القبور» از قول مجاوران^۱ حلوا خور و جالب نذر و نیاز است که افترا کرده اند.
- ۲- مدد کن یا معین الدین چشتی - بگرداب بلا افتاده کشتی.
- ۳- امداد کن امداد کن از بند غم آزاد کن - در دین و دنیا شاد کن یا شیخ عبدالقادرا.
- ۴- یا بهاء الدین^۲ مشکل کشا مشکل ما را کُشا.
- ۵- یا نظام الدین اولیاء^۳ زری زر بخش.

- ۱- مجاور = به کسی گفته می شود که در جوار قبرها و مرده ها بوده و اموال مردم را می بلعد. [مصحح].
- ۲- بهاء الدین زکریای مُلتانی، عارف سده ۶ و ۷ ق / ۱۲ و ۱۳ م و مروج طریقه سهروردیه در هند. کنیه او ابومحمد، و خود معروف به بهاء الحق بود و القاب دیگری چون بدرالمشایخ داشت. چون وفات یافت فرزندش صدرالدین عارف جانشینی او را به عهده گرفت. مزار او تا اکنون در ملتان مرکز خرافات بوده و در کتابهای درسی مدارس پاکستان نیز از او به عنوان مروج اسلام در ملتان نام برده شده است. [مصحح].
- ۳- محمدبن احمدبن علی دهلوی معروف به شیخ نظام الدین اولیاء و شاه نظام اولیاء و نظام دهلوی و نظام الدین خالدی دهلوی و بحاث و محفل شکن و متخلص به نظام و نرگسی، از مشایخ قرن هشتم و اعظم عرفای هندوستان است، وی نزد شیخ فریدالدین گنج شکر مریدی نموده و امیر خسرو - شاعر پارسی گوی بزرگ هند - از مریدان وی بوده است. وی به سال ۶۳۳ ه. ق. تولد یافت و در سال ۷۲۵ درگذشت. جامی هروی در نفحات الانس کرامات بسیاری بدو نسبت کرده است. مزار وی در مقبره شکرگنج هندوستان زیارتگاه است. (به تصرف از: لغت نامه دهخدا) [مصحح].

۶- یا شیخ عبدالقادر جیلانی^۱ (غوث الأعظم).

۷- یا غریب‌شاه غریب‌نواز بر غریب خود بنواز.

۸- یا سیدی سید احمد رفاعی^۲ هر کار ما درست گردان.

۹- یا سیدی سید احمد علون رد علیّ ضالتی^۳.

غرض این همه شرک و قول مجاوران فساق و بی‌ایمان است که برای پیداکردن پول و حلوا این قدر دام صیادی انداخته و کنده‌ناتراشیده‌هوجی گری خود تراشیده‌اند تا شریعت اسلامی را به افکار پلید خود دگرگون نمایند. بسیاری از عوام و خواص را درین شصت خود معلق کرده و از آن‌ها بهره‌وری می‌کنند و هدف‌شان، فقط و فقط حصول دنیا و تخریب دین

۱- ایشان در سنه: ۴۷۰هـ در گیلان (ایران کنونی) تولد شده و در ماه ربیع الاول سال: ۵۴۱هـ وفات نمود. تألیفات بسیار داشته و در اتباع سنت و رد اهل بدعت خیلی سختگیر بوده‌اند. اما متأسفانه فعلا عده‌ای مغرض طوری وانمود می‌کنند که عبدالقادر جیلانی از بزرگان خرافات و غوث الأعظم بوده است و قبر او را بت‌خانه‌ای ساخته‌اند. برای تفصیل عقیده شیخ عبدالقادر جیلانی به تصنیفات ایشان از جمله: غنیة الطالبین و الفتح الربانی مراجعه شود. [مصحح].

۲- اسم کامل او شیخ أبو العباس أحمد بن علی بن أحمد بن یحیی بن حازم بن علی بن رفاعه، و سلسله‌نسبش از طریق جعفر صادق رحمه الله به ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌رسد، در سال ۵۱۲ هجری در نزدیک بصره (عراق) تولد شده و به دوازدهم جمادی الأول سال: ۵۷۸ هجری وفات نمود. هم‌اکنون در کشورهای عربی تعداد زیادی از منحرفین خود را به او نسبت می‌دهند. [مصحح].

۳- رد علیّ ضالتی = گمشده من را به من باز گردان. [مصحح].

بوده و به همین گفته های بی معنی هزاران نفوس بی شعور همچون پروانه بران، جان و ایمان خود به آنان باخته اند.

استغاثه بالمخلوق: ۱- شیخ عارف کبیر محدث دهلوی رحمته در «خیر کثیر» رقمطراز است: «واعلم أن طلب الخوائج من الموتی عالماً بأنه سبب لا ینحاحها کفر والناس الیوم فیها منہمکون». «بدان که درخواست نیازمندی‌ها از مرده‌ها، اگر بدانند که آن سببی است که (شر را) دور می کند کفر است، و مردم امروزه در این کار (درخواست از مرده‌ها) غرق گشته اند».

۲- فقیه ابوليث سمرقندی رحمته در بستان العارفين باب ۲۴ می فرماید: «الاستعاذة من المخلوق لا تغني من شيء». «پناه جستن به مخلوق دردی را دوا نمی کند».

۳- بایزید بسطامی^۱ می فرماید: «استغاثة المخلوق بالمخلوق کاستغاثة المسجون بالمسجون». «کمک خواستن بنده از بنده مانند کمک خواستن زندانی از زندانی است».

۱- ابویزید طبقور بن عیسی البسطامی معروف به بایزید بسطامی از بزرگترین عارفان و بزرگان اهل تصوف است که در سال های ۱۶۱ تا ۲۳۴ می زیسته. فریدالدین عطار در تذکرة الاولیا ۵۵ صفحه به ذکر شرح حال و اقوال بایزید اختصاص داده است. [مصحح].

۴- سجاد زین العابدین علیه السلام می فرماید: «الاستغاثة بالخلق سفه في رأيه و ضلة في عقله» «کمک خواستن از بنده علامت نادانی و کم خردی است» روح تفسیر آیه وسیله.

۵- شیخ عبدالقادر جیلانی می فرماید: «و حقيقة الفقر أن لا تفتقر إلا من هو مثلك» فتوح الغیب مقاله ۷۵. «حقیقت فقر اینست که به بنده‌ی همانند خود فقیر باشی».

۶- علامه محمد بشیر السهوانی رحمته الله می فرماید: «استغاثة المخلوق بالمخلوق كاستغاثة المسجون بالمسجون». «کمک خواستن مخلوق از مخلوق مانند کمک خواستن دیوانه از دیوانه است».

خلاصه: نزد جمیع محققین اهل شریعت و طریقت دعاء فقط حق خدا است و بس استغاثه از او می باید نه از غیر الله که کفر و شرکست.

فصل سوم در بیان معنی وسیله و اقسام و مراتب آن - معنی وسیله

وسيله به معنی سبب قریب کننده است، و معنی «وتوسل إلى الله» اینست که با اتباع شریعت و علم و عبادت و مکارم اخلاق به قرب و طریق رضای الهی برسد و راغب إلى الله را واصل هم می گویند.

وسيله در آیت ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ به معنای «ما يتوسل به ويتقرب إلى الله عز وجل من فعل الطاعات وترك المعاصي، كذا في الروح ومفردات وغيرهما».

اقسام توسل: هفت است:

نخست- توسل بالأعمال والطاعات، خود قرآن و حدیث اعمال صالحه و طاعات را وسیله قرب خداوندی فرموده است: ﴿وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِآلَتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ [سبأ: ۳۷]^(۱).

در روایت متفق علیه حکایت سه نفر مسافر که در غاری رفتند و سنگ بر دهن غار افتاد و هر یکی به عملی از اعمال صالحه خود توسل کرده و نجات حاصل کردند مذکور است، درین قسم همه امت اتفاق دارند.

دوم- توسل به اسماء حسنی خداوند قدوس: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۰]^(۲). ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ [الإسراء: ۱۱۰]^(۳). و در احادیث به کثرت ثابت است.

(در جواز این توسل هم کسی را انکار نیست)

سوم- توسل به کلمات الله، در احادیث تعلیم «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ» به روایات مختلف از ابوهریره و خوله رضی الله عنهما و غیره ثابت است.

چهارم- توسل به ذات الله سبحانه و تعالی، این قسم هم در روایت بخاری به لفظ «أعوذ بوجهك أعني بذاتك» هم ثابت است.

۱- ترجمه: «و اموال و فرزندانان چیزی نیستند که شما را در نزد ما نزدیک سازند. بلکه [مقرب] کسی است که ایمان آورد و کار شایسته کند».

۲- ترجمه: «و خداوند نامهای نیک دارد. پس به آن [نامها] او را به [دعا] بخوانید»

۳- ترجمه: «بگو: خداوند را بخوانید یا «رحمن» را بخوانید. هر کدام [نیک است] که خداوند نامهای نیکو دارد»

پنجم- توسل بصفات خداون جل جلاله، اینهم در روایت نسائی ثابت است، لهذا جائز است.

ششم- توسل به عزت و قدرت او، اینهم در روایت موطا امام مالک مرویست.

هفتم- توسل به درود شریف در ترمذی و ابوداود و نسائی به روایت فضاله بن عبید رضی الله عنه آمده است.

و در ترمذی به روایت ابن مسعود رضی الله عنه نیز آمده است، به روایت فاروق اعظم رضی الله عنه در ترمذی هم آمده است، و به روایت مرتضی علی رضی الله عنه در طبرانی هم آمده است.

خلاصه: توسل به ذات و صفات و اسمای خداوندی و درود، مسنون و مستحسن است و توسل به اعمال صالحه و طاعات هم ثابت است.

تفصیل روایات را در توحید و شرک کی حقیقت از صفحه: ۲۸۴ تا ۲۸۹ مراجعه باید نمود.

ولی افسوس و صدها افسوس است که درین زمانه هرکدام ناشته {صبحانه} را وسیله می گیرند و اهل قبور را وسیله امور خود می سازند.^۱

این همه در جهان به سبب غلبه کفر و شرک و آثار آنها است، خداوند رحم فرماید.

۱- مقصود مولف این است که: برخی قبرها را وسیله رسیدن به مال و دنیا و پر نمودن شکم قرار می دهند. [مصحح].

باب هفتم در بیان اشراک

فصل اول در مذمت شرک و خرابی آن

لفظ شرک از شرکت و اشراک مأخوذ است، شرک و مشارکت مخلوط شدن دو ملک و بعضی گفته اند که: مالی که در میان دو کس مشترک باشد، برابر است که وصف باشد یا ذات، یعنی به معنای حصه داری، مشرک به معنای ثابت کننده حصه داری در بین دو شخص. شرک در ذات و صفات خداوند قدوس بزرگترین ظلم است: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳]^(۱).

به حکم قرآن مقدس جنت بر مشرک حرامست و ابداً مشرک در جهنم می ماند، می فرماید:

۲- ﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ﴾ [المائدة: ۷۲]^(۲).

۱- ترجمه: «به راستی که شرک ستمی بزرگ است»

۲- ترجمه: «بی گمان کسی که به خداوند شرک آورد، خداوند بهشت را بر او حرام می گرداند و جایگاهش آتش [دوزخ] است»

به حکم قرآن مکرم اعمال صالح مشرک همه حبط و برباد می گردند، خداوند قدوس از نوح تا عیسی علیه السلام قریب هژده نبی را ذکر نموده، بعداً ارشاد فرمود: ﴿وَمِنَ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَأَجَنَّبَيْتَهُمْ وَهَدَيْتَهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۸۷﴾ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۸۸﴾﴾ [الأنعام: ۸۷ - ۸۸]^(۱). بین به نسبت این همه فرمود که: اگر شرک می کردند همه کارهای خیر را ایشان را برباد می کرد.

این در شأن انبیاء علیهم السلام علی سبیل فرض المحال و اظهار شأن استغنا ربوبیت است به دیگران چه رسد؟.

الله ما و شما و همه مسلمانان را ازین آفت محفوظ فرماید، آمین.

۳- ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۶۵﴾﴾ [الزمر: ۶۵]^(۲).

۱- ترجمه: «و از پدران و فرزندان و برادرانشان برخی را [برتری عطا کردیم]، و آنان را برگزیدیم و به راهی راست هدایت نمودیم. این هدایت خداست که هر کس از بندگانش را بخواهد به آن هدایت می کند، و اگر [آنان با همه عظمت و مقامی که داشتند برای خدا] شریک قرار داده بودند، یقیناً آنچه عمل شایسته انجام می دادند، تباه و بی اثر می شد.»

۲- «و بتحقیق وحی کرده شده بتو و به آنان که بودند پیش از تو که اگر شرک آوری هر آینه نابود می شود عمل تو و هر آینه خواهی بود از زیانکاران.»

اینجا خطاب به خاتم النبیین است ﷺ، همچنان که حکم توحید و فرضیت آن برای همه است نهی از شرک هم برای تمام انسان ها بدون استثنا می باشد.

اگر فردی بر شرک بمیرد بر اساس حکم قرآن مقدس او اصلاً مورد آمرزش قرار نمی گیرد: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸]^(۱).

الحاصل هیچ جزء و پاره بلکه رکوع از مدح توحید و مذمت شرک و تردید آن خالی نیست.

همچنین شمارهٔ احادیث در رد و نفی و مذمت شرک از حصر و عدد بیرون است.

فقط این یک خرابی شرک برای مرد مؤمن محل عبرتست که هرگاه اگر چه بزرگ و از حقوق العباد باشد آمرزیده می شود. مثلاً: شخصی هزار خون ناحق کند و هزار مسلمان به غیر جرم شهید کند، باز هم نزد اهل سنت امید نجات او منقطع نیست، ولی اگر کسی بر شرک از دنیا رفت، به اجماع تمام صلحاء از اولین و آخرین برای همیشه در جهنم است - شعر:

مشرک اندر نار حرمان دائمست

در سزای جرم خود تا ابد قائم است

۱- ترجمه: «به راستی خداوند [آن را] که به او شرک آورده شود، نمی بخشد و جز آن را برای هر کس که بخواهد، می بخشد».

هر گناهی را بود امید بخش
 غیر شرک و کفر را کین است فحش
 مشرک از رحمت شده مأیوس دان
 گرچه رحمت‌های حق در کون کان
 ای خدا ما را از شرک و اهل شرک
 دور گردان و بمیران غیر شرک
 در ریاض نور توحید بیر
 اهل کفر و شرک کن زیر زبر
 ای عمر در کوی توحیدش بنه
 تو قدم راسخ بگردان صد گره

فصل دوم در بیان تعلق دادن معبودان باطل خود با الله واحد لا

شریک

مشرکین معبودان باطل خود را با الله واحد لا شریک ۳ تعلق می‌دادند. بعضی معبودان باطل خود را با آن احد جَلَّ جَلَالُهُ تعلق نسبی می‌دادند.

اول: تعلق نسبی

این بود که بتان یا ملائکه یا انبیاء و غیره را بنات الله یا ابناء الله می‌گفتند و اعتقاد می‌کردند، العیاذ بالله.

و این تقریباً چهار قسم بود: (۱) شرک بالأصنام - چنانچه لات، عزی، منات را که هر سه اسمای مؤنث اند، بنات الله و شفیع خود و ضار و نافع خود می پنداشتند.

- (۲) شرک بالجنات: (۱) ﴿وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا﴾ [الصافات: ۱۵۸]. «و [آن کافران] بین او و جنیان [رابطه] خویشاوندی مقرر کردند»
- (۲) ﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ﴾ [الأنعام: ۱۰۰]. «و برای خداوند شریکانی [از] جن قرار دادند» (۳) ﴿كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنَّ﴾ [الجن: ۶]. «کسانی از آدمیان به کسانی از جنیان پناه می بردند»
- در میان جن و خدا قائل به نسب و ابنیه و بنتیه بودند^۱، (العیاذ بالله) جنات را پرستش نموده و آنان را غیب دان می پنداشتند، و هنگام جلب نفع و دفع ضرر نداء می کردند.
- (۳) شرک بالملائکه: فرشته‌ها را بنات الله می گفتند و پرستش می کردند و از ایشان در جلب منفعت یا دفع مضرت حاجات می خواستند.
- (۴) شرک بالأنبياء: که عزیر و عیسی عليه السلام را ابن الله می گفتند (اول را یهود و دوم را نصاری). چنانچه در قرآن مذکور است.

۱- یعنی جنیان را پسران و دختران خدا می دانستند. [مصحح].

دوم: تعلق سکنی

بعضی مشرکین معبودان باطل خود را به این عقیده پرستش می‌کردند که (العیاذ بالله) خدای قدوس در ایشان حلول کرده بنوعی سکونت دارد، و این معبودان ما مظهر و مسکن او هستند، چنانچه مشرکین هند برای دیوتاها همین خیال می‌کردند و گروهی از عیسائیان هم دارای همین عقیده پوسیده بودند. و درین امت هم عده از غلاة اهل تشیع در باره علی مرتضی علیه السلام چنین می‌گفتند. و هم چنین عده دیگر از متصوفین که شیخ اول شان و بانی کارشان ابو حلیمان متقی^۱ بود، این شقی‌ها دارای عقیده حلول و اتحاد اند که پیر وقتی که به کمال درجه محبت می‌رسد تمام شئون خدا در او حلول می‌کند و از مکلف بودن و پابند شرع بودن آزاد می‌گردد، عبد و معبود یکی گردد و احتیاج عبادت نمانده و حرام‌ها به او حلال می‌گردند. و نیز کسانی که در فهم صحیح توحید وجودی اشتباه و مغالطه کردند درین ورطه هلاک شدند، و با حلولیان و اتحادیان هم‌نوا گشتند، اما کسانی که به فهم صحیح آن پی بردند کامیاب و فائز گردیدند.

سوم: تعلق عبدی و قربی

بعضی مشرکین بندگان خاص و مقبول و مقربان بارگاه کبریائی از قبیل انبیاء و اولیاء را به علت همین بندگی کامل و قرب عبادت با خدا شریک کرده،

۱- از متصوفین قرن سوم هجری. [مصحح].

در کارخانه قدرت و اختیارات و علوم او دخیل می‌دانند (العیاذ بالله ما للتراب ولرب الأرباب^۱).

و این فتنه درین زمان از همه فتن شرک، اوسع و جهانگیرتر گردیده است، بلکه تمام تاریخ انسانیت ازین فتنه مجروح و داغدار شده است. از دور نوح علیه السلام تا امروز، فتنه اکثر عوام عالم همین قسم بوده است، افسوس و هزار بار افسوس است که این بندگان خدا (پیامبران و صالحان) که در نفی شرک و اثبات توحید جان و اولاد و مال خود باختند! باز هم این ظالمان (مرده پرستان و مجاوران) خودآنان را مرجع شرک و آله باطل گردانیده اند. بر قبور و در معابد و خانقاهان ایشان، انواع شرک و رسوم را تأسیس کرده و برای آنان گنبد و بارگاه درست کردند، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

بلکه اولین سبب شرک در عالم، اولیاء، صلحاء و تصویر و نقش قدم‌شان بود. شیخ المفسرین علامه ابن جریر طبری در سوره نوح، و حافظ ابن کثیر^۲

۱- ما للتراب ولرب الأرباب! = یعنی خاک (= انسان اگرچه پیامبر باشد) را چطور می‌توان با پروردگار مقایسه کرد و نسبت های غلو آمیز داد. در فارسی می‌گویند: چه نسبت خاک را به عالم پاک. [مصحح].

۲- او عماد الدین أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر قرشی دمشقی شافعی بوده، در سال ۷۰۰ هجری در جنوب دمشق (سوریه کنونی) متولد شد. و در بیست و ششم ماه شعبان سال ۷۷۴ هجری در همانجا وفات نمود. ایشان صاحب تألیفات بسیار مفید بوده و نکته

در البداية والنهاية ج ۱ ص ۱۰۵ و ۱۰۶ می نویسند: وَدَّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر بندگان نیک از اولاد آدم علیه السلام بودند، بعد از مردن چون که متعلقین شان از غایت محبت در پی تبرکات شان شدند شیطان بر ایشان ظاهر شده تصویر این اکابر کشیده دعوت داد که آنها را احترام کنید، رفته رفته بعد از یکی دو نسل مردم سجده ایشان را شروع کردند، و بت پرستی از آنجا شروع شد، گویا همین بت پرستی و مجسمه سازی ظاهر از جذبۀ شوق و ولولۀ محبت خدائی شروع شده است.

در حقیقت بتها مقصود نبودند، بلکه مقصود صرف اولیاء و صلحاء بودند و بتها قبله و ذریعۀ آنها و وسیلۀ تقرب شان بودند.

اکابر مفسرین و علماء اعلام این امر را منکشف کرده توضیح داده اند که غرض از عبادت بتها همین بود که رضای همان ذوات که، اینها مجسمۀ اوشان اند، حاصل گردد و حوائج ما را اوشان برآرند و به وسیلۀ همین احترام ما به آنان مشکلات ما را حل کنند.

در تفسیر کبیر ج ۷ ص ۲۳۰ می نویسند: «إن العاقل لا یعبد الصنم من حیث إنه خشب أو حجر، وإنما یعبدونه لاعتقادهم أنها تماثیل الكواکب أو تماثیل الأرواح السماویة، أو تماثیل الأنبیاء والصالحین الذین مضوا، ویكون مقصودهم

جالب در زندگی اش اینست که یکی از رشیدترین شاگردان شیخ الإسلام ابن تیمیه (متوفی سنه ۷۲۷هـ) به حساب می رود. [مصحح].

من عبادتها توجیه تلك العبادات إلى تلك الأشياء التي جعلوا هذه التماثيل صوراً لها».

«شخص عاقل بت و مجسمه را نمی پرستد بخاطر اینکه آن چوب و سنگ است، بلکه (مشرکین) آنها را بخاطر این می پرستند که اعتقاد دارند آنها مجسمه های ستارگان یا مجسمه های ارواح آسمانی هستند و یا مجسمه های پیامبران و صالحین گذشته، و مقصود آنها از عبادتشان توجیه این عبادت ها به سوی همان چیزهایی است که مجسمه ها و تماثيل را جانشین آنها قرار داده اند».

و نیز در جلد ۶ ص ۲۶۱ هم همین مضمون را می نویسد:

مثلاً هبل که در مکه بود به نام هاییل شهید فرزند آدم عليه السلام بود. فیض الباری شرح بخاری ج ۴ کتاب المغازی. و برهمای هندوان به نام ابراهیم عليه السلام بود که اهل کتاب او را ابراهام می خواندند.

و نیز علامه آلوسی در روح پاره ۲۴ تحت آیه ﴿أَمْ آتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ﴾ [زمر: ۴۳] «آیا به جای خداوند شفیعی گرفته اند؟» و نیز عارف کبیر شاه ولی الله دهلوی در حجة الله البالغة ج ۱ ص ۱۰۸ طبع لاهور این موضوع را به تفصیل شرح داده اند. از این همه واضح شد که مقصود مشرکین فقط آن سنگ و چوب نبود، بلکه نظرشان بسته به همان اصل بود و این را قبله توجه گردانیده بودند، این همه بلا ازین جا آمد و بس.

چنانچه درین زمان قبر و خانقاه و معبد و محل وضوء و غیره بزرگان را سجده می‌کنند و خاکش مثل مار می‌خورند، مقصودشان هم بالذات جلب رضای همان روح بزرگ بوده و این مقام مقصود نیست.

سید شریف جرجانی در شرح مواقف، این موضوع را به توضیح نوشته است و صاحب روح و کبیر، بار بار این موضوع را در تفاسیر خود در جاهای مختلف نوشته اند، کبیر در جلد ۳۰ ص ۱۴۳ و در جزء ۱۷ ص ۵۹ و ص ۶۰ و صاحب روح در ج ۱۱ ص ۸۸ نیز نوشته اند.

فهم و فکر مسلمانان حال با مشرکین سابقین کاملاً توافق و تطابق دارد، همچنانکه اوشان می‌گفتند که: ما چون که قابل آن دربار نیستیم، و عبادات و دعاء و غیره ما به آنحضرت ارزشی ندارد، لذا ما این بزرگواران را تعظیم و سجده و غیره می‌کنیم تا ایشان حال ما را و عرض حوائج ما را، به آن در برسانند و خداوند از قول اوشان ذکر می‌کند: ﴿ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ ﴾ [زمر: ۳] «آنان را نمی‌پرستیم جز برای آنکه ما را گامی به خدا نزدیک سازند». مشرکین امروزی همین کلمه را نطق می‌کنند و عین همین حرف مدرک ایشانست. در تفسیر کبیر جلد ۱۷ ص ۵۹ و جلد ۷ ص ۲۳۰ و حجة الله البالغة ج ۱ ص ۱۰۸ عقائدشان مذکور است.

فصل سوم در تاریخ شرک

از قرآن و حدیث معلوم می‌شود که ابتدای شرک از زمان سیدنا نوح علیه السلام شروع شد، و ایشان را خداوند قدوس برای قلع و قمع آن مبعوث فرمود، و سبب شرک همان عباد صالح بودند که در زمان ادريس علیه السلام از اولاد آدم علیه السلام فوت کرده بودند؛ یعنی ود، سواع، یغوث، یعوق، نسر. در تفسیر ابن کثیر از مجاهد و عکرمه و ضحاک قول ابن عباس رضی الله عنهما را نقل کرده اند که، ود نام شیث علیه السلام بود که بزرگترین اولاد آدم علیه السلام بود و ملقب به شیث بود، و حضرت آدم ۴۰ اولاد داشت، ۲۰ پسر و ۲۰ دختر، و سواع و یعوق و یغوث و نسر، هر چهار اولاد شیث بودند که اسمش ودایت بود. ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۲۶.

معبود اول:

﴿مَنْ دُونِ اللَّهِ﴾ همین ودّ بود که ملقب به شیث بود که از همه اولاد آدم علیه السلام نیکوتر و نبی بودند، بعد از موت او چون امت او پریشان شدند، ابلیس مجسمه او درست کرد و به ایشان داد. ابن کثیر حواله بالا، و روح المعانی ج ۲۰ سوره نوح.

عمرو بن لحي از قبیله خزاعه نخستین بانی بت پرستی در بین عرب بود. پیغمبر علیه السلام فرمودند: عمرو را در آتش جهنم در حالی دیدم که روده‌های او بیرون آمده، و روده هایش را می‌کشد و فریاد می‌زند.

حالا این ملعون بت پرستی را در بین عرب چگونه و از کجا آورد؟. حکایت آنست که این شقی در شام نزد عمالقه رفت، دید که ایشان بت سجده و عبادت می کنند، گفت: این اصنام را چرا عبادت می کنید؟. گفتند: این بتها ما را نفع و نقصان و باران می دهند و نصرت می دهند، آن شقی گفت که: یکی به من تحفه دهید تا به عرب ببرم، پس یکی از آن بت ها به او دادند که نامش هُبل بود، و این شقی آورده در حرم نصب کرده، مردمان را به عبادت آن دعوت داد، در نتیجه خلقی گمراه شدند و ملت ابراهیم را به هم زدند.

و چون که این شقی متولی حرم بود، به وسیله او این بلا در تمام عرب افشا شد، سیره ابن هشام ج ۱ ص ۷۸ و ۷۹.

و شیوع طواف بت به اینطور شد که، هبل چون که کنار کعبه بود، عرب هنگام طواف گرد کعبه و بت طواف می کردند، و چون بنی اسماعیل و بالخصوص مجاورین بیت به دور آن طواف می کردند این امر شیوع اختیار کرد، گویا اینجا به جذبه طواف بیت الله طواف بت هم شروع شد. حال عوام زمان ما را بر احوال اینان قیاس باید کرد.

فصل چهارم در بیان اقسام و انواع شرک

اجمالاً شرک دو قسم است: نخست- شرک عظیم که آن را شرک کبیر و اکبر و جلی هم گویند.

دوم- شرکِ صغیر که آن را اصغر هم می‌نامند. اول آن است که، در ذات و صفات خداوند کسی را شریک گرداند. دوم آنست که در عملی با خدا دیگری را شریک کند که منظورش جلب رضایت یا خوف غیر الله باشد، این را ریا و نفاق و طمع می‌گویند.

و شرکِ عظیم نیز بر دو قسم است: شرکِ اعتقادی و شرکِ عملی یا فعلی. و شرکِ اعتقادی هم بر دو قسم است: ۱- شرک فی العلم ۲- شرک فی التصرف.

اول این است که با خدا دیگری را هم عالم الغیب یا حاضر و ناظر داند. دوم این که، سوای الله تعالی دیگری را مافوق الأسباب مالک هر تصرف از قبیل نفع و ضرر داند.

و شرکِ عملی بر پنج قسم است: ۱- شرک فی الذات. ۲- شرک فی الصفات. ۳- شرک فی العبادة. ۴- شرک فی الإطاعة. ۵- شرک فی العادة.

تشریح هر یکی اینست:

۱- اشراک فی العلم اینست که غیر الله را هر جا و در هر امر حاضر و ناظر و عالم الغیب بداند؛ برابر است غیر الله غائب باشد یا حاضر، ظاهر باشد یا پوشیده، تاریکی باشد یا روشنی، در آسمانان باشد یا در زمین، در دریا باشد، یا خشکی، در کوه‌ها باشد یا بر صحرا؛ زیرا که این شأن الله سبحانه و تعالی است و بس، حتی اگر این اعتقاد را برای نبی و ولی نیز داشته باشد.

و نشان عملی صاحب این اعتقاد، این است که در هر نفع و ضرر و مقابله دشمن نام همان شخص غیر الله را ندا می‌کند، یا نام او را ورد می‌کند یا تصویر او همیشه در نظر دارد، و خیال می‌کند که هر وقت من او را نداء کنم یا تصورش کنم می‌داند و از او هیچ امر من مخفی نیست، هر حال مرا می‌داند، این را شرک فی العلم می‌گویند.

۲- اشراک فی التصرف: اینست که ما سوای الله را به اراده خود و اختیار خود در عالم متصرف بدانند که آن شخص طبق اراده و خواهش خود هر چه خواهد از قبیل: نفع رسانیدن کسی، اولاد دادن، مرض کسی دور کردن، مال کسی زیاد کردن و ضرر رسانیدن مخالف خود انجام داده می‌تواند، برابر است این کمال را به خود او عقیده کند، یا این که عقیده داشته باشد خداوند قدوس به او چنین اختیار کامل داده است در هر دو صورت شرک است. علامه او، اینست که در مصائب او را نداء می‌کند و به او قول و نذر می‌کند، و از مال و ثمره و حیوان خود قسطی برای او مقرر می‌کند.

۳- اشراک فی العبادة: این است که همان عبادتی که مخصوص ذات خداوندی است برای غیرالله انجام دهد، مثلاً کسی را سجده کردن، رکوع کردن، و دست بسته جلو او ایستادن و طواف او کردن و به نام او مال خرچ کردن و به نام او روزه و حج ادا کردن و به جانب او مثل هدی و قربانی حیوان بردن و کنار سرای او ایستاده دعاخواستن و در او را بوسه دادن و گرد قبر او گشتن و بر قبر گنبد بلند کردن و بر سر او چادر و پرچم انداختن و

بلند کردن و از قبر او خاک گرفتن و خوردن یا خود را مالیدن و بر قبر او روشنی و چراغ و غیره کردن و بر او مجاورت و روزانه آب پاشی کردن و آب را به نام او وقف کردن، آب وضوء و چاه او را مثل زمزم تبرک دانستن و به اطراف و جوانب بردن و برای زیارت قبر او قصد کرده سفر کردن، وقت رخصت از آنجا، پس پشت رفتن و ادب درختها و مجاوران آنجا کردن، درخت و گیاه آنجا را نه بریدن و نه چرانیدن و شکار آنجا را نه کردن، این همه شرک و دلیل مشرک بودن همان عامل اند.

این است شرک فی العبادت.

۴- اشراک فی العبادت: الله تعالی بندگان خود را تعلیم فرموده است که در تمام کارهای دنیوی خود به نام او شروع کنند و اسم گرامی او را یاد کنند یا شکر او ادا کنند، چنانچه وقت خوردن بسم الله گویند، و در وقت پیداشدن اولاد عقیقه کنند و نام خوب مثل عبدالله و عبدالرحمن بنهند، پس شرک فی العبادت همین است که درین مواقع نام خدا را ترک داده نام غیر الله یاد کنند، مثلاً وقت خوردن و نوشیدن و ذبح کردن و غیره نام ماسوی الله را به زبان بیاورند، و چون فرزند پیدا گردد به نام پیری قول کردن که اگر فرزند نمیرد بر سر قبر تو می آیم و سرش می تراشم. و چون فرزند متولد شد او را بر سر قبر می آورد، ذبح کرده روی او را به خون آلوده می کند و نام او پیربخش، قلندربخش، مرادبخش و غیره می نهد. و قحط و ارزانی و باران را به او منسوب کردن و صحت و بیماری و فتح و شکست را به او نسبت دادن و

به نام او قسم خوردن در محاوره هرچیز را برکت و مشیت او دانستن و در روزِ وفات او عرس کردن و تعزیه و مجسمه درست کرده در بازارها گرداندن و خود را زد و کوب و نوحه کردن، همه اشراک فی العادات اند، اگرچه به نام نبی و امام و ولی باشند. درین امور و مجالس شرکت کردن و آن را صحیح دانستن شرک و گناه کبیره است.

۵- شرک فی الإطاعة: اینست که غیر الله مثل نبی و عالم و ولی را مُحلل

و مُحرم و مطاع در جمیع امور به اختیار خود و قدرت خود تصور کند.

خواجه حسن بصری رحمته می فرماید که: اهل کتاب عوام و علماء و اولیاء

را عبادت می کردند، چنانچه خداوند می فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ

أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱]^(۱).

در ترمذی آمده است که عدی بن حاتم رضی عرض کرد: یا رسول الله!

یهود و نصاری ایشان را ارباب نگرفته و عبادت نکرده اند، معنی آیه

چیست؟ فرمودند: بلی، این احبار و رهبان به زعم خود حرام را حلال کردند

و حلال را حرام کرده، و عوام از ایشان پیروی کردند، پس این بود عبادتِ

ایشان احبار و رهبان را. حافظ ابن کثیر رحمته بعد نقل این روایت می فرماید:

پس علماء و پیران بی ادراک و طالب دنیا در این حکم داخل اند (ج ۱ ص

۳۷۷). شرک فی الاطاعة این است که عالمی دنیا پرست یا پیری نفس پرست

۱- ترجمه: «(آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند».

در امری که شرع مقدس به آن وارد نشده است، ترا بهمان امر و بدعت دعوت دهد. و علماء حقانی هم هستند و می‌توانی که تحقیق کنی ولی نمی‌کنی به همان شخص اعتماد کرده اتباعِ باطل می‌کنی، این هم شرک و اطاعتِ مستقل از غیر الله است.

اما اطاعتِ امام، عالم و شیخ در امری که از قرآن و حدیث و شرع مقدس ثبوت دارد این عین اطاعتِ خدا و رسول بوده و پسندیده است. این را اطاعتِ غیر مستقله می‌گویند. آیه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [نساء: ۵۹]^(۱) درین مورد است. و اطاعتِ علماء و عرفاء و حکماء تا آنوقت جائز می‌گردد که معصیت امر شرعی لازم نیاید والا طاعتِ ایشان حرام است، ۱- «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» «اطاعت مخلوق در جایی که منجر به معصیت خدا شود، روا نیست». ۲- «لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةِ إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ» متفق علیه. ۳- «لَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ» هم در روایت ابن مسعود رضی الله عنه وارد است.

۱- ترجمه: «از خداوند اطاعت کنید و از رسول [او] و صاحبان امرتان [هم] اطاعت

کنید»

فصل پنجم در تفصیلات شرک فی العبادۃ

چونکه عوام زمانه ما به این نوع شرک بیشتر استغراق دارند ضرورتِ تفصیلش پیدا شد.

۱- سجده غیر الله حرام و کفر است، در شرح فقه اکبر ص ۲۳۰ و رد المختار ص ۲۵۵ ج ۵ و کبیری ص ۲۶۲ و دیگر کتب فقه آمده است: بوسیدن زمین پیر قریب شرک است. حجة الله البالغه ص ۵۵۶ ج ۲. امام ربانی مجدد الف ثانی^۱ در مکتوبات خود ج ۲ مکتوب ۹۲ می فرماید: «ای برادر، بدان که سجده که عبارت از جبین بر زمین نهادن است، متضمن نهایت تذلل و انکسار و مشتمل بر کمال تواضع و فروتنی است، لهذا این قسم تواضع مخصوص به عبادت واجب الوجود جلّ سلطانه داشته اند و غیر او سبحانه را تجویز نه نموده اند».

مشهور است که ایشان بنا بر عدم سجده رسمی پیش جهانگیر در قلعه گوالیار، مدتی به زندان رفت ولی قبول نکرد، حتی که خود سجده نفس کعبه را کفر گفته اند، رد المختار، ج ۱، بحث استقبال القبلة.

و سجده قبر بلاریب کفر و شرک است. صاحب رد الفرید در صفحه

۱۱۷ و شیخ

۱- شیخ احمد سرهندی ابن شیخ عبدالاحد فاروقی، در چهاردهم شوال سنه: ۹۷۱ هجری در قرية سرهند نزدیک لاهور (ایالت پنجاب پاکستان) زاده شد و در بیست و هفتم ماه صفر سال: ۱۰۳۴ هجری وفات نمود. مکتوبات او مشهور است. [مصحح].

عبدالحق محدثِ دهلوی^۱ در أشعة اللمعات ج ۱ باب المساجد بعد از تفصیلات زیاد می‌نویسند: نماز گذاردن به جانب قبر نبی یا مرد صالح به قصد تبرک و تعظیم حرام است و هیچکس را در آن اختلاف نیست، اما اگر به قصد عبادت باشد کفر محض است.

در قبرستان نماز مکروه است، به همین وهم که شاید جلو قبری باشد، و در نماز جنازه سجده هم ازین سبب حرام است که سجده به جانب مرده می‌گردد.

و دست‌رسانیدن به قبر هم برای تبرک حرام است. در فتاوی عالمگیری ج ۴ کتاب الکراهیه باب زیارة القبور به نقل از مناوی و تارخانیه به صراحت این را نوشته است. و در بنایه شرح هدایه و أشعة اللمعات ج ۱ و ص ۷۶۳ و شیخ گیلانی رحمته در غنیة الطالبین ص ۴۴ ج ۱، و محمد غزالی رحمته در احیاء، باب زیارة القبور، و ملا علی قاری هروی رحمته در شرح عین العلم و

۱- شیخ عبدالحق بن سیف الدین مشهور به محدثِ دهلوی سنه: ۹۵۸هـ در شهر دهلی تولد یافته و به تاریخ: ۲۱ ربیع الاول ۱۰۵۲هـ وفات نمود. از جمله تألیفات ایشان می‌توان از: أشعة اللمعات (شرح فارسی مشکوة المصابیح) و لمعات التنقیح (شرح عربی مشکوة المصابیح) نام برد. [مصحح].

۲- محمد بن محمد غزالی طوسی، متوفای: ۵۰۵ هجری. [مصحح].

۳- شیخ ابوالحسن نورالدین علی بن سلطان القاری در شهر خون و قیام؛ هرات باستان چشم به جهان گشود، و با یورش لشکر خون آشام صفوی به هرات و آزار و اذیت علمای

علامه سمهودی رحمته در وفاء الوفاء از ائمه اربعه نقل کرده اند که دست‌رسانیدن به همه قبور حتی که به روضه سیدالانسن و المخلوقات هم روا نبوده و این کار را عادتِ یهود و نصاری قرار داده اند. و در وقت سلام پیش کسی منحنی و خم شدن هم مکروه است. چنانچه در عالمگیری ج ۴، کتاب الکراهیه و شامی کتاب الحظر والاباحه ج ۵ صراحتاً موجود است، و خاک از قبر گرفتن و خوردن یا مالیدن هردو حرام است.

۲- نذر لغیر الله: نذر هم چونکه عبادتی است نیز حق الله سبحانه و تعالی است، نذر لغیر الله حرام و شرک و کفر است چنانچه در خلاصه الفتاوی ج ۴ ص ۳۷۸ و در بحر الرائق و شامی ج ۲ کتاب الصوم به این مطلب تصریح شده است، حتی نذر برای انبیاء علیهم السلام هم حرام و شرک است، کذا فی فتاوی کاملیه والدرالفرید ص ۹۸.

۳- نیاز لغیر الله: هم حرام و شرک است، نیاز به معنی قسط زیارت و جشن آن، از طارق بن شهاب در مسند احمد و ترجمان السنه ج ۲ حدیث ۶۶۲ مرفوعاً روایت است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: یک شخصی به سبب نیاز یک مگسی در جهنم رفت و دیگری هم به وسیله مرگ مگس در جنت رفت، صحابه رضی الله عنهم عرض کردند، چگونه؟ فرمود صلی الله علیه و آله: دو نفر مسافر به

اسلام ایشان مجبور به ترک این شهر گردیده و راهی مکه مکرمه شده و در شوال ۱۰۱۴ هـ در همانجا وفات نمود. کتاب مرقات المفاتیح شاهکار علمی ایشان است. [مصحح].

راهی می‌رفتند بتی در بین راه بود، مجاوران ایشان را گرفتند که جشن بنهید، جواب دادند که ما چیزی نداریم، گفتند: ما کسی را به جز نهادن نیاز رها نمی‌کنیم، جشن باید نهاد اگرچه یک مگس باشد، یکی از آن دو مگس گرفته کشته در جشن‌ها و در دوزخ رفت و یکی انکار کرد تا آن که شهید شد، و به جنت رفت.

۴- ذبح: چون که به طریقِ عبادت برای غیر الله می‌شود حرام و شرک و کفر است.

در قرآن مقدس حرمتِ آن به صراحت موجود است: ﴿وَمَا أَهْلًا بِهِ لَبِغٍ لَّهِ﴾ [بقره: ۱۷۳] «و آنچه را که [به هنگام سرزدنش] نام غیر خدا بر آن برده شده است» ﴿وَمَا ذُبِحَ عَلَى التُّصْبِ﴾ [مائده: ۳] «و آنچه برای بتان ذبح شده‌اند» همین است.

در بقره ع ۲۱ و مائده ع ۱ و انعام ع ۱۸ و نحل، چهار جا نهی آمده است. و در احادیث مسلم به روایتِ علی مرتضی رضی الله عنه کسی که برای غیر خدا ذبح کند لعنت شده است. و در روایتِ امام احمد و ابوداود هم همینطور آمده است. در تمام تفاسیر و کتب لغت معنی اَهْلٌ بلند کردنِ آواز است إلا ما شاء الله، لهذا برای هرچیز که به نام غیر الله نام زد شود، اگرچه ذبح نشود یا ماکول و مشروب باشد مثل سیلِ حسین که آب نوشیدنی است همه حرام و میته می‌گردد، وقتی که بغیر الله شد به هزار بسم الله حلال نمی‌گردد مثل خنزیر و سگ. و ذابح لغیر الله مرتد می‌گردد، چنانچه در تفسیر کبیر ج ۲ ص

۸۱ و تفسیر روح المعانی و تفسیر عزیزی سوره بقره این مطلب به صراحت ذکر شده و بلکه تمام تفاسیر محققین و شروح احادیث به آن مشحون اند. در غیر الله نبی و فرشته و ولی و جن و پری و دیو همه داخل اند، لهذا اگر مریض شد و ذبح کرد که جن خون می خورد و دور می شود، و یا زنش دیوانه شد، ذبح کند که پری و جن راضی گردد، همه حرام و فاعل آن مرتد است، العیاذ بالله.

ذبح برای تعظیم و استقبال پادشاه یا شخصی بزرگ هم حرام است، مگر به مهمانی

و مذبوحه میته می گردد، در جامع الرموز ص ۴۲۹ و مجمع الأنهر ج ۲ ص ۴۹۰ و در المختار و شامی و عالمگیری و بحر و بدائع و فتح و بزازیة و قاضیخان همه به صراحت نوشته اند، و همین است حکم آنچه برای آمدنِ غائب کشته پیشانی آن خون آلود کرده و پای آن را در خون رنگ می کنند. و آن چه بعضی عالم نماها، نجومیان، رمال ها و بعض ملاحا در موضوع امراض برای دفع جن و ارضای آن می کنند، همه حرام و شرک است. در مکتوبات امام ربانی ج ۳ مکتوب ۴۱ و در مختار و شامی و بحر الرائق ج ۲ ص ۳۲۰ و هندیه ج ۱ ص ۱۱۱ و نهر فائق و غیره و غیره مصرح نوشته اند: ذبح و نذر بر قبور اولیاء و مشائخ حرام و کفر است، نذر و ذبح برای سید الرسل ﷺ هم حرامست.

ذبح نزد عبادتگاه غیر الله مثل قبر شیخ یا کدام درخت یا کدام آب یا کدام سنگ مطلقاً حرام است، اگرچه اسم غیر الله نبرد که مدار به نیت خبیثه است اظهار آن به قول باشد یا فعل، فکر باید کرد تا ایمانت ضائع نگردد.

فصل ششم در بیان شرکِ خفی

شرک خفی ریا است، این هم یکی از اقسام شرک فی العبادات است، چنانچه در زبان نبوت ریا را شرکِ خفی فرموده است و شرک اصغر هم آن را می گویند، این قسم شرک خیلی خطرناک است و انسان عموماً درو مبتلا می ماند، فرق در میان شرک جلی و شرک خفی اینست که، در شرکِ جلی مقصود عبادت غیر الله است بالواسطه لا بالذات، و در شرکِ خفی مقصود از عبادت من کل الوجوه الله سبحانه و تعالی است، اما در ضمن آن ارضای غیر الله هم در نظر است یا جلب منفعت در نظر بوده یا شهرت یا مدح و ثناء از غیر منوی است. در حدیث آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: آیا من شما را از آن چیز خبر ندهم که مرا از دجال برای برباد کردن شما اینقدر خوف نیست که از آن هست، فرمودند: آن شرک خفی است. مثلاً یک شخص نماز می خواند و او نماز خود را برای این دراز می کند که مردمان مرا ببینند. (رواه ابن ماجه). ریاکار مآلش جهنم است، در حدیثی طویل آمده است که در قیامت قبل از همه سه شخص آورده شوند؛ یکی شهیدی که به ظاهر در راه خدا کشته شده است، و دوم عالمی که علم خوانده است، سوم صاحب مالی سخی و هرسه را به جرم ریا در جهنم داخل می کنند. العیاذ بالله.

مقصود این حدیث اینست که به ظاهر از همه اعمال بهترین عمل همین سه مورد هستند، و چون این سه عمل که از همه افضل اند، به سبب ریا بر باد می‌شوند، و صاحب‌شان مستوجبِ نار می‌گردد، پس وای بر حال اعمال دیگر که در آن ریا باشد.

یکی از اقسام شرکِ خفی اتباعِ هوا و هوس است، و اتباعِ هوا این است که در امری شرعی نفسِ او به ضدِ او خواهان باشد، مثلاً نفس می‌خواهد که بدعتی ایجاد کند و ترکِ سنت کند و اتباعِ آباء و اجداد کند نه اتباعِ حدیث او همچنان می‌کند. این هم قسمی از شرکِ خفی است، تارکِ سنت و متبعِ بدعتِ عابدِ نفس و هوا است و در شرکِ خفی داخل است، ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ أُتْخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ﴾ [جاثیه: ۲۳] «آیا دیده‌ای کسی را که خواسته [های نفسانی] اش را معبود خود گرفت» برین مورد صریح است.

یکی از اقسام شرکِ خفی طمع از خلق است، مثلاً در موضوعِ رزق و غیره تعظیمِ مردمان می‌کند که به او مال و ثروت بیشتر دهند یا کلمهٔ حق به کسی نمی‌گوید به خوفِ آن که نفع مادی که از او دارد منقطع می‌گردد.

فصل هفتم در بیان سدّ ذرائع شرک

در اصل توحید و شرک و اهل توحید و اهل شرک و مبلغ توحید و محرض شرک، با همدگر متضاد اند، و این هم مسلم است که هر ضد می‌کوشد ضد خود را بنا بر جبلت و مقتضایش نفی و نابود کند، تا از او اثری نماند، و این

هم مسلّم است که مقصد پیدایش و ایجادِ ثقلین عبادتِ الله واحد لا شریک است و بس بحکم: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [ذاریات: ۵۶] «و جنّ و انس را جز برای آنکه مرا بندگی کنند نیافریده‌ام» لذا انبیاء علیهم‌السلام و علماء ربانین و حکماء متشرعین رحمهم الله و قدس أَسرارهم چنانچه برای قلع و قمع شرک کوشا بودند، همچنین برای قمع و بیخ کنی ذرائع و وسائل آن، و دوختن دریده‌گی رخنه‌های کوچک به وجود آمده در توحید و ذرائع آن سعی بودند که رشته توحید را کوچکترین خللی و ریشه شرک را کوچکترین اثری نماند؛ زیرا که افعی را کشتن و بچه اش را نگاه داشتن کار خردمندان نیست، و هادی اعظم و سید المرسلین و امام الأنبیاء علیهم‌السلام تمام رخنه‌های شرک را به امتِ مرحومه خود مسدود فرمودند «إِلا من شقی ودخل نار الاصلاء» «مگر کسی که بدبخت شده و به آتش سوزان داخل شده است» و شیطان علیه اللعنة چون که محرض شر و ضد توحید است، لهذا هرآن و زمان در پی تغییر و تخریب و تبدیل توحید و رخنه‌اندازی و ریشه‌دوانی می باشد که اساس توحید را بهم زند و وسائل گوناگون می تراشد و دام‌های مختلف می نهد تا فرد موحدی را از جاده مستقیم منحرف کرده در دام ضلالت کشد.

اینجا اشکالی مشکل الحل وارد خاطر می گردد که علت چیست که اهل صلاح و محسنین که مؤسسانِ توحید و کارکشایان باب شرع مستقیم و حامیانِ کامل توحید بودند، شیطان علیه اللعنة بعد وفاتِ ایشان بیشتر تصویر،

و تمثال و قبور و حالات و مکانات ایشان را آله شرک گردانید؟ عقل فیصله می‌کند که محافظینِ توحید را در حیات چنانکه خداوند قدوس از شرک و ریشه او محفوظ داشته و حمایت فرموده بود، باید که بعد از موت هم از آثار ایشان برگ و برِ توحید ظهور کرده بودی نه شرک!

حل این اشکال این است که اینجا دو رمز مضمراست: یکی - امتحان و ابتلاء که حکمت آن از نظر و ادراک ما مخفی است، دوم - این که قاعده است که دشمن چون بر دشمن خود در حیات او ظفریاب نمی‌گردد و به تندی و غلبه بر او حمله نمی‌تواند کرد، به تملق در پی انتقام خود می‌باشد و اگر از این باب راه‌یابی نشد به یأس می‌نشیند و مترصد و مترقب وقت و فرصت می‌گردد، و ظاهر است که وقت فرصت و غنیمتِ ابلیس از این اکابر در حیات مشکل است، لذا بعد موت ایشان و استتارِ آفتابِ نور ایشان وقت را با اولاد و متعلقین دشمن به نوع انتقام غنیمت می‌داند، و باز هم نمی‌تواند که در عین مقابله به غلبه دم زند، لذا به تملق و شاطری و شیادی از محبت قوم در حق انبیا و اولیای وفات یافته به نوعی کار می‌گیرد، گویا کارد از موزه خودشان بر آورده ایشان را ذبح می‌کند. والله أعلم، فلعنۃ الله علی ابلیس و إخوانه إلى أبد الأبدین.

تذییل: در بیان بعض اشیاء که موهم شرک بودند و شارع علیه الصلوة والسلام آنها را سداً للذرائع مسدود فرمودند:

۱- تجاوز در تعظیم، یکی از وسائلِ شرکِ تجاوز از حدود تعظیم بود، چنانچه عیسائی از تعظیم متجاوز از حدود عیسی علیه السلام، قائل به ابنیت و ثالث ثلاثه و اقانیم ثلاثه شدند، و یهود از تعظیم مفرطِ عزیر علیه السلام غلو کرده مشرک شدند، ازین سبب آنحضرت صلی الله علیه و آله از ستایشِ خود یا تعظیم زیاد می رنجیدند، هیچ فردی را دست بسته ایستاده جلو خود نمی گذشتند، وقت آمدِ خود در مجلس به قیامِ استقبالی نمی گذاشتند، پیش پیش از همه نمی رفتند، به سجده و انحناءِ جلوِ خود منع می فرمودند، به قولِ بوصیری رحمته الله:

«دع ما ادعته النصاری فی نبیهم»

و امتِ خود را هم به همان چیزها تعلیم فرمود تا در ورطهٔ شرک نروند.

۲- منع از غلو و مبالغه در مدح و ستایش: فرمودند: مرا مثل قوم عیسی علیه السلام تعریف نکنید؛ زیرا که من بندهٔ خدا و رسولِ اویم، پس بگوئید: عبدالله و رسوله، (در بخاری و مسلم است). در روایتی دیگر است که من نمی خواهم که شما مرا از مرتبهٔ من بالاتر ببرید، «أنا محمد بن عبد الله عبده ورسوله».

۳- مسامحه نکردن به گفتن سید ایشان را: آنحضرت صلی الله علیه و آله به یقین سیدالاولین و آخرین و سید ولد آدم اجمعین بودند، مگر بنا بر وهم ترجیح از مقام به خود، روا نمی داشتند که او را سید گویند.

(مشکاة ج ۲، باب المفاخرة).

- ۴- منع از مساواتِ لفظی خود در اسم الهی جل سلطانانه: درین شریعتِ غراء حفظِ توحید مقدس، اینقدر مهم است که گوارا نمی‌دارد که با اسم گرامی خداوند پاک نام دیگری ذکر شود، حتی که آنحضرت ﷺ نام خود را با نام خدا متصل کردن اجازت نمی‌دادند، روزی کسی در جلو حضرت ایشان گفت: «مَا شَاءَ اللَّهُ وَشَيْتَ» فرمودند: «أَجْعَلْنِي اللَّهُ نَدًا قَلَّ مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ» فرمود: مرا با خدا شریک کردی، بگو هر چه تنها خدا بخواهد.
- ۵- در اسم ضمیر هم اجازتِ مشارکت نداد: از عدی بن حاتم ﷺ مرویست که خطیبی در جلو نبی ﷺ خطبه داد و در خطبه گفت: «وَمَنْ يَطْعَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ فَقَدْ رَشِدَ وَمَنْ يَعْصِمُهُمَا» «و هر که از خدا و رسولش اطاعت کند همانا رهیاب شده است، و هر که نافرمانی آن دو کند» فرمودند: برو تو بدخطیب هستی، بلکه بگو «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» «و هر که نافرمانی الله و رسول کند» یعنی خطیب در سلسله بیانِ اطاعتِ خدا و رسول ﷺ را جدا جدا ذکر کرد، لیکن در سلسله بیانِ معصیت هر دو را یکجا ذکر کرد، آنحضرت ﷺ برداشت نفرموده فی الفور خطیب را تهدید فرمودند.
- ۶- منع از قیام و دست‌بستن جلو پادشاهان و افسران: شاه ولی الله محدث دهلوی رحمته در حجة الله البالغه ج ۲، ص ۵۴۹ می‌نویسد: معمول عجم بود که خُدّام و مأموران، جلو پادشاه و افسران خود دست بسته می‌ایستادند، و این از زیاده‌روی ایشان در تعظیم بود حتی که قریب شرک بود، لهذا ازین منع فرمودند.

۷- نهی از خم کردنِ خود جلوِ پادشاهان و افسران و غیره: شخصی سؤال کرد که آیا شخصی از ما در جلوِ دیگری خود را خم کند، فرمودند: نه خیر، به روایت ترمذی.

فقهاء آن را فعلِ مجوس قرار داده اند، عاملگیریه ج ۴، کتاب الکراهیه.
۸- منع از بوسه دادنِ زمینِ اطرافِ کسی: در دُرُالمختار نوشته است که فاعل و راضی هر دو به این کار سخت گنهگار می گردند، کتاب الحظرو و الاباحه ج ۵ شامی.

۹- منع از تشابه اسمی: از اسم نافع منع فرمودند که فرزندان خود را نافع نام نهند، زیرا که اسمی از اسمای الهی نافع است^۱، و از نام صدا کردنِ شهنشاه منع فرمودند، و فرمودند: دلیل ترین بنده و بدترین نام نزد خدای ذوالجلال همین است.

۱۰- منع از عبد گفتنِ غلام: در حدیث است که کسی غلام خود را عبد و بنده نگوید.

۱۱- کسی آقای خود را ربی یا مولائی نگوید.

۱۲- منع از توجه به سوی القبور در نماز: در نماز متوجه قبر شدن روا نیست، این از فعل یهود و نصاری بود. (حجة الله البالغه ج ۲، ص ۱۲۶).

۱۳- به نیتِ تقربِ الهی نزدیک قبر نماز منع است: نماز قریب قبر به نیتِ تبرک حرام است، حجة الله البالغه، ج ۱، آداب المساجد.

۱- بلکه عبدالنافع نام بگذارند. [مصحح].

- ۱۴- در قبرستان نماز ممنوع است، به علت تشبه به قبرپرستان.
- ۱۵- در نماز جنازه سجده ممنوع است؛ زیرا که تشبه به سجده بت می‌گردد.
- ۱۶- در نماز، گذاشتن ستره عین مقابل سجده ممنوع است، باید به جانب راست یا چپ باشد؛ زیرا که موهم سجده به جانب چوپ و حجر او بت است.
- تعظیم نوروز و مهرگان را شریعت مقدسه کفر گفته است. باید متوجه شدت از فرط منع در غلو به تعظیم غیر الله تعظیم روز خوشی مجوس و کفار را شریعت کفر فرموده است.
- امام ابو حفص کبیر^۱ رحمته الله فرموده است: اگر کسی پنجاه سال عبادت خدا کند پس نوروز بیاید، و همین مرد مسلم برای تعظیم و اظهار خوشی درین روز به دیگران هدیه و سوغات- اگر چه یک تخم مرغ- فرستد، پس به تحقیق او کافر شد و اعمال او همه برباد و حبط گردید. این فتوای کوبنده در (فتاوی قاضی خان ج ۴ ص ۸۸۴ و خزانه المفتین ج ۱ ص ۴۷۹ و بزازیة ج ۶ و تکمله عمدة الرعایه ج ۴ ص ۳۵ و درالفرید ص ۹۵ و شرح فقه اکبر ص ۲۳۰ و شامی و عالمگیری و فتح و بحر و غیرها) مذکور و مسطور است.

۱- ابو حفص احمد بن حفص بخاری از بزرگان علمای حنفیه سده ی سوم هجری در بخارا. [مصحح].

انتباه: متوجه باید شد و ملاحظه باید کرد و چشم عبرت باز باید کرد که وقتی که تعظیم انبیاء علیهم السلام به مبالغه و مدح و ستایشِ شان به غلو روا نیست، پس به پیر و مولوی چه رسد که درین اشیاء برای شان افراط کرده شود، چنانچه بعضی در اشعار و مجالس و غیره می‌کنند.

۲- یکی از انواع افراط که انسان را به شرک می‌رساند، قسم به غیر الله است، لذا شارع صلی الله علیه و آله از آن منع فرموده است که انسان را به شرک می‌رساند. لذا قسم غیر الله روا نیست، قسم به خدا باید خورد، مرا بسر تو قسم است یا به فلان پیر قسم است و مرا به گنبد قسم است یا مرا به کعبه قسم است یا مرا به مسجد قسم است یا مرا به خانقاه قسم است یا مرا به کلام الناس قسم است، همه حرام است که قسم به غیر الله است، بعضی جاهل را اگر به خدا و قرآن قسم دهی آماده می‌گردد، اما اگر او را به پیر دستگیر یا قلندر یا غریب‌شاه یا امام رضا^۱ قسم دهی هرگز نمی‌خورد و می‌ترسد، بین جهالت را.

۳- از ذرائع شرک، فتنه قبر است. و بعد از فتنه دجال این بزرگترین فتنه در جهان است، و بخاطر اینکه شرک در عالم گسترش دارد غالباً در حدیثِ مکرم با فتنه دجال در استعاده قرین شده است؛ چرا که دجال ملعون یکی از ائمه و رؤسای افشای شرک در عالم است، ازین سبب برای دین بزرگترین فتنه آمد. و چون که فسادِ قبور و خرابی اعتقادات که به وسیله قبرپرستی در عالم افشاء می‌شوند، به هیچ وسیله و تبلیغ بعد دجال اینقدر افشاء نشده و

۱- علی بن موسی رضا رحمه الله (امام هشتم در نزد شیعه امامیه). [مصحح].

نمی‌شود، لذا قبرپرستی و فسادهای ناشی از آن قرین دجال آمد و استعاذه از هردو لازم آمد.

و ازین سبب شریعتِ مقدس در مذمت و تردیدِ قبرپرستی اهتمام خاص ورزیده آن را به درجهٔ اشد و اتم مسدود کرده است، و آخرین سخنان پیامبر ﷺ هم در این مورد بوده است. از صدیقۀ طاهره و ابن عباس رضی الله عنهما در بخاری شریف باب مرض النبی ﷺ و مسلم در باب نهی بناء المسجد علی القبر موجود است که، در همان ساعت که روح گرامی در عزم پرواز عالم علوی و متوجه آشیانهٔ اعلیٰ علین بود نظری بالا آورده فرمودند: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ» یعنی لعنتِ خدا بر یهود و نصاری باد که قبور انبیاء خود را سجده گاه گرفتند.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: مقصود حضور اقدس ﷺ به این فرمایش خوف از کردار آنها بود که شاید امت من نیز چنین عملی انجام دهد، در روایت ابن سعد يُحَدِّثُهُمْ بتشدید است، یعنی امت را می‌ترسانید از افعال آنها.

۲- عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه می‌فرماید: آخرین کلمهٔ آنحضرت ﷺ این بود: «قَاتِلَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ» (مؤطا امام مالک).

۳- و از ابوهریره رضی الله عنه هم همینطور روایت است.

۴- در مؤطا امام مالک کتاب الجامع از عطاء بن یسار رضی الله عنه مرویست که آنحضرت صلی الله علیه و آله دعا فرمودند: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَتَنَا يُعْبَدُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَي قَوْمٍ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ».

«ای بار خدایا! قبر مرا بتی مگردان که عبادت شود، غضبِ خدا بر قومی که قبور انبیاء خود را سجده گاه گرفتند سخت شده است».

۵- از ابوهریره رضی الله عنه عین همین الفاظ مرویست، و ثن عام است هرچه غیر الله پرستش کرده شود در وثن داخل است (لغات القرآن، ج ۱، ص ۲۹۴). معلوم شد که اگر قبر گرامی و روضه مقدس سرور انبیاء و فخر موجودات صلی الله علیه و آله عبادت و سجده و طواف کرده شود، هم وثن می گردد چه جای قبور دیگران!!

۶- از ابن عمر رضی الله عنهما مرویست که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: در خانه های خود نماز نفل کنید، و آنها را قبرستان نگردانید. یعنی قبر محل نماز و عبادت نیست خانه ها را مثل آن نکنید.

۷- در روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است: خانه های خود را قبر نکنید و قبر مرا مثل عید گاه (محل جمعیت مردم) و خوشی نکنید و درود بر من نفرستید که درود شما را هر جا که باشید فرشته ها به من می رسانند.

درین حدیث صراحتاً از عرس و اجتماع بر قبر خود و دیگر قبور منع فرمودند. زیارت روضه اطهر و گنبد خضراء بزرگترین سعادت است، ولی

به شرط آن که آداب به جا آرد، اما آنجا بی ادبی و بوسیدن و طواف کردن و سجده کردن بزرگترین شرک و بی تمیزی است.

۸- در روایتِ جناب علیه السلام هست که آنحضرت صلی الله علیه و آله پنج روز قبل از وفات خویش ارشاد فرمودند: «ألا إن من كان قبلکم کانوا یتخذون قبور أنبیائهم وصالیهم مساجد فلا تتخذوا القبور مساجد فإنی أنہاکم عن ذلك» «خبردار! کسانی که قبل از شما بودند قبرهای پیامبران خویش و نیکانی که در بین آنان بوده اند را به مساجد تبدیل کرده بودند، اما شما قبرها را مسجد درست نکنید؛ من شما را از این کار باز می دارم» (صحیح مسلم).

درین حدیث از سجده گاه گرفتن مطلق قبور نهی صریح فرموده اند.

حکمت قبر اقدس در حجره صدیقه علیها السلام

حکمت بنای قبر اقدس در حجره محبوبه محبوب خدا صدیقه طاهره ام المؤمنین علیها السلام این بود که، اگر در میدانی بارز می بود، احتمال داشت که امت ایشان آن را زیارتگاه قرار داده و بر آن سجده و بوسه و خاک برداری و طواف و گنبد و چادرافکنی و پرچم سازی کنند. تا حضرت صدیقه علیها السلام و مرکز نصف العلم در حیات خود بود کسی آنجا رفته نمی توانست، و آنجا محفوظ بود. این روایت در صحیح مسلم به صراحت موجود است. دوم نشان مقبولیت دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله بود که دعاء فرموده بودند: قبر مرا بت و سجده گاه و عیدگاه نکنند. ازین وجه مزار پُرانوار از مخلوقات مستور و در پرده می شد، و بعد از صدیقه صحابه علیهم السلام حفظ آن می کردند، بعداً سلطان

نورالدین زنگی آن را تعمیر نمود، همچنین بار بار مستور گردید تا چشم امت بر آن مزار مقدس نیفتد و فقط بر گنبد خضراء خاطر آنان تسلی گردد؛ زیرا که در ظهورش صد در صد ممکن بود که بسی شیفتگان و والهان و سرشاران و مستان بادیۀ جذب و عشقش پروانه وار خود را بی خودانه بر او میغلطانیدند و پاس شریعت نمی ماند زیرا که:

بر کفی جام شریعت بر کفی سندانِ عشق
هر هوسناکی نداند جام و سندان باختن

یا به قول شیخ:

هر کجا سلطانِ عشق آمد نماند
قوت بازوی و تقوی را محل

برای دفاع این بلا شرع مقدس احکام و تشریحات متعلق بهپ آن را تجویز فرمود.

در تفسیر ابن کثیر سورهٔ کهف می نویسد که: در زمانِ فاروق اعظم رضی الله عنه در عراق قبر دانیال علیه السلام دیده شد، و به کاغذی محفوظ شناخته شد، مگر از خوف به فتنه افتادن مردمان، امیر و صحابه رضی الله عنهم دستور دادند که این را به نوعی بارِ دوم دفن باید کرد که کسی نداند تا در فتنۀ قبر نیفتند، لذا امیر فرمود که: در روز، سیزده قبر کنند و در شب تابوت را در یکی از قبرها کرده همه را پوشیدند، تا کسی ندانست که کدام جا قبر است، در درالفرید ص ۳۳ هم موجود است.

باید دید و چشم عبرت را باز کرد که حامین و حاملینِ شریعتِ مقدس چه قدر ازین فتنهٔ قبور ترسان بودند؟.

ما امروز قبورِ پیران و علماء را به چه نوع آب و تاب می‌دهیم و در چه چاه عمیقی افتاده ایم، وقتی که نسبت به قبور انبیاء علیهم‌السلام احتیاط اینقدر است، پس چه رسد به قبر امام معصوم و امام رضا و پیر دستگیر و قلندر بادشاه و بیچاره غریب شاه! خداوند خود بندگانِ خود را هدایت فرماید، آمین.

بعض مسائلِ قبور

قبر را گنبد کردن و آهک و گچ‌زدن حرام است. در روایتِ مسلم و ترمذی و مستدرک حاکم صراحتاً نهی وارد شده است.

در کتاب الآثار امام محمد رحمته روایت حرمت از امام الأئمة؛ امام ابوحنیفه رحمته صراحتاً موجود است و در کتاب الأم ج ۱، ص ۲۴۶ قول حرمت از امام روزگار مقتدای عالی تبار محمد بن ادریس شافعی نیز به صراحت آمده است.

۱- امام محمد بن حسن شیبانی شاگرد رشید امام ابوحنیفه رحمهما الله. در سال: ۱۸۹ هـ = ۸۰۵م در شهر واسط وفات نمود. ایشان صاحب کتب ششگانه در مذهب حنفی بوده و در زمان خلافت هارون الرشید (عباسی) منصب رئیس محاکم خلافت وسیع اسلامی را به عهده داشت. [مصحح].

و در کبیری قولِ امام دارالهِجْرَة امام مالک و امام میدانِ کارزارِ حمایتِ شریعت و مبارزِ اهلِ باطلِ امام احمدِ رحمهم اللهُ رحمةً واسعةً بر حرمتِ آن منقول است، و علامه شامی در ج ۱، ص ۱۰۱ نفی آن از جمیع علماء ثابت کرده است.

اما موضوعِ گنبدِ خضراء^۱ به اجماعِ امت به وجوه ازین امر مستثنی است، اینهم از هزاران خصوصیات آنحضرت ﷺ یکی است.

بعضی مجوزین از اقوال و روایاتِ رکیکِ درین میدانِ مثلِ غریقِ عموماً برای جوازِ استدلالِ کرده اند. صاحبِ روح المعانی خاتم المفسرین سید محمود آلوسی بغدادی در تفسیر خود در سوره کُهِفِ تردیدِ شدیدی و تحقیقِ انیقی از روایاتِ احادیثِ کرده است، فلیراجعه إن شئت.

ج ۱۵، ص ۲۳۷ تا ۲۳۹.

۱- در موردِ قبرِ مبارکِ پیامبرِ گرامی ﷺ چند مورد را باید خاطر نشان ساخت: نخست- دعای ایشان در بارهٔ قبرشان مستجاب است و کسی نمی تواند آن را چون قبورِ دیگر عبادت کند.

دوم- گنبدِ خضرا (سبز) که دیده می شود بر بالای قبر نیست؛ بلکه اهل علم می دانند که گنبد بر بالای یک قسمت از مسجد است.

سوم- همین گنبدِ خضرا نیز در خیر القرون وجود نداشته است، بلکه بعداً بنا شده نخست به زرد رنگ آمیزی شده بود و آنرا قبة صفراء می گفتند، و بعدها در آتش سوزی که رخ داد تخریب شد. و چون دوباره درست شد رنگ سبز داده شد و به گنبدِ خضرا (گنبد سبز) مشهور شد. [مصحح].

عُرس و اجتماع هفته‌واری یا ماهانه یا سالانه بر گنبدها و قبور همه انبیاء و اولیاء و ائمه و علماء حرام و بدعت است، در روح المعانی و تفسیرِ مظهری^۱ سورة آل عمران، آیه ﴿قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتٰبِ تَعٰلَوْا﴾ تفصیل موجود است. به قصدِ زیارتِ قبور سفر کردن حرام است، حضرت عارف الکبیر (شاه ولی الله دهلوی) آن را به حج لغير الله و جزء شرک تعبیر کرده است. (حجة الله البالغه، ج ۱ باب اقسام الشرك و ج ۱ باب المساجد) اما اگر بغیر قصدِ سفر به طریق رهگذری و اتفاقاً و زیارت شرعی به طور دعا و غیره کردن مستحب و مستحسن است، چنانچه در کتابهای فقه مصرح است، مزید تفصیل این مسائل در حصه دوم بیان بدعات می‌آید انشاء الله تعالی.

۴- از ذرائع شرک عکس و تصویر است. بعد از بتها و مزارات، درجه سوم از دواعی و اسباب شرک عکس و تصویر و تمثیل است، عکس و تصویر برای اشاعتِ شرک کردار و افعال مهم نمایان کرده است و در میدان مبارزه بالتوحید در مقام خود فرد وحید است، ازین سبب شارع حکیم سداً للذرائع تصویر گرفتن و عکس برداری ذی روح را اکیداً منع فرموده و برای آن وعید شدید و لعن غیر مبهم ذکر کرده است. اما امت امروزه برعکس اوامر شریعت در تصویر کشی و عکس سازی و تمثیل و عروسک فروشی و

۱- تألیف قاضی ثناء الله پانی پتی. [مصحح].

لعب و اشتغال به عکسها و صرف پول به آن کمال رسیده و آن را دَیدَن^۱ خود گرفته اند، گویا شباروزی مثل والهان و عاشقان در گیرو دارِ شرک اشتغال داشته بدان افتخار دارند، مثلاً هر کار بار را موقوف به همین جزء شرک به الهام ابلیس کرده اند، مسافرت موقوف به پاسپورت و ویزه شده است که بغیر عکس نمی شود.

خدمتگاری، مأموریت و رعیت شماری حتی لباس پوشیدن و ظروف خوردن و نوشیدن حتی که عکس زن هم فی الحال مروج و مسجود گردیده است، عکس شاهان و وزراء ملت خیلی محترم و ارزش مند بلکه به منزله قرآن مقدس لازم خانه و سرای گردیده است، و همچون درود مقدس نقش پول و زیب جیب و نماز گردیده است، و به طبق مقوله: خنزیر بالای خر، حالا سینما و تلویزن که همه کرشمه جات و بوقلمونی های عکس اند، و دواعی شرک و کفر، زیب هر خانه و درس هر انجمن و شراب هر کودن و دانشور و زینت هر مرد و زن و چادر هر عام و خاص گردیده اند، إلا ما شاء الله، خداوند متعال به حال این امت به لطف و کرم خود رحم فرماید.

از ارشادات گرامی آنحضرت ﷺ معلوم می شود که در ترویج و اشاعت شرک صنم و قبر و عکس همدوش اند و همکار، ازین سبب آن حکیم اعظم و مقتدای افخم، این هرسه را در یک رشته شمرده منع و نهی فرموده به قمع و قلع و محو آنها دستور اکید فرموده و خواص خود را مأمور و قدغن

۱- دَیدَن = روش، عادت. [مصحح].

کرده است. از علی رضی الله عنه مرویست که ما در یک جنازه با صاحب شرع همراه بودیم، فرمود: از شما کیست که این سه کار انجام داده بیاید، هیچ بتی نگذارد مگر این که آن را بشکند، و هیچ گنبد و قبر بلندی نگذارد، مگر این که آنرا شکسته هموار کند، و هیچ تصویر نگذارد، مگر این که آن را محو کند. من اجابت کردم و رفتم و همه کار به خاتمه رسانیده آمده عرض کردم که من همه فرموده زبان دُر افشان را عمل کردم، پس فرمودند: هر که بعد ازین، ازین سه کار یکی کرد، به تحقیق او بر آنچه به محمد نازل شده کفر کرده است. (رواه مسلم، کتاب الجنائز، و نسائی نیز).

و ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که آنحضرت صلی الله علیه و آله روز فتح مکه تا هنگامی که تصاویر ابراهیم و پیامبران دیگر را بیرون نیاوردند آن حضرت صلی الله علیه و آله در بیت الله داخل نشد، چون بیرون کردند به دست مبارک خود عکس ابراهیم رضی الله عنه و غیره را پاره پاره کرد (صحیح بخاری و ابوداود).

معلوم شد که امر تصویر چه قدر مهم است، آنحضرت صلی الله علیه و آله در کعبه مقدسه با وجود تصویر داخل نمی شود، و تصویر هیچکس قابل احترام نیست، بین که تصویر انبیاء را چگونه پاره کرد، تصویر اگر عکس فرشته باشد یا نبی یا ولی یا عالم یا پادشاه یا افسر اصلاً احترامی ندارد، بلکه آن را پاره پاره کرده زیر پا اندازد و اهانت کند.

و نیز از ابن عباس رضی الله عنهما و صدیقه رضی الله عنها و میمونه رضی الله عنها و ابن عمر رضی الله عنهما در تمام صحاح و مسانید موجود است که در هر خانه که تصویر موجود

است فرشته داخل نمی‌شود، این مسئله را احقر مفصلاً در رساله «تحدیر أحكام التصویر» نوشته‌ام، مطالعه باید کرد.

خلاصه: این هرسه بلا هنوز عالم را فرا گرفته است، خداوند رحم فرماید، آمین.

۵- از ذرائع شرک اختلاط مشرکین است، ازین سبب در تمام امور شرعی، شرع مقدس حکم مخالفت مشرکین داده است، نه تنها در عبادت، بلکه در معاشرت و در شکل و هیئت و خورد و نوش و لباس و پوش و در مجلس و اختلاط سخت ممانعت آمده است.

در روایتِ سمره بن جندب رضی الله عنه آمده است که ارشاد فرمود صلی الله علیه و آله هر که با مشرک یکجا باشد و با او سکونت کند، پس این شخص مثل مشرک است (به روایت ابوداود در کتاب الجهاد).

طبق این حدیث اختلاط کننده و همکاسه و هم مجلس با مشرک گویا از مشرکانست، چه قدر وعید شدید است. بنابر توجه این حدیث بود که صحابه رضوان الله علیهم در شرائط بیعت از مباح را عهد می گرفتند که از مشرکین جدا باشد.

در روایتِ جریر بن عبدالله رضی الله عنه موجود است که مسلمان از شرک باید چندان دور باشند چنانکه از آتش دوری می کنند، (رواه ابوداود). حبر امت ابن عباس رضی الله عنهما را اگر کدام وقتی بنا بر ضرورتی شدید اگر مصافحه با مشرک اتفاق افتاد، دست خود می شست مثل شستن از نجاست، سبحان الله

چه قدر نفرت بود، اما مسلمان امروز آن دوستی و علاقه که با مشرک دارد
عُشرِ عشیر آن با مسلمان ندارد.

در شکل و صورت و سر و موی و لباس هم مخالفِ مشرکین باید بود،
چنانچه در حدیثِ متفق علیه موجود است. و در عبادت هم باید با آنان
مخالفت کرد، یعنی از وقت و نوع عبادتِ اوشان محترز گردد، و در مساجدِ
مشرکین نرود و نماز خواندن در آنجا مکروه است؛ زیرا که اغلب دران
عکوس و تصاویر هست.

اخطار: چه قدر بی‌حمیتی است که مشرکان امروز از ما متنفر اند و ما به
اغراضِ مادی در پی ایشان افتاده و تملق و احترام و تواضع جلویشان
می‌کنیم و متوجه باید شد که عکوس پارچه‌ها و ظروف و قوطی‌ها و
روزنامه‌ها و مجله‌ها و صابون‌ها همه، همین حکم دارند که اگر یکی در خانه
باشد مانع دخولِ فرشتهٔ رحمت است.

۶- از دواعی بزرگ شرک اعتماد بر غیر الله است.

اصل اسلام و معنی آن تسلیم و توکل علی الله است، مسلمان را باید که
در هر حال بر ذات باری جل مجده اعتماد و توکل کند؛ در رنج و راحت و
در هستی و نیستی و در فقر و غنا، بر آن ذات واحد لا شریک اعتماد و توکل
کند. اسلام ادنی توجه و تصور آن بر غیر الله را روانمی‌دارد و انتفا ریشه‌کنی
آن می‌کند، چرا که توحیدِ کامل و باطن غیر از توکل کامل ممکن نیست،
هر قدر که انسان به توحید اقوالی و افعالی کامل گردد، اما تا وقتی که به

توحید احوالی مستحکم نگردد، ضرور شمه از ریا و نفاق در او مضمَر می‌ماند. و توحید احوالی به جز از توکلِ کامل مشکل است، و عدم الاعتماد عن الخلق و استغناء از ما سوی الله به جز از ترکیه قلب و تصفیة روح هم ممکن نیست، و این هردو موقوف به ذکر اسم ذات یا نفی اثبات علی سبیل التحقیق اند، نی علی سبیل الورد. لذا بسا است که شیطان ملعون کسانی را که در توحید صوری که مراد اقوالی و افعالی است قدمی راسخ حاصل کرده اند، به همان غره می‌کند و از توحیدِ باطن که احوالی است مشتغل و متسلی به همین ظاهر می‌کند تا که از لبّ به قشر^۱ مشغول گشته از آن باز ماند و اینجا امکان شعبه ریا و نفاق هست او را از افضل به مفضول تسلی می‌دهد، این هم یکی از راه‌های فریبش می‌باشد، متوجه باید شد.

و درین موضوع شریعت جناب رسول الله ﷺ خیلی حساس واقع شده است که ادنی ریشه‌های اعتماد علی غیر الله را تفتیش کرده قطع می‌کند، و نمی‌گذارد که مرد مسلم درین بلا افتد؛ زیرا که همین اعتماد علی غیر الله، خار راه توحید و دامی از دام‌های شرک است که شیطان درین راه می‌نهد و به همین دام هزارها را در خار شرک آویزان می‌کند. لذا این شرع مقدس که مقصودش نفی شرک از عالم و اثبات و آبیاری ریشه‌های توحید است به اتم درجه برای ریشه‌کنی اعتماد علی المخلوق متوجه شده تعلیم استغناء از آن آموخته است.

۱- لبّ به معنای مغز و اصل. قشر به معنای پوست. [مصحح].

بیانِ بعضِ اشیاء که اتصاف به آنها انسان را به اعتماد علی غیر الله تحریک می کنند، و از آن در حصولِ توکل اجتناب لازم است

۱- یکی از آنها نظر کردن به اسباب و تکیه بر آنها است. با وجود این که عقیده دارد که این عالم چون که عالم اسباب است، خداوند قدوس در اشیاء تأثیرات مودع فرموده است، ولی شریعت مقدس به ما تعلیم فرمود که در تغییر احوال و حوادث مؤثر حقیقی ذات پاک ذوالجلال را بدانید نه غیر، و در هر امر به او رجوع کنید نه غیر.

باری یک صحابی بر پشت مبارک آنحضرت ﷺ مهر نبوت دید، او فهمید که این دانه است، لذا گفت که: یا رسول الله من طیبیم، بگذار آن را معالجه کنم، آنحضرت ﷺ فوراً فرمود که: تو رفیقی آری، طیب خدای ذوالجلال است. سبحان الله چه قدر نظر حکمت شارع برای ریشه های شرک حساس است که فوری کلمه موهم بالشرک را منع فرمود، اگر چه شریعت غراء معالجه را روا می دارد، اما به این درجه که مؤثر حقیقی و شافی اصلی خدا را اعتماد کند نه دوا و دکتر را و نه تعویذ و ملا را و نه دم شیخ را، و معالجه را هم به نوعی روا می دارد که طبق شریعت مقدس باشد، اثر همین تعلیم مبارک بود که چون خلیفه اول صدیق اکبر ﷺ مریض شد، کسی گفتش طیب را بیاریم که ترا نگاه کند، فرمود: طیب حقیقی به ما نگاه فرموده است، و فرموده است که من آنچه اراده دارم انجام می دهم. (تاریخ الخلفاء ص ۶۰).

و ابن مسعود رضی الله عنه مریض شد او را چنان گفتند، فرمود که: خود طیب مرا مریض کرده است، یعنی الله تعالی، پس که مرا به جز او معالجه می تواند!

البدایة والنهایة

خلاصه: این که مرض و شفا و رشته شان در دست ذوالجلال است، اگرچه در ادویه تأثیر نهاده است، اما به جز از دستور او هیچ دوا کارگر نمی گردد.

۲- شریعت اسلامی از تمسک به تعویذهای نامشروع و منتهای بی اصل و رفتن نزد ملا یا شیخ بی دیانت غیر متشرع و اعتماد بر اقوال و احوال او یا رفتن نزد فالی و رمال و ماسه بند و نجومی و شعبده باز و هواکننده و دیگر شیادهای گیسودراز و شاطرهای دم‌دراز سخت منع فرموده است. اما تعویذ قرآنی و مشروع اگرچه جائز اند، لیکن مؤثر حقیقی خدای واحد جل شانہ را بدانند نه بالذات تعویذ را.

۳- اگر مگر گفتن هم از محرکات شرک است، این احسان بزرگ شرع مقدس است که از چنین ریشه‌های باریک او ما را بیدار و متوجه فرموده است.

امام المفسرین جبر امت، سیدنا عبدالله بن عباس رضی الله عنهما در تفسیر ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا﴾ [بقره: ۲۲] «پس برای خداوند همتایانی مقرر مکنید» می فرماید که: شرک از نظر مردم از موری که در شب تاریک بر پشت سنگ برود پوشیده تر است، مثلاً اگر کسی بگوید: قسم به خدا و زندگی

تو. نوعی شرک است، یا بگویند که: اگر دیشب سگِ ما اینجا بود روباه یا شغال خروسِ ما را نمی‌برد، شرک است، و اگر گویند: دیشب اگر خروسِ ما بیدار می‌بود و اذان می‌کرد تهجدِ ما فوت نمی‌گردید، شرک است.

خلاصه: این که اگر کدام کاری خراب شد یا مصیبتی آمد، شیطان در نظر او مزین می‌کند که اگر چنین می‌کردی چنین می‌شد، نباید متوجه این امر بشود ورنه همین هم شرک می‌گردد که اعتماد از خدا دور می‌شود، مثلاً مصیبتی رسید، می‌گویند که: اگر چنین می‌کردم این مصیبت نمی‌آمد، یا این مصیبت را فلانی به ما رسانید، اگر نزد فلان و پناه او، میرفتم این بلا نمی‌آمد یا اگر تعویذ می‌گرفتم یا به دکتر می‌رفتم این مصیبت نمی‌آمد، و این مرده نمی‌مُرد، و امثال اینها همه، شرک اند.

۴- یکی از محرکات سلسلهٔ شرک سوال بشر از بشر است، و این نوعی اعراض از الله و توجه به بنده است. ازین سبب شریعت محمد ﷺ را نیز ازین هم نفرت است، و در حرمتِ آن از رسول گرامی ﷺ احادیثی بسیار و صحیح آمده است.

خلاصه: کسی که قوت شبانه روزی داشته باشد یا نداشته باشد، ولی جسم او قوی و او را شغل اجیری می‌رسد، سوال کردن برایش حرام و کبیره است، و دهندهٔ آن هم گنهگار است و بعضی گفته اند: همان مال کسب شده هم حرام است، اما در مشتبه بودن آن شکی نیست، ولی سوالی امور دین و اغراض خیر جائز است، و حقیقتاً آن سؤال نیست، بلکه تبلیغ و تحریض است

برای صدقه که این خود عبادت است و ثواب. اما الحاح نکند و مجبور نکند که درو غرضِ نفس و نفع مادی خود در نظر گشته مکروه می‌گردد. مثلاً شخصی برای جهاد یا مدارس یا مساجد یا غرباء، فقراء یا تبلیغ چنده به طریق صحیح و مشروع می‌گیرد، عبادت و ثواب است، و خود اصلش در احادیث به کثرت موجود است، اما اگر به حيله بگیرد دزد و رهنمی بزرگ تر از او عالم نیست، به قول خواجه:

حافظا مَی خور و رندی کن و خوش باش و

لیک دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

یا به قول اقبال (لاهوری):

از شگرفی‌های این قرآن فروش

دیده‌ام روح‌الأمین را در فروش

امام احمد در دعا فرمودند: ای خدا! چنانکه پیشانی مرا از سجده غیر نگهداشته‌ای، از سوال غیر هم محفوظ کن.

۵- شغف و انهماک کثیر به تبرکاتِ اکابر هم از محرکاتِ شرک است، که آن را بیش از حد تعظیم کردن و آن را به مردمان به طریق شهرت و اجتماع نمودن و برای دیدن آن روز و تاریخ مقرر کردن یا عکس بزرگی را به طور تبرک نهادن در اخیر مردمان را به شرک می‌رساند.

تنبیه: درین زمانه کسانی که از پدر و مادر و خویشانِ خویش دور و در سرزمینِ غربت اند، عکس‌های خود را می‌فرستند و اینها اینجا به طور تحفه

می‌نهند و گاهی بیرون کرده بوسه می‌دهند و بدل متصل و به سینه می‌نهند، این کاری بس خطیر است، آن فرستنده هم ملعون است و این تعظیم‌کننده خطرۀ کفر و حرمت زن، و زن خطرۀ افتراق شوهر دارد، خیلی خیلی ترسان باید شد، بلکه هر جا که خوفِ شرک در تبرک پیدا گردد آن را نیست و نابود باید کرد.

فاروق اعظم رضی الله عنه را چون معلوم شد که مردمان درخت مغیلان که بیعة الرضوان زیر او شده بود را به تبرک می‌گیرند و برگِ او می‌خورند، نزد او نماز می‌خوانند، امر کرده که بریده شد و جایش مستور شد، چنانچه در طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۱۰۰ باب غزوة احد - و فتح الباری شرح بخاری ج ۶ ص ۷۳ کتاب الجهاد باب البيعة في الحرب.

حالا تدبر باید کرد که چون در تبرک آنحضرت صلی الله علیه و آله صحابه رضی الله عنهم چنین کردند به تبرکات دیگران چه رسد که اهمیتِ شان موجب شرک گردد.

۶- یکی از شعب شرک وطن پرستی است، آن این است که کسی که در خود وطن اصلی و محل تولد و مسقط رأسش نتواند که خدمتِ دین کند و جای دیگر غیر از ملک او امکان و امید خدمتِ دین موجود است، ولی او تصور می‌کند که از مال و اقوام و خویشان و اقربان و امکان خود دور می‌مانم یا از زوالِ شان می‌ترسد یا خوف می‌کند که ملامت می‌شود نمی‌رود و دنیا را بر دین ترجیح می‌دهد و همانجا بی‌کار می‌نشیند و سفر نمی‌کند، این هم

یکی از بتانِ راهِ حق است، خداوند فرموده است که: در زمین وسعت و محلّ رزق هست سفر کنید، اقبال می گوید به اردو:

ان تازه خداؤن مین برا سب سی وطن هی
جو پیرهن اس کا هی وه مذهب کا کفن هی^۱
جای دیگر می گوید به فارسی:

ملت از یک رنگی دلهاست
روشن از یک جلوه سیناست
اصل ملت در وطن دیدن که چه
یعنی آب و گل پرستیدن که چه

اگر خدمتِ دین در وطن باشد خیر و اگر نه سفر باید کرد تا در جای دیگر خدمتی از خدماتِ دین انجام دهد.

۷- یکی از شعبِ شرکِ ترجیحِ دنیا و کثرتِ آن بر خدمتِ دین است، مثلاً شخصی در جایی خدمتِ دین او را میسر است ولی او را نفع مادی چندان نمی رسد و جایی دیگر هست که آنجا خدمتِ دین هست ولی کم، اما نفع مادی بسیار دارد، این شخص جای دوم را برای ازدیادِ نفع مادی ترجیح می دهد، این هم شعبه‌ای از اعتماد علی غیر الله است. شعر از احقر:

۱- ترجمه شعر علامه اقبال لاهوری: وطن پرستی در بین خدایان جدید از همه بزرگتر است، پیراهن وطن پرستی کفن دین و مذهب است. [مصحح].

ختم کردم یا الهی بحث توحید ترا

خاتمه گردان تو هم ما را به توحید آن سرا

«اللهم منا البلاغ ومنك الهداية»

این پایان حصه اول است، بعد از این حصه دوم که در آن بحث بدعاتست شروع می گردد، و اکثر موارد و مضامین این حصه از کتاب «حقیقت توحید و شرک» از علامه نورالحسن بخاری اخذ شده است، و قسمتی دیگر از کتب معتبره که حواله موجود است.

حصه ى دوم

كتاب السنه و اتباع النبى صلوات الله عليه وسلم

فصل اول در بیان اهمیت اتباع النبی ﷺ و اهمیت سنت و فضایل آن از قرآن مقدس:

اولاً چند آیت اختصاراً در مورد اهمیت اتباع النبی ﷺ و نفرت از بدعات
تحریر می شود.

۱- ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ
دِينًا﴾ [مائده: ۳]^(۱).

۲- ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱]^(۲).

از این آیه معلوم شد که دوستی خدای ذوالجلال موقوف به اتباع سید
کائنات ﷺ و بخشش خداوندی مدارش هم اتباع سنت است.

۳- ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [نساء: ۸۰]. «هر که اطاعت کند
رسول ﷺ را، به تحقیق اطاعت کرد خدا را» یعنی اطاعت رسول ﷺ عین
اطاعت خدا است، و اطاعت خدای قدوس به جز اطاعت رسول الله ﷺ ممکن
نیست، و بغیر اطاعت محبت هم ممکن نیست و به غیر محبت آن ذات
گرامی نجات و مغفرت هم ممکن نیست.

۱- ترجمه: «امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام نمودم
و اسلام را [به عنوان] دین برای شما پسندیدم».

۲- ترجمه: «بگو: اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست
بدارد و گناهان شما را برایتان ببامرزد و خداوند آمرزنده مهربان است».

تعصي الرسول وأنت تظهر حبه
 هذا لعمري في الفعال بدیع
 لو كان حبك صادقاً لأطعته
 إن المحب لمن يحب مطيع
 ادعای دوستی با پیامبر را داری و نافرمانی
 اش می کنی، سوگند است که این کار
 خیلی عجیبی می باشد، اگر واقعا ایشان را
 دوست می داشتی اطاعتشان می کردی،
 دوستدار فرمانبردارِ محبوب خویش
 می باشد.

۴- ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [نساء: ۵۹]. «خدا و

رسول او را و صاحب امر که از شماست اطاعت کنید» این در موردِ قانون
 اطاعت مثل آیه دوم است.

۵- ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ

الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿١١٥﴾ [نساء: ۱۱۵].

«هر که مخالفتِ رسول (ﷺ) کند، بعد از این که واضح شده است بر او
 هدایت، و اتباع غیر طریق مؤمنین کند، حواله می کنیم او را آنچه اختیار
 کرده است و داخل می کنیم او را در جهنم و بد مرجعیت جهنم» و ظاهر

است که در بدعتِ مخالفتِ رسول ﷺ لازم است و مخالفِ او از زمرهٔ مؤمنان نیست و جهنمی است.

۶- ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا مُّبِينًا﴾ [احزاب: ۳۶]. «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خداوند و رسولش کاری را مقرر نمایند، آنکه خود در کارشان اختیار داشته باشند. و کسی که از خداوند و رسول او نافرمانی کند، [بداند که] در گمراهی آشکاری گرفتار آمده است»

این آیه صریح است در این که مؤمنین و مؤمنات را بعد از فیصلهٔ خدا و رسول ﷺ دیگر اختیاری نمانده است که در امرِ شریعت مداخلت کنند. و بزرگترین مداخلت از بدعتِ ظاهر است.

۷- ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [حشر: ۷]. «هرچه آرد برای تعلیم شما رسول، پس بگیرید آن را و هرچه نهی کند شما را از آن، بازدارید خود را».

ازین همه آیات اهمیتِ سنت و اتباع و قباح و خرابیِ بدعت و اتباعِ هوا واضح است، ظاهر است که رسول الله ﷺ برای ما سنت آورده و از بدعت نهی صریح نموده و آن را لعنت فرموده است، پس چگونه بدعت خوب و پسندیدهٔ بارگاهِ الهی می‌گردد؟! هر قدر که صورتِ حسنه و عبادت داشته باشد.

تبصره: اگرچه قرآن مقدس این موضوع را تقریباً بیش از سیصد جا ذکر فرموده است و تأکید کرده است، اما احقر چون که قلم اختصار درین مورد اختیار کرده‌ام فقط به هفت آیت اکتفا کردم، العاقل تکفیه الإشارة والقطرة یبنيء عن البحر المحيط و مشتى نمونه از خرواری است.

بعد ازین هم بعضی احادیث درین مورد ذکر می‌شود، به گوش هوش متوجه فهم آنها باید شد، ولی نقل فقط بترجمه است.

از احادیثِ منور اهمیت سنت و فضائل او:

۱- از عرباض بن ساریه رضی الله عنه در حدیثی طویل روایت شده است که صحابه رضوان الله علیهم از آنحضرت گرامی صلی الله علیه و آله طلب وصیت کردند، فرمودند: «شما را به ترسِ خدا و به شنیدن و اطاعت کردن اگرچه غلامی بر شما امیر باشد وصیت می‌کنم، و البته هر که از شما زنده باشد اختلافی بسیار می‌بیند، پس در آن وقت سنتِ مرا و سنت خلفاء راشدین مهدیین را لازم گرفته و به دندان نواجذ بگیریید و از امور نوپیدا دور شوید؛ زیرا که هر امر نوپیدا (در دین) گمراهی است» (رواه ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان در صحیح خود، و الترغیب و الترهیب للمندری، ج ۱، ص ۷۹).

آن را به نواجذ بگیریید: نواجذ دندان های بعد از اضراس را می‌گویند، این کنایه است به اجتهاد و سعی در التزام سنت و حرص بر آن.

۲- از ابوشریح خزاعی رضی الله عنه مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در مجلس ما رسید، پس فرمود: «آیا نیستید شما که گواهی به وحدانیت خدا و رسالت

من می دهید» گفتند: بلی، فرمود: «این قرآن کناری از او بدستِ خدا است و کناری دیگر بدستِ شما است، پس خوب آن را بگیرید چرا که شما با تمسک به قرآن هرگز گمراه نمی گردید و هلاک نمی شوید».

(رواه طبرانی در معجم کبیر با اسناد جید - منذری ص ۷۹ ج ۱).

۳- و از جیبر بن مطعم رضی الله عنه ایضاً مثل روایتِ بالا در کتاب مذکور موجود است.

۴- از ابوسعید خدری رضی الله عنه مرویست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر که روزی پاکیزه (حلال) خورد، و بر سنت عمل کند، و مردمان از اذیتِ او ایمن باشند، او در جنت داخل می گردد». (رواه ابن ابی الدنيا فی کتاب الصمت و غیره و الحاکم، منذری ص ۸۰ ج ۱).

۵- و از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست از نبی صلی الله علیه و آله که فرمودند: «هر که سنت من وقت فساد امّت چنگ زند، پس او را اجر صد شهید می رسد» (بیهقی از حسن بن قتیبه روایت کرده و طبرانی از ابوهریره رضی الله عنه منذری ص ۸۰ ج ۱).

۶- و نیز از او در حدیث خطبۀ حجة الوداع قریب معنی حدیثِ جیبر بن مطعم مرویست.

۷- و از ابن مسعود رضی الله عنه مروی است که فرمود: «میان روی در سنت خوبتر است از سعی در بدعت» (رواه حاکم موقوفاً و فرمود اسناد او صحیح به شرط شیخین است).

یعنی اگر کسی منبع سنت باشد و در عبادات میانه‌روی می‌کند و زیاده‌جدیت نمی‌کند باز هم این شخص و عمل او خوبتر است از عمل آن که در عبادت سعی می‌کند ولی از بدعت نمی‌پرهیزد.

۸- از ابویوب رضی الله عنه مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آمد و او مرعوب بود، پس فرمود: «اطاعت من کنید تا وقتی که در میان شما هستم و لازم گیرید کتاب الله را، حلال دانید حلال آن را و حرام دانید حرام آن را».

(رواه الطبرانی فی الکبیر و روات آن ثقات اند - منذری ج ۱، ص ۸۰).

۹- و از ابن مسعود رضی الله عنه مرویست که فرمود: هر آئینه این قرآن شفاعت‌کننده و مشفوع است، هر که از آن اتباع کند او را به جنت می‌کشد، و هر که ترکش کند یا از او اعراض کند به قفای خود در دوزخ انداخته می‌شود. (بزار موقوف به ابن مسعود و مرفوع از جابر آن را روایت کرده است، و اسناد مرفوع جید است. منذری ص ۸۰، ج ۱).

انتباه: این نه حدیث به ترجمه نوشتیم که همه در موضوع ترغیب به اتباع و تمسک سنت بودند که مدار نجات و حفاظت ایمان اتباع سنت نبی صلی الله علیه و آله است و بس. شعر:

مپندار سعدی که راه صفا

توان رفت جز در پی مصطفی

عاقلان را یک حدیث کافی است، و احمقان را خرواری کم است.

فصل دوم در بیانِ نحوستِ ترکِ سنت و قباحتِ بدعت و شوم بودنِ طرفدارانِ اهلِ بدعت

۱- از صدیقه طاهره رضی الله عنها مرویست که رسولِ خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر که در این دین اسلام ما آنچه از او نیست اختراع کند، پس همان عملِ او یا همان شخصِ مردود است» (بخاری و مسلم و ابن ماجه به تغییر اندک، مشکات، و منذری ج ۱، ص ۸۳).

مقصودِ حدیثِ این است که دین اسلام چون مکمل، و شائع و ظاهر شده است، به ظهوری که محسوس و غیر مخفی است بر هر، ذی بصر و بصیره، پس هر که زیادتى در آن طلب کند هر آئینه امری نامرضی و نامشروع طلب کرده است؛ زیرا که آن کودن دین مقدس را به رأی ناقصِ خود غیر کامل فهمیده است، پس این شخص خود نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله ناقص و مردود و راندهٔ بارگاه است. زیرا که دین، اتباع آیات و اخبار و استنباط از آن است نه غیر، و قولِ او هم بر علیه او مردود است.

از «ما لیس منه» منظور آن است که به سند ظاهر و خفی و استنباط راجع به قرآن و حدیث نباشد.

ازین حدیث خود تعریفِ بدعتِ ظاهر شد که بدعت آن است که، به سندِ ظاهر و خفی و استنباط از قرآن و حدیث ثبوت نداشته باشد.

ضمیر «هو رَدُّ» به جانب شخص ابلغ و به جانب امر اظهر است و از مَا
 لیس منهُ خود اشاره به این است که استنباط آنچه منازع کتاب و سنت
 نیست، مذموم هم نیست، و این روایت را ابوداود آورده است.
 این حدیث معظم، عماد تمسک بعروه و تقی و اصل و اساس اعتصام به
 جبل الله الأعلى و رد شدید و وعید مزید و دلیل وحید در تردید بدعات و
 خواهشاتِ نفس است.
 کسی چه خوش گفته:

إذا ما دجى الليل البهيم واطلما
 بامر قطيع شق اسود ادھما
 فاعلى البرايا من إلى السنن اعتزى
 وأعمى البرايا من إلى البدع انتمى
 ومن ترك القرآن قد ضل سعيه
 وهل يترك القرآن من كان مسلما

آنگاه که شب تاریک به سیاهی رود، و پرده‌ی تاریکی را بدرد، والاترین
 مردمان کسانی اند که به سنت‌ها چنگ زده باشند، و کورترین مردمان
 کسانی اند که خویشان را به بدعات منسوب کرده باشند، و هر که قرآن را
 رها کرد تلاش او بر باد رفته، و آیا کسی که مسلمان باشد عمل به قرآن را
 رها می‌کند؟!!

و بعضی از عارفین فرموده است که: انسان را روحیست نورانی از عالم
 ملکوت است و نفسی ظلمانی از عالم ناسوت است، و برای هریکی این دو

نزاع قائم است و شوق و کشش است به جانب عالم خود. پس غایت بعثت انبیاء علیهم السلام تزکیه نفوس از تاریکی اوصاف آنها و مزین کردن ایشان به انوار روح است حتی که برای آنها منجلی و منکشف گردد که موجود حقیقی ذات واجب و صفات و افعال او جل شأنه است و بس، و دیگر همه را فانی محض انگارد، پس لازم بر بنده این است که تَمَرِدِ نفس را به آهن کلمه توحید بکوبد تا این که به آن ذات مقدس ایمان کامل آرد و منکر طاغوت وجود خود و طاغوت وجود ماسوی الله گردد. این است دین حنیفی، پس هر که به فریب شیطان غیر اموری غیر از دین اختراع و احداث کند پس او مردود و تابع شیطان مرید است.

۲- در روایتِ ح جابر رضی الله عنه آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر آئینه بهترین کلام قرآن خداوند است و بهترین سیر سیرتِ محمد است، و بدترین کارها بدعات اند (قولی باشند یا فعلی یا اعتقادی) و هر بدعت گمراهی است» (رواه مسلم و احمد و نسائی و ابن ماجه به تغییر ألفاظ و از دیباچه هر گمراهی در جهنم است. منذری ج ۱، ص ۸۴ و مرقاة شرح مشکات ص ۲۱۶، ج ۱).

۳- از امیر معاویه رضی الله عنه مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله در میان ما ایستاده و فرمودند: «خبردار باشید اهل کتابی که جلوتر از شما بودند به هفتاد دو ملت متفرق شدند، و این امت من به هفتاد و سه فرقه متفرق می گردد، هفتاد دو از

آن در جهنم است و یکی در جنت، و آن فرقه همان جماعت است که کتاب و سنت را لازم گرفته است.»

(رواه احمد و ابوداود، منذری ص ۸۴، ج ۱).

و در یک روایت است که هر آئینه در امت من اقوامی چند پیدا می‌شود، که بدع و خواهشاتِ نفس در بدن و قلوب شان سرایت می‌کند چنانچه سمّ‌ها هر هیچ یک از اعضا را نمی‌گذارد، مگر این که اثر او در آن داخل می‌گردد. یعنی همین طور بدع و کثرتِ آن به جائی می‌رسد که اهل بدع به تمام در آن مضمحل و متأثر می‌گردند و هاری با وجودِ آب از تشنگی می‌میرد، همینطور مبتدع با وجود سنت و راهِ نجات از هدایت تشنه مرده است.

۴- از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که رسولِ خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ناپسندترین

شخص نزد خدا سه کس اند:

نخست- ظالم و عاصی در حرم، دوم- طالب در اسلامِ روشِ جاهلیت را،

سوم- طلب‌کننده قتل و خونِ مسلمان به غیر حق تا بریزد خونِ او را. (رواه البخاری و غیره).

خلاصه: حدیث این است که این هر سه نزد خدای ذوالجلال از مجرمانِ

بزرگ اند، حالا فکر باید کرد که مبتدع را که روشِ جاهلیت اختیار می‌کند در ردیفِ ملحد حرم و جلوتر از قاتلِ مسلمان آورد و این مسلّم است که مبتدع از قاتلِ مسلمان بدتر است؛ زیرا که اگر قاتل صد خون کند باز هم

محدود به همین افراد است، و اما مبتدع اگر یک فرد را گمراه کند و او دیگری را و او دیگری چه قدر می‌شوند و ممکن است که یکی هزار یا صد هزار را گمراه کند و از دین بی‌دین کند، چه قدر جرم است متوجه باید شد.

۵- و از ابوهریره رضی الله عنه مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «تمام امت من داخل جنت می‌شوند (اگر چه برای مدتی در آتش بسوزند) مگر آن که انکار کرد، گفته شد که: کیست منکر؟ فرمود: هر که اطاعت من کرد و داخل جنت شد و هر که نافرمانی من کرد، منکر است.» (رواه البخاری).

حاصل: اینست که مطیع آن است که اتباع قرآن و حدیث کند و منکر آنست که اتباع هوا کند و هر چه دل او خواهد از تغییر و تبدیل در امر دین می‌کند، و چون خر بی‌لگام است. و ظاهر است که این یا منکر رسالت است، لهذا اعتماد بر آنها ندارد و یا زیادت طلب می‌کند، یا منکر اقوال و افعال رسول است که بر آنها کفایت نمی‌کند و از خود می‌تراشد و می‌آرد. (مرقاة، ص ۲۱۸، ج ۱).

۶- از جابر رضی الله عنه مرویست که عده‌ای از فرشتگان نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله آمدند، و ایشان در خواب بود، بعضی با بعضی گفتند: هر آئینه برای این صاحب شما تمثیلی است، پس به او مثالی بیان کنید، بعضی گفتند: خواب است و بعضی گفتند: اگر چه چشم او خواب است، اما دلش بیدار است، پس گفتند: مثال او مثل شخصی است که سرائی بنا کرد و در آن دعوتی عمومی به راه

انداخت، و یک نفر که مردمان را به آن مجلس دعوت نماید فرستاد، پس هر که داعی را اجابت کرد در سرای داخل شد و از دعوت خورد و هر که اجابتِ داعی نکرد داخلِ سرای نمی‌گردد و از دعوت نمی‌خورد، پس با همدیگر گفتند: تعبیر و تأویلِ این مثال چه خواهد بود، گفتند: آن سرای جنت است و داعی محمد ﷺ است، پس هر که اطاعتِ او کرد اطاعتِ خدا کرد و هر که نافرمانی او کرد نافرمانی خدا کرد، و محمد ﷺ فارق است در میان مؤمن و کافر، یعنی هر که اطاعتِ او کند مؤمن است و هر که نکند کافر است. (رواه البخاری، یا فارق است در میان حق و باطل - لمعات).

حاصل: حدیث ظاهر است که دخول در حضرتِ خداوندی و در سرایِ مرضیاتِ او بغیر اتباعِ سنتِ نبی ﷺ ممکن نیست و هر که به طریقِ بدعاتِ برود بلاریب از طریقِ سنتِ بیرون است و لا محاله او را در آن بارگاهِ اقدس راه نیست. قال السعدی رحمته:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی
کین راه که تو میروی به ترکستانست

یا به قول خواجه رحمته:

در حریم کوی جانان هر کسی را راه نیست
چشم هر ناشسته روی لائق دیدار نیست

۷- از انس رضی الله عنه روایت است گفت که: سه نفر نزد ازواجِ مطهرات آمده و از عبادتِ آنحضرت صلی الله علیه و آله سوال کردند، چون باخیر شدند گویا آن را کم دانستند، پس گفتند: چه نسبت ما را به آن ذاتِ گرامی، یعنی او معصوم و مغفور است، اگر عبادت کم کند یا بسیار یا نکند، اصلاً اما ما باید عبادت بسیار کنیم و سعی در کار بریم و سستی و کمی نکنیم، پس یکی گفت که: من در شب نمی‌خوابم و همیشه نماز می‌خوانم، دوم گفت: من همیشه روزه می‌دارم و افطار نمی‌کنم، سوم گفت: من از زنان اجتناب می‌کنم، پس ابداً ازدواج نمی‌کنم، پس چون نبی صلی الله علیه و آله در خانه آمد ایشان را از حالِ آن سه نفر با خبر کردند، آنحضرت صلی الله علیه و آله آن سه نفر را تهدید کرده فرمودند: شمائید که چنین و چنین گفته اید! خبردار باشید که من ترسگارترم از شما در حضرت خداوندی و اتقی‌ترم از شما به احکام او لیکن من روزه می‌دارم و گاهی می‌خورم و نماز می‌خوانم و گاهی خواب می‌کنم و ازدواج می‌کنم، پس هر که از سنتِ من اعراض کند او از جماعتِ من نیست. (متفق علیه).

خلاصه: باید دانست که درین حدیث چه قدر تغلیظ و وعید شدید است برای تارکِ سنت، اگرچه همان بدعت به رنگِ عبادت باشد، بین که این هر سه عمل به ظاهر چه قدر اعمالِ خیر و عالی بودند، اما چون که خلافِ سنت بودند در وعید بدعات آورده بر آنها وعید شدید آورده شد، و آن جناب صلی الله علیه و آله اظهار ناراحتی کردند.

معلوم شد که اگر بدعت به رنگِ عبادت باشد باز هم حکم نجاستِ مموّه^۱ دارد و از آن اجتناب لازم است و معلوم شد که بدعت همه سیئه است حسنه در آن نیست.

۸- از ابوهریره رضی الله عنه مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در آخر زمانه شیادها و مکارهای دروغگو بسیار پیدا می گردند، نزد شما احادیث که نشنیده اید و پدرهای شما هم نشنیده اند می آورند، پس دور دارید خود را از ایشان و ایشان را از خود تا که شما را گمراه نکنند و در فتنه نیندازند» (رواه مسلم).

تشریح: یعنی در اخیر زمان این امت مثل زمان ما بسیاری شیادها پیدا می گردد، در جلو مردمان می گویند: ما علماء هستیم و مشائخ طریقتیم از فلان مدرسه و فلان شیخ تعلیم و تلقین حاصل کرده ایم، و شما را دعوت به دین می دهیم. قول این ها را قبول نکنید که گرگِ یعقوب از ایشان زنهار خواسته است. از ایشان خود را دور دارید، یعنی در مجالس شان نروید که صحبت و کلام شان بر شما اثر کرده و شما را از دین دور می گرداند، و ایشان را هم نزد خود نگذارید و جا ندهید که عذاب بر شما می آید، به قولِ خواجه:

نصیحتِ اولین پیر می فروش اینست
که از مصاحب نا جنس احتراز کنید

۱- مموّه = جلوه داده شده، زیبا شده. [مصحح].

یا به قول عطار^۱ چنانچه:

صحبَتِ نَاجِنَسِ سَمِّ قَاتِلِ اسْت
 دُور دَارِدِ خُویشِ زُو کَانَ^۲ عَاقِلِ اسْت
 زَهْر دَارِدِ صَحْبَتِ نَاجِنَسِ دَان
 زُو هَلَاکِ جِسْمِ تُو اِیْمَانِ وَ جَان
 چُونِ مَنقَشِ مَارِ دَانِ اُو رَا عَزِیزِ
 بَاز دَارِشِ جَانِ گَر دَارِی تَمِیزِ
 بَر کَمَالِ خُویشْتَنِ غَرّه مِبَاشِ
 سَنَکِ دَر دَمِ شِیشِه دَادِ وَ فَاشِ فَاشِ
 حَمَلَه شِیرِ عَرینِ وَ بَدِ سَگَالِ
 تَابِ نَارِ وَ نَازِشِ بَرّه بَحَالِ
 اِی عَمَرِ بَا رُو بَهَانِ شُوخِ شَنَکِ
 کِه خَرُوسِ پَر طَمَعِ اَز آن رُوسْت لَنَکِ

- ۱- فریدالدین ابوحامد محمد عطار نیشابوری (۵۴۰ قمری - ۶۱۸ قمری) یکی از عارفان و شاعران بلندنام ادبیات فارسی در اواخر سده‌ی ششم و اوایل سده‌ی هفتم است، منطق الطیر عطار شهرت وافری دارد. [مصحح].
- ۲- زو کان = مخفف ز او که آن، و معنای کلی بیت اینطور می شود: هر که عاقل باشد از صحبت ناجنس خویشان را دور نگه می دارد. [مصحح].

ازین وجه او را لازمست که اولاً از ایشان کناره گیرد و اگر نه صحبت باطل شان او را از بین می برد، آخر همین اثر نازیبا است که مرید و متعلقِ شان را هر قدر که نصیحت کنی فائده نمی بخشد. سید علی ترمذی^۱ رحمته فرموده است: کفر از دلِ کافر برود ولی بدعت از دلِ مبتدع نرود. و عبدالله بن مبارک رحمته فرموده است: ضرر صحبتِ مبتدع از ضرر صحبتِ کافر بدتر است؛ زیرا که اعمالِ کافر در نظر مؤمن چونکه زشت اند از او اتباع نمی کند، اما چون مبتدع مثل گرگ در صورتِ انسان برآمده است و خود را مهتدی و مسلمان می گوید و مصاحب هم او را چنان می داند اقتدا و اتباع او می کند.

ای بسا ابلیس آدم روی هست

پس بهر دستی نشاید داد دست

۹- از ابن مسعود رضی الله عنه مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «قبل از من هیچ پیامبری فرستاده نشده مگر این که در امت او کسانی بودند که به سنت او اقتدا کرده و به دستوراتش عمل می کردند، پس بعد از ایشان کسانی آمدند

۱- سید علی ترمزی: بعد از سال ۹۰۰ هجری به دنیا آمده و در حدود ۹۶۲ هجری مشغول استفاده کسب علوم دینی در هندوستان شده است، او با شاهان مغول نیز قرابت دارد از این لحاظ طبعاً در مسایل سیاسی نیز مرتبط به آنان محسوب میگردد. در سال ۹۹۱ هجری در بونیر (از شهرهای ایالت سرحد پاکستان) وفات یافت و همانجا مزار وی است. [مصحح].

که گویند آنچه نکنند و کنند آنچه امر کرده نشده اند، پس هر که بر علیه ایشان به دست خود جهاد کند او مؤمن است و هر که با ایشان به زبان خود جهاد کند او مؤمن است و هر که به دل خود با ایشان جهاد کند او مؤمن است و بعد ازین مقدار دانه اسپند از ایمان نیست» (رواه مسلم).

تشریح: مقصد حدیث اینست که در اول امم خوبی بوده اند که اتباع کامل کتاب و قول نبی می کرده اند، بعداً از اولاد و احفاد ایشان مبتدعین و مغیرین آمده اند که عامل به علم خود نمی بودند و می کردند آنچه به ایشان امر نشده بود، یعنی در دین برای خواهشات نفس خود بدعات و رسوم آوردند و بدعات خود را ترویج می کردند، پس چون اینها این افعال انجام دهند، (یعنی در امت من هم می شود) پس شما مأمورید که اول به شمشیر جهاد کنید و اگر طاقت ندارید پس به زبان و اگر بر این هم قدرت ندارید، پس به دل ایشان را بد بدانید و نفرت از صحبت شان کنید و اگر اینقدر هم نکردید، دوستی و تعلق داری کردید، پس شما را مقدار اسپند هم ایمان نیست.

فصل سوم در بیان فضیلت مجری سنت و وعید شدید مجری بدعت و

معاون و محترم مبتدع

۱- از ابوهریره رضی الله عنه مرویست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هر که بندگان خدا را به جانب عملی که موجب هدایت باشد دعوت کند، برای او اجر مثل اجور کسانی که اتباع او می کنند باشد و کم نمی کند همین اجر او از اجور

اوشان چیزی، و هر که جماعتی را به طرف گمراهی بخواند برای او همانند وزر کسانی است که گمراه شده اند، همین گناه او از گناهانِ اوشان هیچ چیزی کم نمی کند. (رواه مسلم، مشکاة).

تشریح: این حدیث مبارک چه بشارتی عظیم است مر داعیان راهِ حق را و چه اثباتِ فضل است مر متقدمین را بر متأخرین؛ زیرا که هر که دعوتِ حق کرده و رفته است تا مدتی که اثرِ آن دعوت در عالم باقی است و هر قدر افراد که باشند و هر عملِ خیر که به وسیلهٔ او کرده باشند او را در قبر تا حشر روزانه ثواب می رسد. چه بسا انسان ها که ناقص مرده و روز محشر به همین وسائل کامل برخیزد، و هر چه قدر وعیدِ شدید است مر داعیانِ شر را در عالم که تا اثرِ آن شر در دنیا باقی است بر آن شقی در قبرش تا یوم حشر عذاب بیشتر می گردد، بسا است که این بدبخت مرده است در حالتی که واجب النار نبوده است و می خیزد از قبر در حالی که واجب النار گشته است از شامة آثار گذشته. مثلاً در سرزمینی فرضی یا واجبی یا سنتی یا مستحبی رائج نبود و عکس آنها گناهها رائج بود، بنده ای از بندگانِ خدا موفق شده همان آثارِ شر را محو کرده آثارِ خیر را مروج گردانید او را از طرفین ثواب جاری است به ادای طاعات او را جدا ثواب می رسد و به ترکِ معاصی جداگانه ثواب می رسد. همچنین اگر بدعتی و بدرسمی و معصیتی و فسقی و شراب نوشی و تریاک خوری در کدام جا نبود و به وسیلهٔ او رواج گرفت اگر همان عمل منجر به شرک یا کفر گردید بر او همان بلا می رسد. لذا

فرموده اند که: علماء و مشائخ را خیلی احتیاط در امور لازمست، حتی که اگر بینند که اگر این مستحب را انجام دهیم به بدعت می کشد ایشان را از آن پرهیز واجب می گردد؛ زیرا که اعمال ایشان مستدلِ خلائق اند و ایشان مقتدی اند به حکم شرع، اگرچه دعوت ندهند عمل شان خود حکم دعوت الی الشر دارد. و بلائی بزرگ تر هنوز در عالم، شر آلاتِ جدیده ایجاد کرد که بسا کدام شخصی در مجلسی یا ایستگاهی و عظمی و سخنی کرد و در آن دروغی یا قول ضعیفی یا موضوعی رفت آن وعظ ضبط می گردد و در مجالس میرود و خواجه خوشوقت است که وعظ و بیان من به جهان رفت، اما بی خبر است از آن که بر اثر آن مسایل غلطی که بیان کرده روزانه به او گناه نوشته می گردد.

خواجه پندارد که او را حاصلی است

حاصلِ خواجه به جز پندار نیست

و بزرگتر از آن اینست که فساق فسقها و رقص های خود را و شاعرانِ احمق شعرها و سرودها و چنگ و رباب و موسیقی های خود را در ته ضبط و رادیو و سینما و تلویزیونها پخش می کنند در هر آن و هر زمان لعنتِ آسمان و زمین و نفرین ملاً اعلی بر ایشان می بارد، اگرچه بمیرد و همان هر قدر که برود بر او می نویسند. مصرع:

چو میرد مبتلا میرد چو خیزد مبتلا خیزد.

و اینجا بحثی انیق ماند که آیا اگر همین شخص که مسلمان بود، ولی مرتد گشت، یا آن که کارهای شر انجام می داد سپس توبه کرد همان عملِ اول منقطع می گردد و شر جاری گناهِش از دوم عمل مسدود می گردد یا نه؟
 جواب: در اول اتفاقست که خیر جاری ازو منقطع می گردد، و در دوم دو قولست: یکی این که منقطع نمی گردد، دوم این که منقطع می گردد، جمع این دو قول نزد احقر اینست که اگر توبه کرده است و هر جا که قدرت او هست اعلان خرابی همان عمل کرده و عدم رضا اظهار کرده است مسدود می گردد و اگر نه مسدود نمی گردد.

۲- نیز از او مرویست که آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «اسلام غریب شروع شد و نیز چنان می گردد پس مبارکی باد بر غرباء». (رواه مسلم).
 تبصره: غریب اینجا دو احتمال دارد:

نخست- این که شروع اسلام به جماعتی کم که از لحاظ قدرت و مال غریب بودند گردید، و متمردان و سرمایه داران و جماعاتِ کثیره از آن دوری ورزیدند و در آخر امر هم به همان هیئت می رسد. دوم- این که غریب به معنی نادر و امر عجیب، یعنی شروع اسلام به نوعی شد که در نظر بشر امری عجیب بود که خلاف کردارِ آباء و اجداد ایشان بود، لذا تعجب می کردند که این چه مذهبی است که از همه جدا است و همه را گمراه می گوید، پس از غایتِ تعجب نزدیک نمی آمدند، و چند نفری را که تعلیم و تبلیغ دین می کردند دیوانه می پنداشتند، و قول ایشان قبول نمی کردند و

مبلغین از غایتِ بی کسی مسافروار و غریب‌وار می‌گردیدند و کسی ایشان را تحویل نمی‌گرفت، و هر کس از ایشان به این دعوت تعجب می‌کرد که ایشان چرا این قدر تکلیف می‌کشند و خود را چرا هدف اینقدر بلا کرده‌اند!

پس صاحبِ شرع فرمود که: حال آخر اسلام و دین همین طور می‌گردد، چنانچه حال امروزه است که حقیرترین و غریب‌ترین و محل تعجب‌ترین افراد در عالم جماعتِ مبلغینِ حق‌اند و جماعتِ تبلیغ‌اند، و بالخصوص همان علماء‌اند که ردِ اشراک و بدعات می‌کنند، این بشارتِ عظمی در حق شان بلاریب ثابت است. پس مبارکی و خوشی و درختِ طوبی و سایه‌ او برایشان باد، چه عجب خوش بشارتی است این قوم را. اللهم اجعلنا وذریاتنا منهم.

و تفسیر غرباء برای مبلغین و مصلحین ما افسدۀ الناس، خود در روایتِ ترمذی آمده است.

۳- روایت است از بلال بن حارث المزنی رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله محترم فرمودند: هر که سنتی از سنت‌های من را زنده کند (یعنی اظهار و اشاعت کند آن را به قول یا به فعل) - این وحدت در سنت وحدتِ جنسی است، یعنی طریق از جنس طُرقِ من، مثلاً واجب یا سنت یا غیرهما - که بعد از من مرده است، پس برای او اجری مثل اجور آن همه که عمل بر آن می‌کند وجود

دارد غیر از این که از مزد آنان ناقص کند، و حکم جاری کننده بدعت هم همینطور است.

(رواه الترمذی و رواه ابن ماجه از کثیر بن عبدالله)

۴- و روایت است از ابوهریره رضی الله عنه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «وقت فساد امت من به سنتم چنگ زند، او را ثواب صد شهید می رسد» (رواه البیهقی فی کتاب الزهد، مشکاة).

تشریح: مقصود اینست که چون آن وقت احیاء سنت و تمسک به آن زیاد مشکل است، -چنانچه حال امروزه ظاهر است- او را ثواب صد شهید مقبول، مقاتل به کفار در میدان کار زار می رسد.

چه نوید بزرگی است که جهان در قیمت آن هیچ است، اللهم اجعلنا وذریاتنا منهم آمین.

۵- روایت است از غفیف بن حارث الثمالی رضی الله عنه که رسول صاحب المعراج صلی الله علیه و آله فرمودند: «هیچ قومی بدعتی پیدا نمی کند، مگر این که، مثل آن از آن قوم سنتی برداشته می شود. پس چنگ زدن به سنت بهتر است از پیدا کردن بدعتی اگرچه صورتاً خوب باشد. (رواه احمد).

و در روایت حسان است که دوباره عود نمی کند، همان سنت در ایشان تا قیامت. (به روایت دارمی).

ف- این حدیث دلیل صریح است که سنت و بدعت با همدگر ضد اند، یکجا جمع نمی گردند، چون این می آید آن دیگر می رود. و مراد از این که

تا قیامت نمی آید، یعنی اگرچه بعد از منهدم کردن آن بدعت می آید، ولی به صورت اولی نمی آید، مثل درختی که از جای خود کنده شد و جای دیگر کاشته شد، ظاهر است که کاشته شد، ولی به صورت اولی نیست. و معنی این که بهتر است از پیدا کردن بدعت، یعنی بسی اعمال خیر اند که صحابه و تابعین و ائمه از قرآن و حدیث استنباط کرده آوردند که صورتاً بدعت است نه حقیقتاً اتباع این امر اگرچه به ظاهر امری بزرگ باشد بازهم آن سنت که به اتباع صاحب رسالت کرده شود، اگرچه صورتاً کم است بازهم ازین امر بزرگ نزد خدای ذوالجلال اقرب و محبوب تر است.

بیان حال مجری بدعت و معاون او

۱- روایت است از صدیقه رضی الله عنها که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «شش نفر اند که من ایشان را لعنت کرده ام و خدا هم ایشان را لعنت کرده است: اول- زیادی کننده در قرآن خدای عز و جل، و دوم- تکذیب کننده تقدیر، سوم- غلبه کننده بر امت من به جبر و ترسانیدن تا که ذلیل کند کسی را که خدا او را عزت داده است و عزت دهد کسی را که خدا او را خوار کرده است، و چهارم- حلال کننده محارم خدای ذوالجلال، پنجم- حلال کننده از اولاد صوری و معنوی من آنچه خدا حرام کرده است، و ششم- ترک کننده سنت من. (رواه الطبرانی فی الکبیر و ابن حبان در صحیح خود و حاکم در صحیح خود).

خلاصه: این حدیثِ مکرم به صراحت دال است که تارکِ سنت و مرتکبِ بدعت را خدا و همه انبیاء علیهم السلام لعنت کرده اند، ازین سخت تر وعید چه باشد فکر باید کرد.

۲- روایت است از عمرو بن عوف رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: بر امتِ خود از سه چیز می ترسم: از لغزشِ عالمِ این امت و از هوای نفس که تابع داری آن شود و از حاکمی ظالم.

(رواه البزار والطبرانی از طریق کثیر بن عبدالله، منذری، جلد ۱، ص ۸۶).

ف- این حدیث صراحتاً دلالت می کند که بسا عالمست که از جاده مستقیم لغزش خورده در چاه بدعت رفته هزاران را گمراه می کند و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را خائن فرمود؛ زیرا که از عالمی امین نمی ترسند.

۳- و از انس رضی الله عنه مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: هر آئینه خداوند قدوس توبه را از هر صاحبِ بدعت تا از بدعتِ خود توبه کند منع کرده است. (رواه الطبرانی - منذری).

ازین حدیث ثابت شد که بدعت چنین عملِ قبیحی است که تا ازو توبه نکند و نگذارد تمام توبه های او مقبول نمی گردد، و چون که این شخص بدعت خود را بد نمی داند، لهذا توبه نمی کند و چون که توبه نمی کند توبه او از هیچ امری هم قبول نمی شود.

و نیز این را ابن ماجه و ابن ابی عاصم در کتاب السنه از حدیث ابن عباس به این معنی روایت کرده است، و ایضاً ابن ماجه از حدیث صلی الله علیه و آله به این طور

روایت کرده است که آن حضرت ﷺ فرمودند: ، الله تعالی از صاحبِ بدعت روزه و نماز و حج و عمره و جهاد و عبادات فرض و نوافل او را قبول نمی‌کند، و چنانکه مو از خمیر بیرون می‌رود او نیز از اسلام بیرون می‌رود. سبحان الله چه قدر وعید شدید است بر علیه صاحب بدعت که همه عبادات او تا توبه نکرده است بی‌کار و بی‌ثمر اند، و همچنانکه موبی‌صدا طوری که کسی متوجه نشده از آرد بیرون می‌شود، آن بدبخت هم همچنان از دین بیرون می‌رود که خود هم نمی‌داند، چون ازین عالم مسافر می‌گردد معلوم می‌شود که چیزی در دست من نیست نعوذ بالله منها.

۴- از صدیق اکبر ﷺ مرویست که محبوب خدا ﷺ فرمود: شیطان گفت: ابن آدم را به گناهان هلاک کردم، پس مرا به استغفار هلاک کردند، یعنی من ایشان را آماده گناه کردم، پس توبه کرده استغفار کردند، هر بار بخشیده شدند، گویا مرا هم هلاک کردند، پس هر وقتی که دیدم من این را از اوشان، ایشان را هلاک کردم، به مشغول کردن به بدعات پس ایشان گمان می‌برند که ما صاحب هدایت شده‌ایم، پس استغفار را ترک کردند. (رواه ابن ابی عاصم و غیره).

ازین حدیث ثابت شد که ابلیس برای مبتدع اعمال او را چنان به او می‌نماید که او اصلاً در خود نقش بدی را معائنه نمی‌کند، ازین سبب او را توبه هم نصیب نمی‌شود، لهذا بی‌ایمان ازین جهان می‌رود. العیاذ بالله.

اللهم اهد أمة محمد ﷺ أجمعین.

۵- از عریاض بن ساریه رضی الله عنه روایت است که گفت: شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله را که فرمودند: «هر آئینه شما را بر جاده روشن که شب و روز آن فرق ندارد گذاشتم، میل نمی کند از آن مگر آن بدبخت که هلاک شونده است.»

(رواه ابن عاصم، منذری ص ۸۸، ج ۱).

۶- روایت است از ابراهیم بن میسره که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر که صاحب بدعتی را توقیر و تعظیم کند یا نصرت کرد او نیز عامل به بدعت است. ابن حجر می فرماید: مثلاً به استقبال او برخاست و او را صدر مجلس نشانند یا به غیر کدام عذری خدمت او کرد، پس به تحقیق او برای ویران کردن اسلام نصرت و کمک کرده است، یا به ویران کردن اهل اسلام یا مراد از اسلام سنت است، یعنی سنت را ویران کرد.

پس معلوم شد وقتی که حال معاون او اینست حال خود مبتدع چگونه خواهد بود!!

تنبیه: تدبر باید کرد که چون احترام مبتدع به این درجه ناروا است که گویا این شخص سعی می کند که اسلام را ویران کند، پس کسی که در پی ویران کردن اسلام باشد، چگونه مسلمان می ماند و حقیقتاً گویا این شخص در مقابل پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله قیام کرده است که او اصلاح و تعمیر دین فرموده است و این ناشی برخاسته می خواهد که آن را ویران کند. حالا برای تو روشن شد که ازین دو، یعنی متبع سنت و مبتدع کی دوست رسول الله صلی الله علیه و آله و

کی دشمنِ اوست که در پی تخریبِ همان تعمیر است که سرکارِ مدینه ﷺ به خونِ چهره و دندان آن را آب داده و پرورش کرده است؟. ما تقریباً درین موضوع ۳۵ حدیث اینجا آوردیم و اختصار به کار بردیم، ورنه درین مورد همینقدر احادیث است که کتب ضحیم می‌باید و برای صاحبِ فهمِ همین قدر کافی است، و بعد ازین ما چند روایات و اقوال دیگر از اکابر درین موضوع تحریر می‌کنیم تا بصر و بصیرتِ تو از نور زیادت‌تری استفاده کند.

تعریفِ مبتدع این است که اقرار و تصدیق و عمل بالأرکان دارد، اما متابعتِ رسولِ الله ﷺ کلاً یا جزءاً اعتقاداً یا قولاً یا عملاً ندارد. اگر اعتقاداً متابعتِ رسولِ الله نکند، حکم کفار دارد و در باقی دو، اگر قصداً می‌کند و منظورش استخفافِ سنت است هم حکم کفار دارد، و گرنه پس مؤمن معذب واجب العذاب و شدید العذاب است.

هر که مبتدع را به دست برنجانند یا به زبان تردید کند یا به تحریر مذهب و روش او را تردید و ابطال کند، خداوند تبارک و تعالی او را از فرع اکبر روز قیامت مأمون می‌دارد، در روایتی است: «من اهان أهل البدعة آمنه الله من الفرع الأكبر»، و هر که با ایشان دوستی کند و سخن نرم و چرب کند و اوشان را در شدائد یاری کند و احترام شان به جا آرد و ضیافت کند و دعوت دهد، سلطان ابراهیم بن ادهم رحمته می‌فرماید که: نور ایمان و حلاوتِ شریعت ازین شخص برگیرند و هر که اندوهناک گردد از جدائی یارِ مبتدع

گویا که سعی می‌کند در ویرانی علم و سنت. و درین روایتی ضعیف آمده است. (از تفسیر منیر).

و مرویست که حضرت داود علیه السلام ژنده پوشیده در غاری رفته مشغول به ذکر خدای ذوالجلال گردید، جبرئیل امین علیه السلام به حکم رب العزت تشریف آورده پرسید، ای داود! چرا چنین کردی، گفت که: از قهاری و جباری خدای قدوس می‌ترسم، جبریل فرمود: ای داود! خدای ذوالجلال به عزت و جلال خود سوگند یاد فرموده است که اگر تمام عمل بنی آدم به جا آری، ذره‌ای از آنها نپذیرم تا بدوستان من دوستی و دشمنان من دشمنی نکنی. و نیز مرویست که حضرت عیسی علیه السلام را نیز چنین خطاب شده بود. (از ارشاد ص ۵۴).

وای صد وای بر حال ما که امروز با دوستان خدا که علماء ربانین و اهل توحید اند دشمن هستیم، و با علماء سوء و اهل بدعت که دشمنان خدا و رسول اند دوست و یکجائیم، این دو امر دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا جزء ایمان است به روایت صحیح وارد است: «الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ شَطْرُ الْإِيمَانِ».

نقل است که مردی بی عمل بود از نافله چیزی نداشت، اما هر جا که نام انبیاء و اولیاء و علماء و صلحاء می‌شنید، می‌نوشت و از بر یاد می‌کرد، قضا را روزی کشتی شکسته در گرداب دریا افتاد، و چند دفتر که ازین اسماء داشت آب برد و مرد سالم بیرون آمد و چون به ساحل رسید، غمگین و

پریشان نشست که هیچ علمی نداشتم، مگر این که از جهت دوستی که با دوستانِ خدا داشتم، نام‌های ایشان را گرد آورده بودم و حالا این نیز از شامتِ من از دستِ من رفت همبرین غم در خواب رفت دید که، حضرت رسالت پناه ﷺ به همراه جمله انبیاء و اولیاء در چهارم آسمان نشسته اند، او هم اونجا رسید و به کناری در مجلس خزید ناگاه دید که فرشتگان به انواع آب و اغذیه و میوه‌جات تشریف آوردند و نهادند و آن صاحبِ خواب را گرفتند که تو ازین جماعت نیستی، ازینجا بیرون شو، ناگاه نظر پُرانوار خاتم الرسل ﷺ بر او افتاد، فرمود: او را هم دست بشوئید، و بگذارید که همراه این جماعت بخورد؛ زیرا که این دوست‌دارنده این جماعت است، چون از خواب بیدار شد، ولی کامل شده بود و شکرِ خدا به جا آورد، کسی چه خوش گفته است:

گردِ مستان گرد اگر می کم رسد بوئی رسد

گرچه بوئی هم نباشد رویتِ ایشان بس است

دیگری گفته:

چشم بر چشمم بنه تا چشم من روشن شود

از طفیل تو چشمم چو چشم عاشقان

و به قولِ جلال الدین محمد بلخی:

قال را بگذار مردِ حال شو

پیش مردی کاملی پامال شو

و نقل است که سلطان ابراهیم بن ادهم وقتی که امیر بلخ بود، شبی در خواب دید که دو شخص پیش او آمدند و در دستِ یکی دوات و در دست دیگری پاره کاغذ بود، سوال کرد که، شما کی هستید و چه کار دارید؟ گفتند: ما فرشتگانیم و نام‌های اولیاء الله درین دفتر جمع می‌کنیم و به آسمان می‌بریم، گفت: نام من هم می‌نویسید، گفتند: تو از ایشان نه‌ای، گفت: مسلم، ولی من اولیاء الله را دوست می‌دارم از وی درگذشتند و همدران خواب بود که باز همان فرشتگان آمدند و آن کاغذ را به او نمودند، دیدند که نام وی مقدم از همه اولیاء نوشته بود، گفتند: چون از تو بگذشتیم فرمان خدا در رسید که نام او بنویسید که وی دوستدار دوستانِ من است، و حدیث است: «مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا فَهُوَ مِنْهُمْ».

مجدد الف ثانی رحمه الله در مکتوباتِ خود می‌نویسد که: در نظر علم و کشف ما هیچ عملی بزرگ‌تر از دوستی دوستانِ خدا نیست، و هیچ عملی بدتر برای مسلمان از دوستی دشمنانِ خدا هم نیست.

حال اصحاب کهف به گوشِ شما رسیده که سگی پلید در زمرة پاکان داخل شد، چرا علتش همین صحبت و رفاقتِ دوستانِ خدا بود نه عامل به عمل ایشان. سعدی رحمته گفته است:

سگِ اصحابِ کهفِ روزی چند
پی نیکان گرفت مردم شد
پسرِ نوح با بدان بنشست!

خاندانِ نبوتش گم شد

بلکه اگر از مبتدع و بی‌ادبِ شریعتِ مقدس هر قدر کرامت و کشف دیده شود، همه را باید استدراج و مکر شمرد. به کرامات و کشف مبتدعین غرّه نشوید که کرامت و استدراج هم‌رنگ و هم‌صورت اند، فرق در میان آنها کار علماءِ کاملین است نه هر کس، به قولِ عرفی^۱. ع

که روباه مزور هم‌معنانِ شیر می‌آید

نقل است که خواجه با یزید بُسطامی را گفتند: فلان جا بزرگی عجب صاحبِ کرامات است و در سالی یک بار بیش از صومعه خود برای رفع حوائج مردم بیرون نمی‌رود و چون سر سال می‌آید بر در او هزارها مریض و ذو عاهات^۲ جمع می‌گردند، بیرون می‌آید و یک نظرِ کیمیا به ایشان می‌اندازد، همه به می‌شوند. شیخ فرمود: ما هم به زیارتش می‌رویم چون شیخ قریبِ صومعه رسید، دید که همان بزرگ بیرون آمد و رو به جانبِ قبله کرده آبِ دهن انداخت، شیخ ازونجا که رسیده بود، برگشت و فرمود: آبِ دهن انداختن به جانبِ قبله مکروه است و این شخص پاس ادب شرع و قبله ندارد، این کرامات او استدراج اند.

۱- محمد بن خواجه زین الدین ملقب به جمال الدین و متخلص به عرفی از مشاهیر و شعرای شیراز است. چند بار به هندوستان رفته و در دربار اکبر شاه هندی تقرب یافته‌است.

عرفی در سنه ۹۹۹ در سن سی و شش سالگی به لاهور درگذشت. [مصحح].

۲- عاهات = جمع عاهه به معنای عیب، مریضی و نقص. [مصحح].

سبحان الله! بزرگانِ دین چه قدر پاس ادبِ شرع و سنت داشتند، به یک عملِ کوچک همه کراماتِ او را استدراج گفتند، ما نادانان اگر یک کرامتِ جزوی غیر شرعی از کدام پیر غیر متشرع ا معاینه و مشاهده کنیم، و اگر چه هزاران خلاف شرع ببینیم باز هم معتقدِ او هستیم که این پیر کامل و عالم معتبر است. تدبر باید کرد.

(تذکرة الأولیاء)

مروست که حضرت صدیق اکبر و عتیق الأعظم رضی الله عنهما در حالتِ نزع بود، یکی از اصحاب نزدش حاضر شد، دید که آب دهن را در دهن مبارک می گرداند، ولی نمی اندازد آن شخص گفت: چرا آب دهن را نمی اندازی، فرمود:

نمی توانم به طرف چپ آب دهن اندازم و به دستِ راست خفته ام. و از آن هنگام که من ایمان آورده ام به جانبِ راست آب دهن نینداخته ام، پس همان شخص آب از دهنِ او گرفت.

سبحان الله در حالتِ نزع که سخت ترین حالت است چه قدر ادبِ شرع مقدس را در نظر داشتند، این بودند مقتدایانِ اسلام.

در وصیت نامه امام ابوحنیفه رحمه الله آمده است که، در هر ولایتی که آثارِ بدعت و اهل بدعت ظاهر گردد، مردمان آن ولایت را خداوند ذوالجلال حواله بادشاه ظالم می کند و بر اوشان و اولادشان مسلط می گرداند، درین دور مشاهده باید کرد.

خواجه درویزه^۱ رحمته سماعاً از شیخ خود سید علی ترمذی رحمته نقل می‌کند که سید صاحب گفت: روزی خواجه نجم الدین کبری قدس سرّه بغیر آمد وجد دست مبارکِ خود مثل واجدین بالا کرد آن سال در بخارا چندان بلاهای گوناگون پیدا شد که خلق از مضرت ایشان اکثر هلاک شدند و اکابر شهر، پیش شیخ رفت تا دعای دفع بلاها کند وقت شب شیخ تجدید وضو کرده دو رکعت خوانده مشغول دعا شد، هاتقی بر سرش ندا کرد که این بلا از شومی ت افتاده است؛ زیرا که به غیر وجد دست را بتصنع بلند کرده اید و این بدعت است، گفت: خداوندا بدعت من کرده‌ام، گناه خلق چیست، بلا هرچه باشد به من تعلق ده، و دیگران را آزاد گردان، فرشتگانش از بام انداختند و پایش شکست، و تمام بلا از همه بخارا مرتفع گردید، علی الصباح مردمان به عیادت او آمدند و عرض کردند که شیخ اینچه حال است ما در دفع بلا به تو توسل کرده بودیم، و بلا بر سر تو رسید و ما همه نجات یافتیم، فرمودند: آری، این بلا را بی ادبی و بدعت من جالب بود و به من تمام شد و شما نجات یافتید. (ارشاد ص ۵۷).

صحیح است که مقربان را به بی ادبی زودتر تنبیه می‌کنند تا زودتر رجوع کنند. و در حدیث است که از بدعت و جرم علماء تمام شهر ویران می‌گردد تا وقتی که گناه عوام است، عذاب عام نمی‌گردد و در گناه علماء و

۱- آخوند درویزه ننگرهای از شاگردان سید علی ترمذی (پیربابا)، در ننگرهار افغانستان تولد شده و در پشاور وفات یافت. [مصحح].

اولیاء عذاب عام نازل می‌گردد، همچنانکه نفع‌شان عام است. مولوی رحمته می‌فرماید:

هرچه آید بر تو از ظلمات و غم
هم ز بی‌باکی و گستاخی است هم
بی‌ادب تنه‌انه خود را داشت بد
بلکه آتش در همه آفاق زد

پس عزیزانِ من فکر کنید که یک بدعتِ یک فرد عالم برای تمام کشور چه بلاها جلب و ایجاد کرد، ما امروز تصور کنیم که در جنبهٔ خواص چه قدر بدعات و رسوم جاریست، بلکه در بعض جا مروج بدعات و رسوم خواص گردیده‌اند، پس ما از چه بلا نالش کنیم و چه خیر را امید کنیم. شعر:

من از بیگانگان هرگز نالم
که با من هرچه کرد آن آشنا کرد

و ابونعیم در حلیهٔ خود از انس رضی الله عنه مرفوعاً روایت کرده است که، اهل بدعت بدترین انسانان و جمیع حیوانات‌اند. (صواعق محرقه). یعنی انسان انسان است، لیکن از حیواناتِ وحشی که مثل خوک و خر و گرگ است هم نزد خدا بدتر اند.

علامه خطیب بغدادی و دیلمی از انس رضی الله عنه آورده‌اند که وقتی که صاحبِ بدعت بمیرد، پس هر آئینه در اسلام به موتِ او کشادگی پیدا می‌شود. (صواعق محرقه ص ۳ و ۴).

یعنی از سبب بدعتِ او در اسلام تنگی آمده بود به موتِ او در اسلام وسعت پیدا شد.

و نیز خطیب در جامعِ خود و ابن عساکر از معاذ رضی الله عنه آورده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی که در اسلام فتنه‌ها ظاهر گردند یا بدعات رواج گیرند و اصحابِ من دشنام داده شوند، پس باید که عالم، علمِ خود ظاهر کند و اگر عالمِ علمِ خود ظاهر نکرد و فتن و بدعات را تردید نکرد و از اصحابِ من دفاع نکرد، پس بر سرِ آن عالم لعنتِ خدا و تمام فرشتگان و تمام مردمان باد و خداوند قدوس از آن عالم فرائض و نوافل او را قبول نمی‌کند.

(صواعق، ص ۴).

باید که علماء ازین وعیدِ شدید بترسند و تا توانند سعی کنند به هر نوع که بتوانند به زبان یا قلم بر امورِ شنیع تردید کنند و کتمان و خموشی اختیار نکنند که دیگر وعیدِ شدید هم آمده است که کتمان‌کننده روز قیامت لگام می‌شود به لگامِ جهنم.

اشکال: اینجا اشکالی رو می‌دهد که قطع نظر از مبتدعین بسا است که اهل سنت و توحید هم بدعات ارتکاب می‌کنند و کم و بیش با وجود این که اعتقاداً هم از بدعت بیزار اند و علماً هم می‌دانند که این عمل بدعت است، پس آیا گناه‌شان مثل گناهِ مبتدعین است یا نه؟ و دوم علت این بی‌اعتنائی و مهم‌ندانستن بدعت عملی نزد این حضرات چیست؟

جواب این اشکال تفصیلاً این است که گناه بدعتِ اعتقادی بلا ریب بیشتر است، و گناه بدعتِ عملی شان مثل گناه مبتدعین است، اما ایشان را به این ارتکاب بدعتی و اهل بدعت معرفی نمی توانیم کرد؛ چرا که اهل بدعت آنست که این کار را دین و روش خود گرفته است، ولی می توانیم گفت که: فلان این بدعت کرد و گناه این بدعت مثل گناه اهل بدعت است.

جواب شق دوم این است که عارفِ کبیر امام الهند شاه ولی الله الدهلوی - قدس أسرارہ وبرد مضجعه- در حجة الله البالغه ج ۱ فرموده است که: حجاب هائی که مانع ظهورِ فطرت اصلی اند، سه اند: حجابِ طبع و حجابِ سوء المعرفة و حجابِ الرسم که آن را دنیا هم گویند. همین حجابِ الرسم بسا است که خواص را هم محیط می گردد به سبب کثرت اختلاط با رسوم عوام یا به سبب متأثر شدن از ماحول یا به سبب حب دنیا یا حب ریاست و جاه، پس وقتی که این رسم محیط قلب و دماغ او گردد در قلب او این اثر پیدا می کند که اهمیتِ همان بدعت در دل او نمی ماند و در دماغ او این اثر پیدا می کند که حقیقتاً فهم خرابی و بدی همان بدعت به او مخفی و مستور می ماند، شیطان علیه اللعنة را اینوقت موقع می رسد، در روع او میدمد می کند که مغفرت و رحمتِ خداوندی بسیار است به این یک گناه و عمل تو چه می رسد.

خلاصه: این بلای رسم، بلائی است بس عظیم که علماء یهود و نصارا را همین بلا از تسلیم نبوت آنحضرت ﷺ و دین او مانع آمد. اللهم احفظنا منه.

به قول رومی رحمته:

ای شهان کشتیم ما خصم برون
ماند ازو خصمی بتر در اندرون
کشتن این کار عقل و هوش نیست
شیر باطن سخره خرگوش نیست

تا توفیق الهی شامل حال کسی نباشد، فقط به قوه علم خود نجات ازین گرداب مشکل است. اللهم اخرجنا منه آمین.

انتباهِ عظیم

بالا چون که اسم رسم برده شد، لهذا ضرورت آمد که قبل از وقت ترا به امری مهم متوجه سازیم و در ذهن خود محفوظ باید داشت تا در آینده سرگردان نباشی. آن امر فرق در میان بدعت و رسم است.

تعریف بدعت اینست که هر کاری که به طرف اصول و ادله شرعی مستند نباشد، شخص آن را کار دین فهمیده و انجام دهد و مزید می آید: اگر کاری خلاف شریعت باشد آن حتما گناه و معصیت است، اما به آن بدعت گفته نمی شود، بدعت آن است که آن را کار دین و کار ثواب دانسته می کند. و رسم آن است که اصلی در شریعت ندارد و خلاف شرع است، اما آن را عبادت دانسته نمی کند و موجب ثواب نمی داند، حالا فرق هر دو ظاهر شد، مثلاً خرافات عروسی عموماً رسوم قبیحه اند به خلاف خرافات ماتم و مرده که اکثر آنها بدعت اند؛ زیرا که آنها را عبادت دانسته به نیت ثواب

می‌کنند، و فرقی بزرگتر در میان این دو این است که: بدعت خیلی چیز بزرگ و گناه کمرشکن است که در آن امید توبه نیست؛ زیرا که فاعل آن را ثواب دانسته می‌کند، ظاهر است که تا امری در ذهن کسی ثواب است، هر قدر که پندش دهی توبه نمی‌کند، بلکه از خدا ازدیاد آن می‌خواهد، به خلاف رسم که چون او را متوجه می‌کنی که این رسوم بد است، می‌فهمد و امید توبه و رجوع هست، و هر گناه که او را ندانسته کنی از او بزرگترین بدبختی نیست، ازین سبب شیطان که در گمراهی و گناه‌ها خیلی دوراندیش است، برای بدعت‌های معمولی چنان خوش می‌گردد که به ده زنا چنان خوش نمی‌شود. از همین است که از زنا هم امید توبه هست، و از ادنی بدعت امید توبه نیست. (فیض الباری شرح صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۴ از محقق عثمانی رحمته).

و در حدیث صحیح وارد است که مبتدع از شفاعت آنحضرت ﷺ محروم است، چنانچه در حدیث است که روز قیامت آنحضرت ﷺ می‌بیند که عده‌ای از متعلقینِ شان را فرشته‌ها به جهنم می‌برند، صدا می‌کند که اینها جماعت من اند به جهنم نبرید، فرشته می‌گویند: مسلّم از جماعت تو اند، اما تو نمی‌دانی که بعد تو چه تغییر در دین تو کرده و اختراع آورده اند، اینوقت می‌فرماید: پس دوری و نفرین است برایشان، آن‌ها را هر جا که می‌خواهید ببرید. اللهم لا تجعلنا منهم.

ابوطاهر سلفی از ابوهریره رضی الله عنه تخریج کرده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر خواهی که بر پُلِ صراط به اندازه چشم زدنی ایستاده نشوی، پس در دینِ خدا به عقل خود اختراع نکن. معلوم شد که از همه در پُلِ صراطِ مشقتِ مبتدع بیشتر می گردد. (اعتصام مقدمه ص ۳۲).

مبتدع از آب کوثر محروم است؛ زیرا که حوضِ کوثر صورت معنوی سنتِ مکرمه است و او مخالفِ سنت بوده است. و در حدیثی آمده است که از سنتِ من چیزی که مبتدعین محو کرده اند هر که زنده کند، من و او در جنتِ مثلِ این دو انگشت نزدیک می‌باشیم، و دو انگشت وسطی و سبابه را متصل فرمود. (مقدمه اعتصام شاطبی ص ۳۳).

كتاب البدعات

فصل اول در تعریف بدعت و معنی و مأخذ آن

بدعت از بدع گرفته شده است، به معنی اختراع علی غیر مثال سابق، بدیع و بدع در قرآن پاک آمده است.

در علم اصول ثابت شده است که احکامی که به افعال عباد و اقوالشان تعلق دارند بر سه نوع اند: اول- آن است که مقتضی امر است چون وجوب و ندب. دوم- مقتضی نهی که تحریم است یا کراهیت. سوم- تخییر که مقتضی آن اباحت است.

پس افعال و اقوال عباد ازین سه متجاوز نیستند، آنچه مطلوب فعل، و آنچه مطلوب ترک، و آنچه مأذون در فعل و ترک اوست.

و آنچه ترک آن مطلوب است علتش این است که با آن دو قسم دیگر مخالف است، لیکن این هم بر دو قسم است: اول- آنچه از آن نهی شده و ترک آن بالذات خواسته شده است، و اگر آن شیئی حرام است فعل آن معصیت و فاعل آن عاصی گفته می شود و اگر نه به این نام مسمی نمی شود.

دوم- این که به سبب مخالفت آن به ظاهر تشریح از سبب تعیین حدود و تعیین کیفیات و التزام هیئات معینه یا ازمنه معینه به همراه دوام طلب ترک آن می شود، و این قسم دوم ابتداع و بدعت است و فاعل آن را مبتدع می گویند.

تعریف اصطلاحی بدعت

چون که در بدعت اختلاف است عده‌ای بدعت را در عادات داخل ندانسته اند، لذا ایشان بدعت را تعریفی دیگر کرده اند، و عده‌ای دیگر بدعت را در عادات هم دخیل شمرده اند، پس ایشان تعریفی دیگر کرده اند، اما آنچه تحقیقِ احقر است و نزد اکابر محقق است نوشته می‌شود:

تعریفِ بدعت نزد جماعتی از علماء این است: طریقی مخترع در دین که به امورِ شرعی مشابه است که به رفتن در آن مبالغه در تعبد خداوندی قصد می‌شود، این جماعت عادات را در معنی بدعت داخل نمی‌کنند، بدعات را مخصوص در مداخلت عبادات می‌دانند. اما نزد کسانی که عادات هم داخلِ بدعت می‌گردند، پس تعریفش این است: طریقی مُحدث در دین که مشابه به شریعت است قصد کرده می‌شود به سلوک آن آنچه قصد کرده می‌شود به طریق شرعی.

بیان قیود و ما به الاحتراز تعریف

طریق و سبیل و سنن یک معنی دارد، از قیدِ دین آنچه احداث از اسباب و آلات دنیوی باشد خارج شد، و از قیدِ مخترع آنچه اصلی در شریعت به استنباط و غیره داشته باشد خارج شد، مثل مسائلِ مستنبطه مجتهدین و غیرهم رحمهم الله تعالی.

پس معلوم شد که اطلاقِ بدعتِ حسنه بر علم نحو و غیره صحیح نیست؛ زیرا که اینها همه اصل از شرع مقدس و اجتهاد صحابه رضی الله عنهم دارند، زیرا که

اینها اگرچه اولاً نبودند، اما اصول‌شان در شرع مقدس موجود است، چرا که امر به اعرابِ قرآن از سلف منقول است و علی هذا القیاس. و از قیدِ «مشابه به شرعی است» معلوم شد که خود بدعت از شریعت نیست، اما صورتاً مشابهت دارد، ولی حقیقتاً ضدِ شریعت است به علتِ همین تعیین حدود و غیره.

اقسامِ بدعت

بدعات دو قسم اند: بدعاتِ ترکی و بدعاتِ فعلی.

بدعتِ ترکی آن است که ترک می‌کند، فعلی را که ترکش در شرع مقدس معتبر نیست و ترکش از قبیل احتیاط ضرر امراض و غیره هم نیست، بلکه ترکش غیر ازین دو صورت است و آن نیز از دو حال خالی نیست: دیانتاً و تدبیراً ترک می‌کند یا علی سبیل الاتفاق، پس اگر ترک تدبیراً باشد بدعتِ ترکی است و تارکش را مبتدع فی الدین می‌گویند، و این آیت کریمه در این باره نازل است: ﴿يَتَأْتِيَ الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾.
[مائده: ۸۷]^(۱).

۱- ترجمه: «ای مؤمنان، لذاذ چیزهایی را که خداوند برای شما حلال نموده است حرام مشمارید.»

در حدیث است که بعض صحابه رضی الله عنهم قصد کردند که خوابِ شب و اکل روز و ازدواج را به طریق تدین بر خود حرام کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله در همین موضوع فرمودند: «من رغب عن سنتي فليس مني».

پس ثابت شد که هر که نفسِ خود را از تناول ما أحل الله بغیر عذرِ شرعی منع کند، پس او خارج از سنت و مبتدع است، مثلاً در ملک‌های ما کلاغ را تدیناً نمی‌خورند و بعضی تدیناً به آبِ چاه وضو نمی‌کنند، که شاید درو نجاست باشد، یا تدیناً دستار بر سر نمی‌بندد، که شاید غرور پیدا شود، این همه در بدعات ترکی داخل اند.

اینجا سوالی پیدا می‌گردد که آیا اگر شخصی مطلوباتِ شرعی را ندباً یا وجوباً ترک کند مبتدع گفته می‌شود و یا نه؟.

جواب این است که اگر به سبب کسالت و سستی ترک می‌کند - نه از طریق تدین - مبتدع گفته نمی‌شود، اگرچه در ترک واجب عاصیست نه در ترک ندب، اما اگر ترک او به طریق تدین باشد بلا ریب بدعت است، اگرچه ندب باشد یا مباح. مثلاً شخصی پیاز و سیر نمی‌خورد به این عقیده که اینها حرام اند بدعت است.

و بدعتِ فعلی سه قسم است: اعتقادی و قولی و عملی، پس بدعت جمعاً چهار قسم شد: اعتقادی، قولی، عملی و ترکی.

و بدعت نزد محققین سوای سیئه نیست، همه اقسام آن سیئه است، هرچه از حسنه گفته اند در اصولِ شرعی داخل اند، مگر آن که لغتاً بدعت گفته نمی‌شود.

فصل دوم در ذم بدعات و اهل آن

خرابی بدعت به دو طریق ثابت است: عقلاً و نقلاً.

اما عقلاً به پنج وجه: نخست - این که به طریق تجربه و اخبار ساریه در دنیا از اول امر تا امروز ثابت است که عقول و آراء، در جلب مصالح عالم و دفع مضار آن غیر مستقل اند؛ زیرا که مصالح عالم یا دینی اند یا دنیوی، لیکن در امور دنیوی عقل در ادراک جمیع مصالح و مضار عاجز است، حتی که آدم عليه السلام بعد نزول در عالم به جز از تعلیم مصالح و مضار دنیوی خود نمی دانست. اما مصالح اخروی پس از ادراک آراء و عقول به غیر واسطه وحی مقدس دورتر اند. پس ثابت شد که ابتداع ضد است به این اصول؛ زیرا که سوای ادعای عقل بی مایه در آن مستند شرعی دیگر نیست.

دوم - این که شریعت مقدس جامع و مانع و کامل آمده است احتمال زیادت و نقصان ندارد؛ زیرا که ارشاد خالق سبحانه و تعالی است: ﴿الْيَوْمَ

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾. [مائده: ۳]. «امروز دینتان را برای شما کامل کردم»

و در حدیث است: «تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْبَيْضَاءِ لَيْلَهَا كَنَهَارِهَا» «شما را بر راه مستقیم رها کرده ام که شب آن همانند روز آن است (هیچ شک و شبهه و اعوجاجی در آن وجود ندارد)» و مسلم است که حضور ﷺ تا دین کامل و مکمل نشد و جمیع مایحتاج از امر دین و دنیا بر او نازل نگشت و گنجایش چیزی دیگر نماند از دنیا رحلت نکرد، پس گویا که مبتدع شقی به زبان حال یا مقال گویا است که شریعت مکمل نشده است و احتیاج مزید دارد و این

اعتقاد انکار ختم نبوت است، چرا که اگر احتیاج دین مانده است حتما ضرورت صاحب وحیی دیگر هم باقی است که تکمیل کند و صاحب وحی نبی باشد.

ابن ماجشون^۱ می گوید: از امام مالک شنیدم فرمود: هر که بدعتی به وجود آورد، پس هر آئینه او گمان می کند که محمد ﷺ در رسالت خیانت کرده است، العیاذ بالله. زیرا که خدای قدوس می فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ «امروز دینتان را برای شما کامل کردم» پس هر چه آن روز دین نبود امروز دین نخواهد شد.

سوم- این که مبتدع معاند با شریعت بوده و خود مدعی رسالت است، حالا چرا شارع برای عبادات و اوقات و انداز و ازمان آنها را تعیین کرده و تجاوز را تهدید و وعید فرموده است؛ زیرا که خدا می داند و ما نمی دانیم، و رسول را رحمة للعالمین فرستاده است، مبتدع این همه را رد می کند، و می گوید که: اینجا طرق دیگر و خوبی دیگر موجود است که شارع خبر نداده است، اگر شارع می داند ما هم می دانیم، بلکه این که ما می دانیم شارع هم باخبر نبود (العیاذ بالله)، به قول بلوچان: «تیر اود میچار که لگی همودی

۱- عبدالعزیز بن عبدالله بن ابی سلمه معروف به ابن ماجشون؛ فقیه مدنی و از بزرگترین شاگردان امام مالک. در سال: ۲۱۳ هجری وفات یافت. نگا: سیر أعلام النبلاء: ۳۰۹/۷. [مصحح].

بچار که پَرّی^۱ «این کلمه مبتدع و عملِ او نبوت را ختم و دعوی رسالت به او ثابت می کند.

چهارم- این که مبتدع گویا نفس خود را مضاهی شارع می کند، بلکه ایجاد چیزهای کرد که شارع خبر نداشت (العیاذ بالله).

پنجم- ظاهر است که چون بدعت را مستندی شرعی نیست، محض اتباع هوا گردید و بس و در حکم «مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ» داخل شد، خداوند فرموده است: ﴿وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [ص: ۲۶]. «از خواهش [نفس] پیروی مکن که [آن] تو را از راه خدا گمراه می کند» و نیز ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ﴾ [قصص: ۵۰]. «کیست گمراه تر از کسی که از خواسته [نفسانی] اش بدون رهنمایی از [سوی] خداوند پیروی کند» درین آیات تدبر باید کرد.

لیکن نقلاً درین مورد روایات قرآن و حدیث و روایاتِ سلف به حدِ تواتر است و ما بعضی در کتاب السنّة ذکر کردیم.

امام مالک رحمته می فرماید: ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ [آل عمران: ۱۰۶]. یعنی روی اهل توحید و سنت سفید می گردد روی اهل هوا و بدعت و سیاه می گردد، و ابن عباس رضی الله عنهما هم همین معنی کرده است.

قتاده می‌فرماید: ﴿كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا﴾ [آل عمران: ۱۰۵]. یعنی اهل البدع، و از مجاهد رحمته مرویست: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾ [انعام: ۱۵۳]. یعنی البدع و الشهوات عام است مر جمیع طرق بدع و شهوات به بدعتی غیر دیگر خاص نیست، و از مجاهد و عبدالله بن سهل تستری مرویست که: ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَايِزٌ﴾ [نحل: ۹]. «[بیان] راه راست با خداوند است و [برخی] از آنها (راه‌ها) کز است». قصد السبیل طریق سنت است و جائز طریق اهل اهواء و بدعت است، و از صدیقه رحمها تفسیر ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا﴾ [انعام: ۱۵۹]. «آنان که دین خود را بخش بخش کردند و گروه گروه شدند» مرفوعاً موجود است که مراد اهل اهواء و اهل بدع اند. محمد بن سیرین رحمته فرموده است که: شتاب‌کننده‌ترین شخص به جانب ارتداد اهل بدعت اند، یعنی به طمع مختصر دنیوی اسلام را سلام داده داخل کفر می‌روند که پروانگان دنیا اند. علامه ابی الجوزی فرموده است: مرا قسم به خدائی که روح من در دست اوست اگر خانه من از بوزنه و خوک پر گردد دوست‌تر دارم ازین که یک نفر مبتدع همسایه من باشد. و احادیث و اقوال صحابه را به کثرت ذکر کردیم احتیاج اعاده نمانده است.

از حسن بصری و ایوب سختیانی مرویست که صاحب بدعت هر قدر که در عبادت فرض و نفل بیشتر سعی کند از خدای بزرگوار دورتر می‌گردد. از سفیان مرویست که مردی فقیه فرموده است که اگر من همه مردمان را

هدایت کنم و سبب گمراهی یک نفر باشم می ترسم. یعنی گمراه کردنِ یک نفر عبادت و ثواب هدایت تمام عالم را بر باد می کند، و این کار را مبتدعین انجام می دهند.

و از اکابر طریقت و اعیانِ ولایت ذم بدعت به کثرت آمده است، مثل ابو القاسم قشیری و فضیل بن عیاض و ذوالنونِ مصری و بشرحافی و یحیی بن معاذ رازی و ابوبکر دقاق و جنید بغدادی و ابوعلی الجوزجانی و ابوبکر الترمذی و ابوالحسن الوراق و ابومحمد الثقفی و ابراهیم بن شیبانِ قِرمِسنی و ابوبکر بن سعدان و ابو عمر و الزجاجی و اسماعیل بن محمد السلمی و ابو عثمان المغربي و ابویزید البسطامی و عبدالله التستری و ابوسلیمان الدارانی و احمد بن ابی الحواری و ابو حفص الحداد و حمدون القصار و ابو عثمان الحیری و محمد بن فضل البلخی و ابوسعید الخزاز و ابوالعباس بن عطاء و ابراهیم الخواص و بنان الحمال و ابو حمزة البغدادی و ابواسحاق الرقاشی و ممشاد الدینوری و ابوعلی الرودباری و ابو محمد المنازل و ابو یعقوب النهر جوری و ابو عمر النجید و بندار بن حسین و ابوبکر الطمستانی و ابوالقاسم النصرآبادی رحمهم الله و برّد مضاجعهم. همه بدعت و اهل بدعت را مذمت های گوناگون کرده اند. روایات همه در اعتصام شاطبی جلد ۱ موجود است.

سوال: آیا ذمّ بدع و محدثات که در قرآن و احادیث آمده است برای هر بدعتی است؛ ترکی باشد یا فعلی؛ یا قولی یا عملی! عام باشد یا خاص! یا فقط مخصوص یک قسم است؟؟

جواب: نزد محققین عام است، به چند وجه:

نخست- این که تمام آیات و احادیث که درین مورد آمده اند عام و مطلق اند با وجود این کثرت در آنها هیچ جا استثنائی نیامده است.
دوم- این که در اصول است که هر قاعده کلی یا دلیل شرعی کلی وقتی که در مواضع کثیر تکرار گردد و به آن تقیید و تخصیص مقترن نشود به همراه، پس این کثرت تکرار دلیل بقای آن بر مقتضای عمومی خود می باشد.

سوم- اجماع صحابه و تابعین و سلف در ذم بدعات مبنی بر عموم آن بوده و هیچ تخصیص به نوعی از آن نشده است.

انتباه: وقتی که ثابت گردید که مبتدع گنهگار و مجرم است، پس باید دانست که رتبه گناه همه برابر نیست، بلکه آن به مراتب مختلف است؛ زیرا که گاهی مبتدع مسر است و گاهی معلن، و بعضی بدعت حقیقی است و بعضی اضافی، و بعضی واضح است و بعضی مشکل، و بعضی کفر است و بعضی نه، و بعضی مضر است و بعضی نه، و برخی از مبتدعین بدعت خویش را تبلیغ می کنند و برخی تبلیغ نمی کنند. خلاصه گناه همه برابر نیست.

تذکره: باید دانست که انواع تبلیغ بسیار اند، بعضی وعاظ انذار و تبشیر بیان می کنند و بعضی قصص و حکایات و بعضی مسئله و مسائل و بعضی غزوات و جهاد سلف و وقائع ماضیه و بعضی اخلاقیات و بعضی حکم و فلسفه و بعضی حقائق و رموز و بعضی عقائد تردید اشراک و بدع و اثبات توحید، چون به غور دیده شود، این نوع اخیر به تبعیت انبیاء علیهم السلام است و وارث حقیقی همین شخص است، ازین سبب بعضی اکابر فرموده اند که: چند دقیقه بیان توحید و سنت و تردیدِ شرک و بدعت افضل و اولی و اعلی است از وعظ و تبلیغ های سالها که در شعب دیگر باشد، عقلاً این هم مسلم است.

سوال: برای تردید بدعت و مبتدع چه تدابیری باید اتخاذ کرد و چه قیامی صورت پذیرد؟.

جواب: اکابر فرموده اند که: حسب طاققت خود طبق زمان و مکان و اعوان به یکی ازین پانزده صورت در مقابل شان قیام لازم است، ورنه روز محشر نزد خدای بزرگ محکوم و معجرم خواهی شد.

نخست: به ارشاد و تعلیم و اقامت الحجّة، شاید که برگردند، مسلمان شده حجت های واضح را بپذیرند.

دوم: خود مهاجرت کند و اگر نمی توانست سلام و کلام با آنان را ترک کند.

سوم: اگر قدرت دارد مبتدع را از وطن خودش تبعید کند.

چهارم: مبتدع را زندان کند تا از بدعت خویش توبه نماید.

پنجم: یا ذکر حالاتشان کند و مردمان را از ایشان بترساند.

ششم: اگر در مقابلهٔ مسلمانان قیام کنند، در صورت توانمندی بر علیه آنان جهاد کند.

هفتم: بعد از توبه دادن اگر توبه نکرده تَمَرّد کردند و بدعت را ثابت نموده و از سنت انکار کردند، اگر قدرت داشت آنان را بکشد.

هشتم: مذهبشان را توضیح دهد و اعمال فاسدهشان را بیان کند.

نهم: اگر به درجهٔ کفر رسیده است حکم تکفیر او دهد تا هر کس او را بشناسد.

دهم: چون به درجهٔ کفر برسند نه وارث مسلمان می‌توانند شد و نه مسلمان وارث ایشان می‌شود.

یازدهم: با ایشان مناکحت نکند.

دوازدهم: مجروح ثابت کردن ایشان و عدم قبول شهادت ایشان در بیع و شراء و غیرهما.

سیزدهم: ترک عیادت مریض ایشان.

چهاردهم: ترک حضور جنازات ایشان و غم و شادی‌شان.

پانزدهم: زدن ایشان اگر به غیر زدن قبول نمی‌کنند.

فصل سوم در بیان اختلافِ علماء در تقسیم بدعات

اندکی از علماء مثل شیخ عز الدین بن عبدالسلام و شاگرد او قرافی و غیره به تقسیم بدعت رفته اند که آن بر پنج قسم است: واجب و مندوب و مباح و مکروه و محرم. گویا بدعت اجمالاً نزد این قوم دو قسم است: حسنة و سیئة. خلاصه دلائل این قوم در کتبشان مبسوط است، قرافی بسطی شافی نوشته است.

اما عده کثیر و سواد اعظم محققین بدعت اصطلاحی را همه سیئه گفته‌اند. آری، نفس بدعت را لغوی و اصطلاحی گفته‌اند.

مختصر جواب آن جماعت اولی را متوجه باید شد.

اول- این که، هرچه ایشان از قبیل واجبات و مندوبات و مباحات که از بدعات شمرده اند، صحیح نیست، بلکه اینها تحت قواعد شرع داخل اند، و بدعت اصطلاحی آنست که اصلی در شریعت نداشته باشد، پس این اجتماع متنافین است. آری، در اطلاق لغت آنها را بدعت می‌توانی گفت، یعنی اشیاء نوآورده و مسائل مستنبطه نو از قرآن و حدیث که در اصل منطوق ظاهر نبوده اند، مثل قول عمر فاروق رضی الله عنه در موضوع جماعت تراویح: «نعم البدعة هذه». با وجودی که سنت خلیفه راشد و اصحاب است، اما چون که کاری نو بود که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله به این طرز نبود آن را بدعت فرمودند، یعنی سنت نو آورده.

دوم- این که تقسیم بدعت خود مخترع و مبتدع است که اصلی شرعی ندارد، بلکه این در نفس خود متدافع است، چرا که از تعریف بدعت معلوم شد بدعت عملی است که اصل شرعی نداشته باشد و ظاهر است که واجب و مندوب و حرام و مکروه به جز از اصول شرعی نمی تواند و این نقص است بر تعریف با وجودی که تعریف مسلم است، مثل این که «فررت من المطر و وقعت تحت المیزاب». «از باران فرار کردی و زیر ناودان قرار گرفتی».

پس اتفاق اصحاب را در ذم بدع صحیح و مسلم بوده و اما تقسیم بدعت غیر صحیح است، تفصیل جوابات شان در اعتصام شاطبی ج ۱ از ص ۱۹۵ به بعد مذکور است، گفته اند که: «البدعة شرك الشرك» و گفته اند که «إن الخلائق شرّها البدع» اما نزد اکابر دیوبند مثل حکیم الأمة^۱ و غیره، صورت جمع اختیار کرده اند و این نزاع را نزاع لفظی قرار داده اند، یعنی بدعت حقیقی سوای سیئه نیست، اما بدعت صوری دو قسم می گردد، و پس کسانی که بدعت را همه سیئه گفته اند، سبب اینست که هرچه برنگ بدعات حسنه است آن را در قاعده داخل کرده اند و ایشان که دو قسم گفته اند بناء بر صورت نظر کرده اند.

ولا مشاحة في الاصطلاحات (امدادیه ج ۵، ص ۲۸۶).

و همین است محقق نزد احقر.

۱- منظور از حکیم الأمة علامه اشرف علی تھانوی متولد: ۱۲۸۰ و متوفی: ۱۳۶۴ هـ می باشد. [مصحح].

فصل چهارم در بیان بدع حقیقی و اضافی و فرق آنها

باید دانست که نزد کسانی که بدعت سیئه است و بس، پس همین سیئه نزد شان دو قسم است: حقیقی و اضافی. بدعت حقیقی آنست که دلیل شرعی از کتاب و سنت و اجماع و استدلالی از ائمه بر صحت آن دلالت نکند. بدعت اضافی آنست که ذی جهتین است از یک جهت دلیل دارد، پس ازین جهت بدعت نیست و جهت دوم آن به دلیلی متعلق نیست، مثل بدعت حقیقی است، پس چون که این قسم دو شائبه دارد برای آن هم همین تسمیه یعنی بدعت اضافی مناسب است، ترجیحاً بجانب الحرمة - والنتیجة يتبع الأخس والأرذل^۱.

فرق صوری این دو از بیان بالا واضح گشت، اما فرق معنوی شان این است که در بدعت حقیقی، نه اصلاً دلیل شرعی هست و نه کیفیتاً و حالاً و تفصیلاً، ولی در اضافی دلیل از جهت اصل هست، اما از جهت کیفیات و احوال و تفصیل - با وجودی که محتاج به دلیل است - دلیلی وجود ندارد، و نیز وقوع اغلبی این نوع، در عباداتست نه در عادات محضه که محتاج دلیل نیستند.

۱- این قاعده بیشتر در کتب منطبق مورد استدلال واقع می شود، و معنایش اینست که: نتیجه، تابع کم ارزش ترین و پائین ترین جانب می باشد. به مثالی که مؤلف داده مراجعه شود. [مصحح].

و درین کتاب چند مثال اضافی برای تفهیم داده می‌شود و باقی در مورد ذکر بدعات که این حقیقی است و این اضافی تفصیل لازم نیست، مرد ذکی خود امتیاز داده می‌تواند.

اول- مثل التزام نوافل و مستحبات به تعیین اوقات و ازمان و امکانه مثلاً کسی گوید که: من تهجد می‌کنم، ولی در فلان مسجد، و در جای دیگر، روا ندارم بدعت اضافی می‌گردد؛ زیرا که جهت اصل تهجد دلیل دارد، ولی این کیفیت خاص دلیلی ندارد.

دوم مثل گوشه‌نشینی به ارتکاب ترک جمع و جماعات و غیره و امثال‌شان.

تبصره: اینجا دو چیز است التزام عمل و دوام عمل، اول بدعت است نه دوم. التزام این است که، عمل غیر لازم شرعی را مثل مستحبات و مباحات بر خود چنان لازم می‌گیرد که ترک آن را گناه یا قابل ملامت می‌داند یا آن را ملامت می‌کند.

و دوم اینست که همان عمل را دایم می‌کند نه به این اعتقاد فاسد، و تارک آن را ملامت نمی‌کند و قابل ملامت نمی‌داند.

فائده: این قاعده را یاد باید داشت که هر امری مستور الحال که در مستحب بودن، سنت بودن و یا بدعت بودن آن متردد شدی، آن را بدعت باید شمرد و اگر بین وجوبیت و بدعیت او متردد شدی ترک نباید کرد.

فصل پنجم در بیان انقسام بدعت سیئه به دو نوع

معلوم فکر روشنت باد که بدعت سیئه مطلقاً دو قسم است: حرام و مکروه. و بعضی از بدعت محرمه کفر صریح است مثل بدعاتِ زمانِ جاهلیت که در آیه کریمه: ﴿وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا﴾ [انعام: ۱۳۹]^(۱) مذکور است. و بعضی آنست که در کفر آن اختلافست مثل بدعاتِ خوارج و قدریه و امثالشان.

و بعضی کبیره است ولی به درجه کفر نیست مثل بدعت تبّتل و صوم ایستاده در آفتاب و خصای انسان به قصد قطع شهوت جماع. و بعضی مکروه است مثل قرائت قرآن در شب‌های رمضان بعد تراویح حلقه بسته، و ذکر بادشاهان ظالم در خطبه، و امثالشان. و نیز باید دانست که این قسم بدعت که مکروه است صغیره است، مگر به چند وجه که کبیره می‌گردد.

نخست- به اصرار و ادامه کبیره می‌گردد.

دوم- صاحب این گناه صغیر دیگران را نیز به گناه خود دعوت دهد.

سوم- اگر علناً آن را در حضور مردم انجام دهد یا در جائی که آن گناه صغیره نیست، بلکه آنجا اقامت سنن غالب است، یا در آنجا اعلام شریعت

۱- ترجمه: «و گفتند: آنچه در شکم این چهارپایان است، برای مردان ما خاصّ [و

حلال] است.»

جاری و ساری است، یا همان شخص عالم یا شیخ مقتدای دیگران باشد؛ زیرا که عمل او داعی عوام به جانب بدعت است اگرچه لساناً دعوت نکند. از حسن رضی الله عنه مرویست که عالمی از بنی اسرائیل بدعتی کرد، پس مردمان از او اتباع کردند و کار او در بین مردم خیلی مشهور گشت. بعد از مدتی آن عالم گناه خود را حس کرد استخوان خود را سوراخ کرد و در آن زنجیری داخل کرد و آن را بدرختی بلند بست و خود را آویزان کرد، پس گریه و توبه شروع کرد و به مالک الملک و غفار الذنوب رضی الله عنهما الحاح کرد، پس به نبی آن امت وحی شد که این شخص را بگو: توبه تو قبول نمی‌شود، و گناهی که تو خود کرده بودی بخشیدم، اما آن که به گمراه کردن تو مُرد و در جهنم رسید جُرم او از تو، به توبه دور نمی‌گردد.

چهارم- اگر آن را حقیر داند و چیزی تصور نکند، هم کبیره می‌گردد. تنبیه: هر بدعت که در ضروریات (نفس، نسل، عقل یا مال) پیدا شود که از دین باشد کبیره است و هرچه در مستحسَنات پیدا شود، به همان تفصیل بالا که گفتیم کبیره است ورنه صغیره است. (از اعتصام شاطبی).

اشکال: آیا ابتداع در امور عادی هم می‌آید یا که مخصوص است به امور عبادی؟ جواب در امور عبادی اتفاقاً بدعت می‌آید، اما در امور عادی اختلافست عده‌ای گفته‌اند که: می‌آید و عده‌ای گفته‌اند که: در همان امر عادی، اگر شعبه از عبادی هست می‌آید و اگر نه پس نه، مثال عبادی واضح است.

اما مثال عادی مثل عشرگیری و گمرک‌گیری و تقدیم جهال بر علماء در ولایت علمیت و حواله کردن کارهای حکومتی و مدارس و قضاوت و فتوی به نااهلان و پوشیدن لباس امثال فساق و غیره و غیره.

ابونعیم حافظ از محمد بن اسلم روایت می‌کند که محمد بن اسلم را فرزندی پیدا شد، به محمد بن قاسم گفت: دو برّه بگیر تا عقیقه کنم من پسر را، و درهم دیگر مرا داد که بگیر به اینها آرد و غربال نکن و نان کن بیار، پس رفتم آرد گرفته غربال کرده نان پخته آوردم، پس فرمود: این را تو غربال کردی، ده درهم دیگر داد که برو دوباره آرد گرفته غربال ناکرده بیارید، پس آماده کرده آوردم، گفت: یا ابا عبدالله عقیقه سنت است و غربال بدعت. و زیبا نیست که در عمل سنت بدعت داخل گردد، و نمی‌خواهم که این نان بدعت در خانه من باشد (این را بیرون به فقراء بده - از شاطبی). سبحان الله بزرگان دین چقدر محتاط بودند نان بدعت را در خانه نمی‌گذاشتند و ما خواص و مقتدایان هنوز به جای رسیده ایم که خانه‌های ما پُر از عکس‌های حرام کتب جدید و روزنامه و غیره است. و دیوارهای ما همه بتزخرف‌های گوناگون مزخرف اند، اللهم اهدنا وارحمنا.

و بیع و نکاح و شراء و طلاق و اجارات و جنایات نیز از عادات اند.

فصل ششم در بیان فرق بین بدع و مصالح مرسله و استحسان

دانستن فرق این سه چیز از مهمات مسائل بدع است، زیرا که ندانستن فرق اینها منجر به مغالطه و تخلیط بین بدعت و مصالح مرسله و استحسان می‌گردد، چنانکه کسانی که قائل بدعت حسنه شده‌اند، علتش اینست که ایشان مصالح مرسله و استحسان را نیز از بدعات شمرده‌اند، و فرق و فارق بین اینها از نظرشان مخفی گشته است، چرا که مصالح مرسله و استحسان هم ظاهراً مستند به اصل شرعی نیستند، مگر در نظر دقیق.

مصالح مرسله آنست که صحابه کرام رضوان الله علیهم را کدام حادثه در وقت خود مزاحم می‌شد و حل آن در نصوص صریح و استنباطی نمی‌دیدند، ولی همان امر را بنا بر مصلحت دینی برای عوام مفید و مهم می‌دانستند، و آن را مخالف شرع هم نمی‌دیدند، آن را جاری می‌کردند، چنانچه از امثله معلوم می‌گردد. و استحسان آنست که در زمان مجتهدین چنین حوادث رو آورد در نصوص و قیاس جلی دلیلی برای آن نمی‌دیدند، اما بعد از نظر غائر دلیلی مخفی انتسابا دیده می‌شود. و بدعت اختراع چیز است به مثال غیر سابق، چون که این هر سه دلیلی ظاهراً به اصل شرعی انتساب ندارند، با همدیگر مشابهت تامه پیدا کردند که امتیاز آنها بر هر کس مشکل می‌شد، با وجودی که آن هر دو در شرع مقبول‌اند و این مردود است، به قول رومی:

هر دو آن آهو گیاه خوردند و آب

زان یکی سرگین شد و زان مشک ناب

از غایت امتزاج شبهه یگانگی بین اینها در بادی النظر معلوم می‌گردد، و در نفی و اثبات آن دو هم اختلافست، در مصالحِ مرسله چهار قول است: قاضی عیاض و عده‌ای از اصولیین انکار آن کرده‌اند، تا مستند به اصلی صحیح نباشد، و امام مالک رحمته مطلقاً اعتبار کرده است، و اکثر احناف و امام شافعی رحمته آن را اگرچه مستند به اصلی شرعی نباشد قبول کرده‌اند، لیکن باید به معانی و اصول ثابتة قریب باشد. و قول غزالی رحمته اینجا تفصیلی دارد، و استحسان را امام ابوحنیفه رحمته و امام مالک رحمته در احکام معتبر می‌دانند و امام شافعی رحمته انکار آن کرده است.

آگهی: باید دانست که معنی مناسب که حکم به او مرتبط می‌گردد، از سه قسم خالی نیست:

اول- این که شرع مقدس گواهی دهد به قبول آن پس در صحت این اشکالی نیست.

دوم- آنچه شرع گواهی دهد به رد آن، و به قبول این هم راهی نیست.
سوم- آنچه شواهد خاص شرع مقدس از خیر و شر آن خاموش‌اند و اگر با ملائمت شرع موافق باشد - اگرچه دلیل معین نداشته باشد - این مصالح مرسله است و معتبر می‌باشد.

چند مثالی مختصر: از مصالح مرسله گوش باید کرد تا مزید به تو روشن گردد.

یکی از آنها جمع مصاحف و کتابت آن در زمان صدیقِ اکبر رضی الله عنه و عثمان ذوالنورین رضی الله عنه بود، چنانچه در روایات صریح آمده است که چون که این عمل دلیل منصوص نداشت، ازین وجه با همدگر اولاً اختلاف کردند و بعداً چون به ملائمت شرعیه نظر کردند معلوم شد که نظر شرع در حفظ کتاب و شریعت است، پس آن را ترجیح دادند.

جمع و کتابت علوم دینی نیز بر این موضوع قیاس می شود.

دوم مثل حد شارب خمر است. سوم قضا به تضمین صنّاع^۱ است.

چهارم - ضرب و حبس متهم است.

پنجم - جواز شیع از حرام وقت نبودن کسب حلال در عام نبودن وسائل حلال مثل مضطر.

ششم - قتل جماعت به واحد^۲ است.

هفتم - جواز بیعت المفضول مع وجود افضل است، و امثال اینها بسیار اند. و باید دانست که مرجع مصالح مرسله دو چیز است: نخست - حفظ امر

۱- تضمین صنّاع = اصطلاح فقهی است، که چون اهل حرفه و صنعت مالی را از مشتری بگیرد که آن را برای تو درست می کنم، و در این هنگام مال در دست او از بین برود ضامن می باشد. [مصحح].

۲- قتل جماعت به واحد = اگر عده ای یک نفر را به قتل برسانند، همه ی آنها قصاص می شوند و به قتل می رسند، حتی در روایات آمده که فاروق اعظم رضی الله عنه فرمودند: اگر اهل حیره در قتل کسی مشارکت داشته باشند همه ی آنها را قصاص خواهیم کرد. [مصحح].

ضروری در دین. دوم- تخفیف و رفع حرج لازم در دین، و در بدعت یکی ازین دو نیست، پس فرق شان واضح شد.

و در استحسان چون که وجود مستحسن ضروریست و آن یا شرع می‌گردد یا عقل و در بدعت ما ذکر کردیم که نه حسن شرعی هست و نه عقلی، پس فرق این دو هم لائح گشت، و بعضی استحسان را این گونه تعریف کرده اند: آنچه آن را مجتهدی به عقل خود خوب دانسته و به رأی خود به جانب آن میل کند. (از اعتصام شاطبی ج ۲).

باب اول

در بیان رسوم و بدعات مختلف در امکنه و ازمنه مختلفه

رسوم استقراء سه قسم اند: بعضی از رسوم آنست که آنها را مردمان معصیت می دانند اعتقاداً، اما عملاً آنها را سبک می دانند و خود را در عمل آنها معذور و مجبور می دانند. دوم- آن که آنها را مباح و حلال می دانند. سوم- آن که آنها را اطاعت و ثواب می دانند.

فصل اول در بیان آن رسومی که آنها را معصیت دانسته عمل می کنند

از آنها یکی در عروسی ها رسم رقص است که درو اینقدر قبائح است. ۱- دیدن زن نامحرم اهل مجلس را که زنای چشم است، و نغمه و آواز او را شنیدن زنای گوش است، با او حرف زدن که زنای زبانست، میلان کردن دل به طرف او که زنای دلست، و بعضی دست هم می زنند که زنای دست است، و بعضی به اصل عمل هم می رسند که عین زناست. در حدیث صحیح این مضمون صراحتاً موجود است، در حدیث دیگر آمده است که نبی اکرم ﷺ فرمودند: من بسیاری از بندگان را مبتلای عذاب جهنم دیدم، از جمله آنها در مقامی غاری به شکل تنور دیدم که از بالا تنگ و از زیر وسیع بود و پر از آتش بود و درو بسیاری از زنان و مردان برهنه و لخت دیدم که می سوزند، چون آتش بالا می آید در موج های آن بلند می گردند و چون پائین می رود

ایشان را هم فرو می‌برد، از جبرئیل پرسیدم که ایشان چه کسانی اند؟ فرمودند که: زانیان اند. (رواه البخاری).

و در حدیثی دیگر است که رسول مقبول ﷺ فرمودند: الله تعالی بدچشمان را و زنی که به قصداً جانبِ مرد بیگانه نگاه کند لعنت کند. (رواه البیهقی).
و در حدیثی دیگر است که هر که نگاه کند به جانب یکی به بدنظری، روز قیامت سرب گداخته جهنم در چشم او ریخته می‌شود.

۲- باید خاطر نشان ساخت که گناه علنی از گناه مخفی گران‌تر و سخت‌تر است، در حدیث است که از علامات قرب قیامت یکی علنی بودن زنان آواز خوان، و باجه و رقص و غیره است، در آن وقت باید از باد سُرخ و زلزله و غرق و خسف زمین و مسخ شدن صورت‌ها و سنگ‌باری ترسید. (ترمذی).

این حدیث مبارک گویا پیشین‌گوئی حالات زمان ماست از رقص و غنا و باجه و رادیو ضبط صوت و سینما و تلویزون و چنگ و رباب و مزامیر و سرودهای امروزه. در حدیثی است که بی‌حیائی و فحش و مزامیر در هیچ قومی ظاهر نمی‌گردد، مگر این که طاعون و وبا و هیضه و بیماری‌های گوناگون هم عام می‌گردد که قبلاً در بین ایشان نبوده است. (ابن ماجه).

درین زمان مصداق این حدیث را مطالعه باید کرد که از صد یکی را از خاص و عام و شاه و گدا و مرد و زن و شهری و کوهی نمی‌بینی که صحیح

و تندرست باشد، حتماً به یک مریضی مبتلا است، این همه از شومی اعمال ماست.

گاه به ما لطف او گاه بلا می‌رسد = صورت اعمال ماست آنچه به ما می‌رسد.

۳- داعی و سرکردهٔ اینکارها که اینقدر مردم را به گناه وادار و آماده کرده و مجلس گناه و آتش معصیت را گرم کرده و داعی شده است، همینقدر گناه بر علیه آن بدبخت ازلی و محارب خدا و رسول می‌آید که همه اهل مجلس کسب کرده اند، بلکه اگر دیگری همین بد رسمی را از او یاد گرفته مروج کرد تا مدتی که این رواج و مروجین در دنیا باقی مانند گناه به این بدبخت در قبر می‌رسد سلسلهٔ جرم او بستهٔ همین عمل است، چنانچه در حدیث است که هر که روشی بد جاری کند تا آن عمل هست بر او همان عذاب جاری گردد. (مسلم).

۴- رقاصان و خوانندگان کسانی که دور دراز اند را به ذریعهٔ خطوط و قاصد دعوت می‌کنند، و از یک دیگر در انعقاد این مجالس تشکر و قدردانی می‌کنند، این خود جرمی دیگر است که گناه پوشیده خود را اعلان می‌کنند. در حدیث است که همه بخشیده شوند، مگر شخصی که خدا گناه او را ستر فرموده بود و او خود اظهار و اعلان کرد.

۵- در آن مجلس چنگ و رباب و سرود و شاعر بی‌دین و ضبط و رادیو لازمی قرار داده می‌شود العیاذ بالله این صراحت مقابله با رسول خدا ﷺ است

که فرمودند: خدای ذوالجلال مرا حکم فرموده است که من مزامیز را از دنیا نیست و نابود کنم. (مسند احمد).

تدبر باید کرد که این داعی شوم ازلی و این شاعر بی‌دین و نائب ابلیس چون در مقابله حیب رب العالمین خاتم الأولین و الآخرین ﷺ قیام کرده است، اگر به جز توبه بمیرد و محروم از شفاعت باشد خطرۀ خاتمه بالسوء و خلود عذاب دارد.

آگهی: خبردار باید شد که درین زمان پر فتن مروج است که درین مواقع شاعران بی‌دین را می‌برند و بسا است که همین شاعران بی‌دین شعرهای بعضی علماء را هم یاد کرده در ضبطها و چنین مجالس فحش می‌خوانند. علماء کرام نباید به اینها شعر و مضمون بدهند که شریک یک جرم می‌گردند.

۶- شرکاء مجلس اکثر و بیشتر از نماز و عبادات تغافل دارند، بلکه در نماز و عبادات همسایگان و ارباب قرب و جوار خلل‌ها می‌اندازند و مناع للخیر می‌گردند، ترک نماز و عبادات جرمی جداگانه و خلل در عبادات بندگان خدا جرمی دیگر است.

۷- در حدیث است که اگر گناه از تو سر زد و تو ناراحت گردی و نیکی اگر شود خوش گردی بدان که تو مؤمنی و اگر نه پس نه. معلوم شد که بسا است که ذوق گناه مردم را از ایمان بیرون کرده در کفر داخل می‌کند و او متوجه نیست. (العیاذ بالله) این حال هر شنونده است حال داعی و سر حلقه و صدر دعوت به مقدار گناه همه است.

۸- بعضی اشخاص در عشق همان رقاصه یا شاعر گرفتار شده تمام دین و مال و آبرو خود برباد می‌کنند، مؤسس مجلس سبب این کار شنیع شده آن شقی در تمام گناهان آنها شریک است.

۹- این که اکثر مردم امروزه آوردن رقاصه و شاعر را در مجلس عروسی ضروری و افتخار می‌دانند و پولها و ماشین‌ها به او صرف می‌کنند و این را ناز و کمال خود می‌دانند، این آن بلای عظیم است که علماء فرموده اند که: موجب زوال ایمان و زن می‌شود.

۱۰- درین مواضع به طریق افتخار و اسراف پولها صرف می‌کنند و اسکناس پنجمصدی و هزاری را در هوا می‌اندازند و پولها را مثل عقد جمع کرده در گردن شاعر می‌اندازند و این اشیاء را کمال خود می‌دانند، اینهم مثل اول مزیل ایمان وزن حلالست.

۱۱- از دور دراز کسانی که معلوم می‌شوند و مبارکبادی می‌فرستند به وسیله کاغذ یا غیر اینان هم شریک گناه اند. در ابوداود موجود است که هر که گناه نکند، ولی به گناه دیگران راضی باشد هم مثل اوشان گنهگار است.

۱۲- مشارکین در مجلس حتما پول به همراه می‌برند که برای شاعر و صاحب عروسی دهند، این هم گناهی مستقل است.

برخی نادانان می‌گویند که با ترک این رسم و رواجها خویش و اقوام از ما ناراحت می‌شوند. بلی ناراض گردند، ولی خدا و رسول را ناراض مکن.

فصل دوم بعضی از رسومِ مروجہ

در بعض جا شغل شطرنج و کبوتر بازی و جنگانیدن خروسان و کبکان است که مکروه و حرام می باشد. شریعت اسلامی این کارها را به علت پیداشدن بغض و عداوت ذات البین و ایجاد غفلت از نماز و ذکر و غیره ممنوع نموده است، پس ظاهر شد که وقتی که علت حرمت قمار این دو چیز (بغض و ایجاد غفلت) شد، پس در هرچه این دو علت دیده شود حرام می گردد، حالا چون دیده آید معلوم است که این بازی ها چه قدر ایجاد غفلت و اشتغال بما لا یعنی اند و اکثر چنان می گردد که موقع به زد کوب و دشنام می رسد. در حدیث رسول مقبول ﷺ موجود است که هر که با نرد بازی کند او نافرمانی خدا و رسول کرد. (احمد و ابن ماجه).

و در حدیثی دیگر آمده است که هر که، به نرد بازی کرده پس برخاسته نماز خواند، مثال او مثل کسی است که در ریم و خون خنزیر وضو کرده نماز می خواند. (احمد).

مرتضی ﷺ می فرماید که: شطرنج قمار عجم است. ابوموسی اشعری ﷺ می فرماید که: به شطرنج جز گنهگار بازی نمی کند و در روایتی از اوست که شطرنج باطل است و خداوند متعال باطل را دوست نمی دارد. (این هر سه از شعب الایمان بیهقی اند).

در کتب فقه حرمت شطرنج را مصرح نوشته اند برابر است که درو مال شرط کنند یا نه، بعضی نادانان می گویند که: ما ازین وجه بازی می کنیم که ذکاوت را زیاد می کند و در فنون حرب از او مدد می رسد، پس اولاً این

سخن بی‌فائده و حرف بی‌معنی است آن را با ذوکات چه مناسبت، بلکه عقل مخیوط تر می‌گردد که درو چنان منهمک می‌گردد که اصلاً توجهش به چیز دیگر نمی‌رود، البته در همین کار فاسد، ذهنش زیاده شده ماهر می‌گردد. بلکه ضرر در ضرر است و در بارهٔ کبوتر بازی وارد است که رسول اکرم ﷺ کسی را دید که در پی کبوتری می‌دود، فرمود: شیطان است که در عقب شیطان دیگر می‌دود.

(سنن ابوداود، مسند امام احمد، سنن ابن ماجه و سنن بیهقی)

و ظاهر است که در این عمل هم ایجاد غفلت از ذکر الهی و اشتغال بما لا یعنی است که مکروه و حرامست.

چه بسا که کبوتر باز بر سر کوه و بام بلند می‌رود، و حرم سرای دیگران ظاهر می‌گردد و او باک نمی‌کند. ازین سبب در شامی نوشته است که کبوتر باز اگر همچین کرد و بعد از تنبیه متوجه نشد محاسب، کبوترهای او را گرفته ذبح کند، الغرض اینهم یکی از مفاسد است، و به نسبت جنگانیدن بهایم آمده است که آن حضرت ﷺ از جنگانیدن حیوانات منع فرموده است. درین حکم مرغ و کبک و گوسفند و گاو همه داخل اند، چرا که این اذیت بی‌زبانها است و دوم همان بازی شاغل و مانع از ذکر خدا است.

فصل سوم بعضی ازین رسوم آتش بازی و تیراندازی در مواقع

عروسی است

درین هم گناه‌های ذیل موجود است. ۱- تزیین مال است که حرمت آن از قرآن ثابت است. ۲- تیراندازی بسا که صورت افتخار اختیار می‌کند و این جرمی دیگر است. ۳- چه بسا که در کنار بازار این کار انجام می‌شود و در آن ظاهر است که احتیاط نیست شاید حیوانی که مال خود یا غیر است ضائع گردد یا کدام انسانی را برسد. ۴- بساست که در نشئه آن منهمک گشته از نماز یا جماعت باز ماند.

و بعضی ازین رسوم کوتاه کردن یا تراشیدن ریش است، و دراز کردن بروت و دراز کردن موی سر است. کوتاه کردن و تراشیدن ریش و دراز کردن بروت و موی مثل زنان همه حرامست و چیدن موی از قفا مکروه است. و بساست که بر ریش می‌خندند و مسخره می‌کنند و داشتن بروت را به طریق افتخار می‌کنند، درین صورت سالم ماندن ایمان هم دشوار می‌گردد و تجدید نکاح لازم می‌گردد. و یکی ازین رسوم و سمه زدن ریش سفید به و سمه سیاه است که حرام می‌باشد. در حدیث است آخر زمانه کسانی باشند که چون سینه کبوتر ریش خود سیاه می‌کنند و بوی جنت را هم نمی‌بینند. در ابوداود و نسائی آمده است: این شخص بی‌چاره فریب‌دهنده بیننده بوده و فطرت الهی را تغییر می‌دهد.

و یکی ازین رسوم گره دادن ریش است مثل سِکیها. و یکی ازین رسوم تراشیدن موی پیشانی خوردان یا بزرگ سالان است، و یا تراشیدن اطراف

سر و موی گذاشتن تنها در وسط آن. یا تراشیدن اطراف سر و گذاشتن موی در اطراف آن اس یا تراشیدن سر و کنار گذاشتن موی در کنار دو گوش است ازین هم جناب رسول مقبول ﷺ منع فرموده اند. (ابوداود).

و یکی از رسوم مروج دراز کردن شلوار یا ازار است مردها آن را پائین تر از شتالنگ می گذارند و وسیع و دراز کردن آستین و کشاده کردن و زیاد بزرگ کردن شلوار زنان، و را دراز کردن شمله دستار مردان است پائین تر از نشسته گاه و دراز کردن قمیص از شتالنگ برای مردان است چنانچه در عرب امروزه مروج است. در بخاری و مسلم است که پیغمبر ﷺ فرمودند که: الله تعالی، به جانب شخص که ازار او از شتالنگ پائین تر است در روز قیامت به نظر رحمت نظر نمی کند. و در روایتی از بخاریست که: هر ازار که پائین از شتالنگ باشد در دوزخست. و در حدیثی دیگر حرمت دراز کردن همه لباس ها موجود است. (ابوداود و نسائی و ابن ماجه روایت کرده اند).

بعضی انسان های کج فهم می گویند که: دراز کردن شلوار و ازار از راه تکبر حرامست و ما از تکبر نمی کنیم خوب باید فهمید که این فریب شیطانست، خیر اگر از راه تکبر نیست، پس چرا ترک سنت کرده به اختیار خود این عمل را انجام می دهد و از بلند کردن شرمش می آید این عملش خود نشان تکبر است، تکبر نیتی دیگر نمی خواهد که نیت تکبر هم بکند. آری اگر نیت هم کرده است دو گناه شدند یکی عزم نیت بر گناه و دوم نفس فعل آن.

دوم این که در احادیث اگر کدام جا قید تکبیر آمده است قید اتفایست نه قید احترازی که از آن غیر حالت تکبیر مستثنی گردد و چونکه اکثر مردمان به همین قصد می کنند آنحضرت ﷺ این قید را ذکر فرمود، شرح این مسئله را در پیکار با اسبال ازار^۱ مطالعه باید کرد.

بعضی دانشمندان و صوفی ها برای اظهار تقوی خود جلو مردم در وقت نماز بلند می کنند و خارج از آن احتیاط ندارند، مسلّم است که در نماز گناهِش زیاده است، اما خارج از نماز شاید طبق رأی این ها احتیاط از گناه لازم نیست، فقط در نماز است و بس. برین عقل و دانش بیاید گریست. و بعضی اصل شلوار را دراز می کنند، پس آن را بالا جمع کرده بلند می کنند، اینهم در حکم اسبال است، مگر آن که خیاط را گفته بود و او نکرد، و برای خیاط اینچنین لباس دراز دوختن هم روا نیست، این رزق مشتبّه است و از خدا باید بترسد، و لباس غیر شرعی ندوزد. و یکی از رسوم مروجّه زیاده کوتاه کردن لباس است به نظر شوق و تزین و یکی از رسوم لباس را به طرز لباس کفار و فساق کردنست و غیره و غیره.

و بدترین رسم مروج درین زمان کوتاه کردن لباس زنان است، و رقیق لباس پوشیدن و شلوار وسیع پوشیدنست، مثلاً اگر زنی نمازخوان تمام عمر با جامه یا پاجامه که لباس کوتاه باشد و یا روسری نازک که جسم و موی سر - اگرچه نصف و ربع گوش - ظاهر باشد و همین را پوشیده نماز خواند چون

۱- اسبال ازار = پائین گذاشتن شلوار از شتالنگ. [مصحح].

بمیرد قابل جنازه نیست، گویا او بی‌نماز مرده است، همه نمازهای عمر او برباد اند، و زنی که لباسش چون لباس مردان کوتاه باشد بنا بر تشبیه با مردان ملعون است، افسوس و صد افسوس که درین زمانه از عوام گذشته خواص و اهل بیت‌شان نیز ازین بلیات خالی نیستند. خداوند رحم فرماید.

و یکی ازین رسوم مروجه داشتن سگ و نهادن عکس و تصویر بدون ضرورت است. در حدیث است که در هر خانه که تصویر و سگ باشد فرشته رحمت در آن خانه داخل نمی‌گردد، مزید تفصیل مسئله تصویر را در تحذیر از احقر مطالعه باید کرد.

یکی از رسوم مروجه اختیار کردن وضع بی‌دین‌ها و لامذهبان در لباس مثل کت و پتلون یا طرز نشست و برخاست و سلام و کلام و خورد و نوش یا در حلیه و روش و غیره بی‌ضرورت است مثلاً در سلام فقط دست بلند کردن به جز لفظ سلام، و سلام علیکم بغیر الف و لام گفتن در ملکی که شعار قومی همین است، و وقت مصافحه پشت خم کردن، تنها به یک دست مصافحه کردن و وقت سلام دست به سینه نهاده و وقت وداع خدا حافظ گفتن و غیره و غیره.

چرا که در حدیث آمده است که هر که خود را به قومی مشابه کند، پس او از همان جماعت است. (مسند احمد و سنن ابوداود).

باب دوم

در بیان رسومی که عوام الناس آنها را مباح می‌دانند

فصل اول: از آن رسماً اکثر رسوم عروسی است که گذشته از عوام بلکه خواص و ثقات و قضات و علماء بزرگ دران سرگرم می‌باشند، و اگر بر آنان اعتراض شود گویند که: چیزی نیست درین خانه نه رقص است و نه سرود و دیگر خرافات، بلکه دعوتی سنت است چند نفر جمع می‌شوند، و طعام می‌خورند و خوش حالی می‌کنند.

اخطار: عزیزان من! وجه غلط فهمی این خواص و عدم اهمیت ایشان، دلیل جواز این عمل و رسوم منکر آن نیست، بلکه رواج‌ها نظر این جماعت را کمزور و ضعیف کرده است که امور مباح را می‌بینند، اما متوجه مفاسد خطیر این رسم و رواجها نمی‌شوند، چنانچه طفل نادان ذائقه شیرینی و رنگ آن را دیده می‌فهمد که چه چیزی عالیست و بر مضرت‌های آن پی نمی‌برد، اما پدر و مادر او بر مضرت‌های مخفی آن آگاهند. ازین سبب او را منع می‌کنند و نمی‌گذارند و آن طفل خیرخواهان خود را دشمن تصور می‌کند حالانکه بزرگ‌ترین دوست او هستند.

جشن تولد برای فرزند یکی از رسوم زشت و مروج در بین مسلمانان است:

۱- خصوصاً اگر فرزند اول باشد جشن گرفتن برای او را لازم می‌دانند.

- ۲- و در بعض جا وقت درد زه زن، اطرافیان‌ش چهار قطعه نان به چهار جهت به نام شیخ و بزرگ برای دفع بلا می‌اندازند که این کار شرک است.
- ۳- بعد پیدایش کودک در پیشانی و سرینی و زنج او سیاهی برای دفع بلا استعمال می‌کنند و آن را پاسبان می‌گویند، و بعضی این کار خود را از حدیثی ضعیف مروی از حضرت ذالنورین علیه السلام دلیل می‌گیرند.
- ۴- کارد یا چاقو زیر سر او می‌نهند.
- ۵- روغن برای چرب کردن مختصر در تمام محله فرستادن نزد زنان ضروری دانند.
- ۶- تقسیم حلوا را برای اهل محله لازمی می‌دانند.
- ۷- در شب‌های بیماری آن زن جمع شده نغمه و ترنمات که چوگان نامند می‌خوانند.
- ۸- تا چهارده و چهل مکمل نگردد بعضی جا عادتست که زن غسل نکرده نماز نمی‌خواند اگرچه جلوتر پاک گردد و حقیقت این است که هر وقت پاک گردد باید نماز بخواند پس اگر قدرت غسل ندارد تیمم کند.
- رسوم عقیقه: فقط عقیقه مستحب یا سنت اینست که روز هفتم برای پسر دو گوسفند یا یکی و برای دختر یک گوسفند ذبح نموده، خام یا پخته گوشت آن را تقسیم کند و سر طفل را تراشیده هموزن آن نقره صدقه کند.
- رسم اول: عده ای از خوانین و یا اقربای خود را در روز خاصی دعوت نموده و به نام عقیقه به آنها طعام می‌دهد، قابل یاد آوری است که در عقیقه

دعوت لازمی نیست بلکه گوشت عقیقه را خام یا پخته به همسایه، غربا و اغنیا بدهد.

- ۲- بعضی جا روز عقیقه از مردمان کمک می‌گیرند و پول جمع می‌کنند.
- ۳- برخی لازم می‌دانند ران عقیقه را به دایه بدهند که این کار نیز جزء بدعات به حساب می‌آید.

رسوم ختنه: ۱- بزرگترین رسم درین روز دعوت عمومی اهل محله یا قریه است که این امر بکلی مقابل سنت و مخالفت رسول اکرم ﷺ است. در مسند امام احمد از حسن روایت است که عثمان بن ابی العاص ﷺ را در ختنه دعوت کردند آن بزرگوار از تشریف‌بردن انکار صریح کرده و فرمودند که: ما در عهد پاک سرور کائنات ﷺ نه در ختنه‌ها رفته ایم و نه برای این کار دعوتی می‌گرفته‌اند. ازین حدیث بدعیت و قباحت این امر شنیع واضح شد.

۲- بلا بر بلا این است که امروزه از مردمان جمع شده درین دعوت پول چنده (کمک) یا اجباراً یا استحیاء می‌گیرند که هر دو حرامند بنص قرآن و حدیث که مال کسی به جبر خوردن یا به غیر طیب نفس او خوردن حرامست، درین صورت چهار کبیره جمع است:

نخست- رسمیت این عمل، دوم- خوردن مال غیر، سوم- به طریق جبر و استحیاء. چهارم- سوال حرام. و شنیده شده است که در بعضی جا این بلا در خواص هم مروج شده است، ایشان باید تدبیر نمایند که اگر عوام در چنین

اموری به ایشان اقتدا کنند - و صد در صد می‌کنند - و این سنت سیئه از ایشان مروج گردد، چه قدر بلائی عظیم است.

با وجود این که اگر خواص بینند از عمل مستحب ما کسی استدلال معصیت و بدعت می‌کند قاعده فقه است که همان مستحب هم برایشان حرام و کبیره می‌گردد؛ زیرا که ویل برای نادان یکبار و برای دانشمند هفت بار یا هفتاد بار آمده است، نعوذ بالله من أن نکون منبع الشر، اللهم اجعلنا منبع الخیر برحمتک آمین.

۳- و بعض جا بنا بر انجام همین رسم ختنه پسر را مدت‌ها مهلت می‌دهند و تأخیر می‌کنند که حالا پول دعوت نداریم.

۴- آتش بر آتش و قیامت کبری این که در موقع ختنه شاعران بی‌دین آورده می‌شوند و مال‌های حرام این بدبختان را این عیاشان به ناحق می‌گیرند و اگر شاعر میسر نگردد لا محاله در نیابت شیطان فرزند او را می‌آورند، یعنی باجه و ضبط و ویدیو روشن می‌کنند. و طبق بازی انجام می‌دهند که فقط در همین یک امر کبائر بی‌تعداد جمع می‌گردد. مسلمان افسوس بر تو که در مخالفت خدا و رسول او کمر بسته و دعوای ایمان می‌کنی.

فهیّات وهیّات تعصي الرسول وأنت تطهر حبه
 هذا لعمري في المثال بدیع
 لوکان حبه صادقاً لأطعته
 إن الخب لمن یحب مطیع

خیلی عجیب و بعید است! نافرمانی پیامبر را می‌کنی و ادعای دوستی ایشان را داری! این کاری که تو می‌کنی نمونه‌ی کم پیدا است، اگر واقعا ایشان را دوست می‌داشتی از ایشان اطاعت می‌کردی، دوستدار از محبوبش فرمانبرداری می‌کند!

به قول رومی:

میم واو میم و نون تشریف نیست
لفظ مؤمن جز پی تعریف نیست

۵- این اعمال شنیع را بخاطر اظهار تفاخر و مباهات انجام می‌دهند.

۶- در برخی جاها پسر را مثل عروس تزین کرده و بر مرکبی سوار می‌کنند.

اما اگر در مواقع ختنه بی‌سر و صدا بخاطر شکر نعمت مهمانی مختصری برای چند تن از دوستان گرفت -انشاءالله- مانعی ندارد.

فصل دوم در بیان رسوم خواستگاری و ازدواج

باید دانست که این رسوم به جای عروج کرده است که عروسی امروزه را در مقابل سنت، قیامت کبری و رسوم خواستگاری را -به قول حکیم الأمت- قیامت صغری معرفی باید کرد.

۱- یکی اینست که چون گفتگوی خواستگاری شروع می‌گردد، پدر دختر درین زمان ما اولاً فکر می‌کند که آیا داماد صاحب مال یا جاه است و ملا نیست و راه دزدی و مکر و شیادی را برای تحصیل دنیا یاد گرفته است یا

نه، و اگر واجد این شرایط بود، پس نمی‌بیند که کفو دختر من است یا نه، دیانت دارد یا نه، نماز ادا می‌کند یا نه، مسلمانست یا کافر، حر است یا عبد پس بصد خوشی و نشاط استقبال می‌کند، با وجودی که شرع مقدس اولاً نظر در دیانت و کفویت دارد نه غیر. مرضی این شخص ناهموار و مرضی شرع مقدس با همدگر تضاد دارند. در حدیث است که از علاماتِ قیامت یکی همین است که آن زمان، لئیم ابن لئیم بهترین مردمان می‌گردد و مردم، دنیا را بر دین ترجیح می‌دهند.

۲- اولیاء زن می‌گویند: این قدر رشوت هم ما از تو می‌خواهیم و کسانی که تقوی می‌کنند می‌گویند: ما از تو هزار تومان از مهر اصلی به عنوان ازدیاد مهر می‌گیریم، و در حقیقت خود می‌خورد، اگر مهر است چرا به دختر حواله نمی‌کند؟ و اگر گوید که: دختر معاف کرده و به من هدیه کرده است، این دروغست اگر زن صغیره باشد یا کبیره درین مورد هدیه کردن و معاف کردن او اعتبار ندارد کما فی فتاوی امدادیه، پس در هر دو صورت رشوت حرامست. رشوت و سود با سی زناى مادر برابر است. استغفر الله.

۳- اولیاء دختر غیر از مهر شرعی مهر دیگر طی می‌کنند و شرط مقرر می‌کنند که، این قدر جامه و پاجامه و عیدی و قربانی و روغن و گوسفند و قند و چای و آرد و برنج و حنا و ... اگر می‌آری خیر و اگر نه وصلت ما و شما ممکن نیست. این شروط و اشیاء همه حرام و رشوت اند، اما اگر به غیر

شرط از جانب مرد چیزی آوردند برای ایشان استعمال آن - اگر مانعی شرعی دیگر نیست - باکی نیست.

۴- اقبای داماد او را مجبور می کنند که بر اساس رسم و رواجهای شایع در بین آنان او برود و هرطور شده مبلغی را پیدا کند و به مصرف برساند، گاهی بین اقوام رفته و خیرات جمع می کند که به قول افغانها این کار را نموری می گویند و به قول بلوچها بچار میکنند، درین عمل شنیع چند گناه کبیره جمع است: نخست - سوال است که بغیر ضرورت شرعی حرامست و اینجا هیچ ضرورتی نیست.

دوم - غرض افتخار و مباهات است.

سوم - ریا و اظهار جاه است.

چهارم - اسراف حرام است.

پنجم - اینقدر مسلمان را چنین مال حرام و مشته خوارنیدن کبیره دیگر است. ششم - برای دیگران اینچنین رسوم را معرفی کردن بالخصوص اگر دیگران به کردار او اقتدا نمایند.

هفتم - اگر مقتداست سنت سیئه ازو جاری می گردد.

هشتم - اینقدر گناه را جهراً کردن و علناً با سنت مصطفی ﷺ

معارضه کردن چه بلا و قیامت کبری ایجاد می کند فکر باید کرد.

و بعضی اشخاص می گویند که: ما نمی خواهیم ولی مردمان این رسوم را بر ما تحمیل می کنند، و اگر اجرا نکنیم مورد نکوهش قرار می گیریم. گویم: مسلّم ولی این هم از علت همان جریان رسم است که معروف است، اینجا

معروف کالمشروط^۱ است خود بخواید یا نخواهد بر او تحمیل می گردد چون او نیز بر دیگران تحمیل کرده است. ودرین خرافات به قول حکیم الامت^۲ خواص و علماء و اصفیاء و ثقات هم گرفتار اند و مدهانت اختیار می کنند إلا ما شاء الله. خداوند رحم فرماید، و قرض هم به چنین مواضع جواز شرعی ندارد.

۵- چون خبر طی گردید کسان مرد همین اشیاء و پارچه های عروسی را می برند درین زمانه بعض جا رسم است که مادر دختر پارچه ها را به همه زنان محله می فرستد که ببیند درین هم چندین خرافاتست که نیاز به تفصیل دارد.

۶- بعضی جا تعیین پارچه ها و صندوقها هم مروج است که به این نوع و رنگ و مواصفات باشد.

۷- دختر را چند روز در خلوت می نشانند اگرچه گرمی و سختی باشد، و او را اجازه ی رفتن به مستراح و وضو گرفتن و غیره هم -جز به سختی- نمی دهند، این رسم در قرن اول نبود.

۱- المعروف کالمشروط قاعده ی اصولی است، به معنای: آنچه در بین عرف و اجتماع شناخته شده است مانند مشروط (شرط کرده شده) می باشد [مصحح].

۲- در اصطلاح علمای احناف شبه قاره هند حکیم الامت اشرف علی تهانوی (۱۲۸۰- ۱۳۶۴هـ) می باشد. [مصحح].

۸- حالا به هرطرف از اقوام و غیره سلسله دعوت الی الشر شروع می‌گردد بخط و به قاصد. مردان را قاصد مرد و زنان را قاصد زن می‌فرستند و از هر جا جمع می‌کنند تا شر و خرافات بیشتر گردد، این تنها جالب صدها معصیت است که بیان آن طولی دارد، این یک گناه نیست، بلکه صدها گناه است.

۹- درین مواقع تا سه شب یا بیشتر جمع شدن زنان نزد عروس و تقسیم حنا و غیره از نغمه و ترنم و دست بازی و زبان‌سازی را ضروری قرار می‌دهند، و در بعضی جاها شاعر و رقاصه و دهل و سرود و چنگ و باجه و رادیو و تلویزیون هم می‌آورند که این نار علی النار است و تنها جامع هزارها کبیره است. و درین زمان نزد برخی ارباب جاه و ثروت احضار شراب و شیره خشخاش هم لازمی شده است. استغفر الله و نعوذ بالله، ای مرد مسلم با اینقدر معارضه با خدا و رسول ادعای ایمان و زن حلال داری زودتر توبه کن تا از موت ناگاه نجات یابی که بر سر افتاده موقع توبه هم نمی‌دهد.

۱۰- حالا قیامت کبری آمد که روز و شب زفاف است. درین روز، چه کارهای حرام که انجام نمی‌شود، و در هنگام برون بردن عروس بر سر آب بصد دبدبه و افتخار و پول‌ریزی و تیراندازی و غیره و غیره خرافات جمع می‌شود که از دائره بیان خارج است، خداوند رحم فرماید.

تا چند روز مسلسل قبل نکاح و زفاف مجلس‌ها گرم و میدان خورد و نوش اسراف و تبذیر و افتخار و مباحات ادامه دارد. گویا مجالس نشاط و

فرحت شیاطین گرم گرم می‌رود. العیاذ بالله گمان نیست که درین مجالس کدام گناهی که بودنی است جمع نگردد و نباشد.

۱۲- اگر ولیمه به درجه شرعیست بازهم جلو از عقد نکاح محض رسمی است و ولیمه نیست.

۱۳- چون شب زفاف آمد شوهر را عده ای زن نامحرم به خانه عروس می‌رساند و عده ای مرد نیز با او می‌باشند که اول نظر همان عم‌زاده‌ها بر چهره محترمه عروس افتد!! این کار چه فحش صریح است.

۱۴- این وقت کنیز و چاکر در رامی بندد که من صد تومان رسماً می‌خواهم.

۱۵- بساست که در شب زفاف بعضی زنان بی‌فکر^۱ پس پشت خانه عروس و داماد گوش می‌دهند که با همدگر چه حرف می‌زنند. بی‌غیرتی است تدبیر باید کرد.

۱۶- سر صبح همسایه‌ها و اقوام محرم و نامحرم چیزی آورده بر سر عروس و داماد می‌ریزند.

۱۷- مرد را هم حنا و غیره بر دست و پا می‌زنند و مشابه زنان می‌کنند که مکروه است.

۱- البته این‌ها زنانی‌اند که شوهران پست و بی‌غیرت دارند، و اگر هر شوهری جلو زن خود را بگیرد این کارها هرگز اتفاق نمی‌افتد. [مصحح].

- ۱۸- بعضی جاها کاردی هم در گردن و مرد آویزان می کنند که پاسبانست این هم رسمی است.
- ۱۹- خواندن کلمات و آمنت بالله را هر خاص و عام ضروری می دانند.
- ۲۰- اجرت نکاح را مُلاً لازمی می گیرد.
- ۲۱- دست عروس را گرفتن و پرسیدن را بعضی جاها لازمی می دانند.
- ۲۲- بعضی جاها صبح زفاف تا چند روز عروس و داماد را غذائی معین می دهند و غیر آن را شگون می دانند.
- ۲۳- بعضی جاها از مدعوین پول می گیرند، این کار اکیداً حرام است.
- ۲۴- بعضی جاها در گردن عروس عقد گل و غیره می اندازند.
- ۲۵- عموماً رسم شده است که مرد را نزد زن می برند، بلکه اگر امکان ستر و محرم و غیره باشد زن در خانهٔ مرد برده شود سنت است، اما اگر خوف هتک ستر و دیدن نامحرم باشد مرد را برند هم جواز دارد.
- ۲۶- بعضی جاها برخی ماهها و شبها و روزها را برای نکاح منحوس می دانند شرک است.
- غرض و خلاصه: این مجالس از گناه های بزرگی که هر یک شامل چند گناه دیگر است مملو می باشند،

نخست- التزام مالایلتزم^۱. دوم- اسراف و تبذیر، سوم- افتخار و مباهات، چهارم- تشبه به کفار، پنجم- بلا ضرورت قرض گرفتن یا قرض بانک گرفتن که سود است، ششم- جبر در تبرعات، هفتم- بی ستی و بی پردگی، هشتم- ترک فساد عقیده، نهم- فوت نماز با جماعت، دهم- اعانت علی المعصیت، یازدهم- اصرار و استحسان معاصی، دوازدهم- تأسیس سنت سیئه، سیزدهم- تحریض برخلاف سنت و شریعت، و خرابی این اعمال از قرآن و حدیث به نصوص صریحه ثابت اند.

چنانچه مختصراً ذکر می شود، الله ﷻ ارشاد فرموده است که: ﴿وَلَا تُسْرِفُوا ۚ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ [انعام: ۱۴۱]. «اسراف نکنید هر آینه الله تعالی دوست نمی دارد اسراف کننده گان را». و در جای دیگر ارشاد می فرماید: ﴿إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ ۗ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾ [اسراء: ۲۷]. «بیهوده صرف کنندگان برادر شیطان اند و شیطان ناشکر پروردگار خود است». و در حدیث شریف است که هر شخص که کاری برای نام آوری و شهرت و افتخار کند، الله تعالی روز قیامت او را رسوا می کند و هر که برای شنوایدن مردمان کاری کند، خداوند روز قیامت عیوب او را به مردمان می شنواند. ازین معلوم شد که از التزام مالایلتزم شیطان راضی می گردد.

۱- لازم دانستن رسم و رواجهای که از نگاه شرعی پابندی به آنها لازم نیست بلکه باید با قدرت و قوت کامل این رسم و رواجها دور افکنده شود، تا مسلمانها طعم ساده زیستی و رأفت این دین حنیف را بچشند. [مصحح].

محققین فرموده اند که: وقتی که اصرار بر مندوبات به این حالت، پس اصرار بر مباح را چه حالت؟ و در حدیث است که رسول اکرم ﷺ سودگیرنده و دهنده را لعنت فرمود. و در حدیث است که حلال نیست مال هیچ مسلمان، مگر به خوشی خاطر او. ازین معلوم شد که جبر در تبرعات روا نیست. و در حدیث است که لعنت کند الله تعالی نگاه‌کننده بیگانه و نگاه کرده‌شده را.

خلاصه: هریکی ازین اعمال با صراحت قرآن و حدیث منع شده است، جای هیچ گونه شک و تردیدی وجود ندارد.

پس عزیزان من مقتضای عقل و ایمان این است که چون خرابی این اعمال عقلاً و نقلاً ثابت شد همت کرده همه را ترک باید کرد و به بدنامی و ملامت و طعن نگه نکنی، بلکه از قرآن مقدس و تجربه، ثابت است که در اطاعت خداوند قدوس نیک‌نامی و عزت بالاتر موجود است، اینچنین ولیمه را حدیث مقدس شرالطعام فرموده است، نه اینچنین ولیمه جائز است، و نه قبول کردن آن جائز است، و این هم معلوم شد که این طعام‌های عروسی که امروزه داده می‌شوند اکثر آنها چنان اند که خوردن و خوراندن آنها روا نیست دیندار را لازمست که در هر عروسی که این رسوم باشند نه خود شرکت کند و نه دیگران را اجازه ی رفتن دهد و از رفتن صاف انکار کند. ملاحظه خویشی و قومی و استاذی و شیخی کسی در بدعات و رسوم نکند که رضای خدا و رسول مقدم از هر چیز است.

بعض اشخاص می گویند: فلان عالم چنین می کند، این دلیل در شرعی بودن چیزی نیست، عالم تابع شریعت است و شریعت تابع عالم نمی باشد. و نیز بعضی ملایان ساده لوح که تا اندازه ی دین را می فهمند آنجا که این رسوم اند در آن مجلس و آن خانه نروند و نخورند و اگر در مکانی دیگر نشسته همان غذا را بخورند مانعی نمی باشد. علامه گنگوهی^۱ در فتاوی رشیدیّه نوشته است که، اگر هر جا بخورد روا نیست، و اگر در خانه او فرستادند اگر از نخوردن خوف فساد و اغتشاشی دارد، پس دل ناخواسته بخورد و اگر خاص است ازین هم احتیاط کند، از همین رسوم مروجّه یکی مغالاة در مهر است، که بسیاری آن را اختیار کرده و افتخار دارند، این هم خلاف سنت است منظور از آن نام آوری و افتخار است نه غیر.

طریق ولیمه مسنونه فقط اینست که بلا تکلف و بلا تفاخر به طریق اختصار هرچه دست او برسد مقدار قدرت او چند شخص را دعوت بدهد و بس و بعد از عقد نکاح یا زفاف باشد.

از رسوم مروجّه و مخل در دین، بنابر تحصیل منافع دنیوی و مادی و تحصیل مناصب نزد پادشاهان خواندن علوم جدید و عصری است و توغل در آنها به حدی که از علوم دینی تغافل و بی اعتنائی ورزد، چون که ضرر این علوم معقول محض و جدید، اظهر من الشمس است تحت وعید قرآنی

۱- رشید احمد گنگوهی متوفی سال ۱۳۳۹ هجری از بزرگان علمای احناف در شبه قاره هند. [مصحح].

داخل اند: ﴿وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ﴾ [بقره: ۱۰۲]. «و آنچه را که می‌آموختند به آنان زیان می‌رساند و به آنان سود نمی‌بخشید» هرچند که محصلان انگریزی و فلسفه و علوم جدیده بگویند که: درین تعلیم چه خلل است که این فقط زبان دانی و معلوماتست چه نقص دارد؟. مسلم، اما اینقدر اباحت ذاتی آن را ثابت می‌کند و بس، لیکن اینجا نظر نکرده اند که مباح چون وسیلهٔ معصیت و فساد عقائد و بی‌اعتنائی از علوم حقه گردد یا به نیت ارتکاب معصیت آن را اختیار کند، پس آن مباح هم معصیت می‌گردد، مثلاً رفتن به راه فی نفسه جائز است، اما اگر به نیت دزدی و رهنی و آزار کسی برود حرام می‌گردد. و ظاهر است که این اشخاص که تحصیلِ علوم جدیده می‌کنند مآل و ثمرهٔ تعلیم شان فساد عقائد و تحقیرِ علوم و علماء دینی است و حصول مناصب خلاف شرع که آنهم مترجم یا سیکرتیر بودن و محکومیت زیر دست کفار یا ظالمانست، حالا واضح است که چه قدر خرابی و حرام درو جمع شد، این هم حرام گردید. و از همین قبیل است تعلیم جدیدی که موجب تنافر از سلف صالحین و ائمهٔ دین و اتباع سواد اعظم باشد، اگرچه در مکه مکرمه باشد یا مدینه منوره؛ زیرا که در حدیث مکرم لزوم اتباع سواد اعظم و بندکردن زبان خود از طعن سلف صالحین آمده است. و از رسوم مروجه رفتن بعضی مسلمانان بلکه بعضی اصفیاء و علماء است برای دیدن و تماشا کردن و تفریح کردن بعضی مجالس و سمینارهای خلاف شرع که اکثر درین مواضع خلاف شرع موجود است مثل مجلس

اسپ‌دوانی و تفریح اهل بدعت و نوروز و غیره. بالخصوص مقتدایان را درین مجامع رفتن کثرت سواد فساق و کفار و تائید و ترویج این معاصی است، و در حدیث است که، هر که سواد قومی را زیاده کند او در زمره ی ایشان شمار می شود، حتی که رسول خدا ﷺ صحابه و امت را از نشستن کنار راه منع فرمودند، زیرا که درین مواضع انسان از گناه نجات نمی یابد. و در حدیثی دیگر است که قریب قیامت لشکری را که برای اهانت کعبه معظمه می آیند زمین خسف می کند. ام سلمه رضی الله عنها پرسیدند که درینها بی گناه هم هستند که همراه کرده شده اند، فرمود: همه را زمین فرو می برد، اگر چه طبق اعمال خود می خیزند.

معلوم شد که دخول درین جماعات موجب هلاکی است اگر چه صورتاً با آنها باشد. و از رسوم مروجه بزرگ تملق و شاطری در حضور پادشاهان برای حصول نفع مادی و حصول نام و جاه یا حصول خدمت و نوکری و مأموریت و نام نویسی در دفترشان برای تحصیل منافع مادی است، چرا که آنحضرت ﷺ فرموده است: بد عالمیست که بر در شاهان به تحصیل منافع دنیوی برود. و در حدیثی دیگر است که او دزد دین است بر او اعتماد نباید کرد. و در حدیثی دیگر است که اگر گوید که: من می روم از نفع ایشان برخوردار می شوم و به عمل و کارشان کار ندارم، دروغ می گوید، زیرا هر که در دود رود جامه او دود اندود می گردد.

جامه از دود اش سیاه و زشت گشت، هر که گرد کوره انگشت گشت.

و عقلاً هم مسلم است که این شعبه از اعتماد علی غیر الله است که جزء شرکست، و دوم درین عمل ذلت علم است که برای عالم تذلیل علم خود، به اختیار خود حرامست، سوم ذلت نفس خود و دیگر علماء است بحکم، اگر گاوی بیفتد در علفزار بیالاید همه گاوان ده را و این حرامی دیگر است، چهارم تحقیر دین است و این حرامی دیگر است، پنجم کشادن باب ملامت و طعن و غیبت عوام و دیگر خواص است و این همه گناهان شان راجع به همان فرد است که فعل او سبب این کار شده است، زیرا که در حدیث است: «اتَّقُوا مَوَاضِعَ التُّهْمِ» چون در موضع تهمت می رود دیگران به تهمت او مسبب اویند و او سبب گشته است.

باب سوم **در بیان رسومی که آنها را عبادت دانسته و چون عبادت** **انجام می‌دهند**

فصل اول: ازین رسومی که رسم جلسه میلاد شریف است و آن را سه صورت است، حکم هریکی جداگانه است. صورت اولی آن جلسه که در او قیود مروه و متعارفه هیچ قیدی نباشد نه از قیود مباحه و نه از مکروه مثلاً چند مردم اتفاقاً جمع شده کسی اوشان را محض به این کار دعوت نداده جمع نکرده است، پس درین مجمع خواه به کتاب یا به زبان حالات مولد شریف فخر موجودات ﷺ و دیگر اخلاق و شمایل ایشان کرده شد، و در اثناء این بیان اگر ضرورت امر بالمعروف و نهی عن المنکر بود از آن هم دریغ نکرد، یا که اصل اجتماع برای استماع و عظم و احکام بود در ضمن آن چیزی از مولد و فضائل شریف ذکر کرد هم مانعی نیست، بلکه مستحب است و سنت که این طریق از صحابه رضوان الله علیهم مرویست.

صورت دوم این که، در آن قیود غیر مشروع موجود باشند که در ذات خود قبیح و معصیت اند، مثلاً روایات موضوع بیان کند یا امارد^۱ خوبصورت و خوبصوت در آن غزل خوانی کنند، یا مال رشوت و حرام در آن جلسه صرف شود یا زیاده از ضرورت برقها و فرشها و آرائشها در آن باشد یا

۱- امارد = جمع امرد، پسر بچه ی تازه بالغ. [مصحح].

برای جمع کردن مردمان اهتمام کرده شود، یا در نظم یا نثر چنین الفاظ استعمال کند که گستاخی به ذات پاک حق سبحانه، یا انبیاء یا ملائکه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ باشد، صراحتاً یا اشاره، یا از اشتغال آن مجلس نماز یا جماعت فوت گردد یا احتمال قوی این دو امر باشد، یا نیت بانی مجلس تفاخر و مباهات باشد، یا رسول مقبول ﷺ را آنجا حاضر و ناظر داند یا کدام قسم خلاف شرع باشد این صورت بالکل ناجائز و حرامست.

صورت سوم اینست که، به صورت اولی و دوم هر دو نباشد، بلکه درو قیود مباحه باشد و روایات صحیحه باشند، بیان کننده شخص متدین و ثقه باشد و مجلس شهرت و ریا نباشد مال مصروف حلال باشد و آرائش به حد اسراف نباشد، لباس حضار هم خلاف شرع نباشد و آن بیان کننده از بیان امر معروف هم دریغ نکند و اگر نظم باشد به قواعد موسیقی نباشد مضمون از حد شرع متجاوز نباشد و از تجربه معلوم باشد که در سامعین کسی نیست که اعتقاد حاضری ناظری آنحضرت ﷺ دارد، خلاصه از همه منکرات صاف است، لیکن در آن مجلس شیرینی و قیام و فرش و منبر و بخور و عطر باشد این صورت نه مثل صورت اولی مطلقاً جائز است، و نه مثل صورت دوم مطلقاً ناروا است بلکه در آن تفصیل است، لیکن اولاً چند قواعد متعلقه این بحث شنیده بعداً حکم آن بشنوید:

اصل اول: امری غیر ضروری را به عقیده خود ضروری قراردادن و مؤکد فهمیدن یا در عمل آن را به نوعی اصرار کردن و ترک آن را مذموم و

تارک آن را قابل ملامت دانستن، این هردو امر ممنوع اند، چرا که درین نقض امر شرعی و تعین و تخصیص و التزام و تحدید آن پیدا می‌گردد و در قرآن مقدس است که هر کس از حدود خداوندی تجاوز کند، پس او ظالم است و احادیث داله برین قاعده بسیار اند، حکیم الأمة بعضی از آنها در اصلاح الرسوم تحریر کرده است.

اصل دوم: فعل مباح بلکه مستحب نیز گاهی از سبب ممتزج شدن به امر غیر مشروع ممنوع و ناروا قرار می‌گیرد، چنانچه دعوت رفتن سنت است، اما اگر در آن مجلس کدام امر نامشروع باشد رفتن ممنوع می‌گردد، چنانچه از احادیث و فقه این اصل مصرح است و همینطور مثلاً نوافل مستحب اند، اما در اوقات مکروهه مکروه و ممنوع می‌گردند، پس معلوم شد که امر صحیح هم از اتصال چیز ممنوع ممنوع می‌گردد.

اصل سوم: این که نجات دادن دیگر مسلمانان از امور نامشروع هم لازم و ضروریست ازین وجه، اگر از کدام فعل و قول خواص که غیر ضروریست خوف فساد عقائد و افعال و اقوال عوام باشد، اگرچه همان امر فی نفسه مباح و مستحب باشد کردن آن بر خواص مکروه می‌گردد و بر خواص لازم است که آن را ترک کنند. و نزد احقر خرید رادیو و ضبط الصوت و استعمالشان خواص را از همین قبیل است، و به این اصل هم احادیث بسیار و قواعد فقهیه به کثرت دال و موجود اند.

اصل چهارم: در هر امر که کراهت اصلی نباشد، بلکه کراهیت عارضی باشد، پس در آن به اعتبار اختلاف ازمنه و امکانه و اختلاف تجربه و مشاهده فتوی اهل علم مختلف می‌گردد، یعنی ممکن است که چنین امر به اعتبار کدام زمان و مکان جائز و به اعتبار زمان و مکان و اشخاص دیگر ناروا باشد یا باعتبار مشاهده و تجربه کدام عالمی از احوال عوام روا باشد و به اعتبار مشاهده و تجربه دیگر ناجائز و ناروا باشد، پس این اختلاف حقیقی گفته نمی‌شود، فقط این اختلافی لفظی و ظاهریست. در حدیث و فقه نظائر این بسیار اند خود آنحضرت ﷺ زنان را اجازه نماز جماعت می‌دادند و بعضی صحابه او بعداً منع می‌کردند، و از همین قبیل اند اختلافات امام همام^۱ با شاگردان خود رحمهم الله در اکثر مسائل اختلافی یعنی اختلاف عصر و زمان و مشاهده و تجربه است نه حقیقی، چنانچه هدایه این را جابجا بیان کرده است.

اصل پنجم: اگر در انجام دادن امری خلاف شرع فوائد و مصلحت های هم وجود داشته باشد که تحصیل آن در شرع مقدس ضروری نباشد یا راه تحصیل دیگری غیر این راه برای آن باشد، و برای تحصیل چنین فوائد و نیت خیر کرده شود یا این فوائد را مرتب دیده عوام را از آن منع نکنند، اینهم روا نیست چرا که به نیت نیک مباح بلاریب و عادت عبادت می‌گردد،

۱- منظور امام ابوحنیفه رحمه الله، و شاگردانش امام ابویوسف، امام محمد بن حسن شیبانی و امام زفر بن هذیل می‌باشند. [مصحح].

اما معصیت و بدعت هرگز به سبب نیت نیک جائز و مباح نمی‌گردد، نیت در تغییر معصیت به طاعت اثر ندارد، اگرچه در آن هزارها مصلحت باشد نه ارتکاب آن جائز است و نه سکوت علماء بر آن جائز است، این اصل خیلی بدیهی است.

و از همین قسم است جاری کردن عید و جمعه در قری به مصلحت این که در آن اجتماع مردم می‌شود و وعظ و بیان مسائل خوب می‌شود و چنده برای مدارس و مساجد و برای ذات ملا خوب می‌شود، و ملاقات برادران دینی می‌شود و تخویف کفار می‌شود، این همه خیالات بیهوده و فریب شیطانی و اثر انهماک فی الرسم اند و این بلای است بر امت که شهرها را ویران می‌کنند و موجب هلاکی امت می‌گردند که فرائض و واجبات را در چنین روزهای مبارک محض به احیای رسوم واهیه ترک می‌کنند و خلق خدا را هم به این معاصی و بدع علناً دعوت می‌دهند، فکر باید کرد.

مثلاً اگر کسی بگوید که: من دزدی و رهنزی و غصب کردن مال مسلمانان را به این معنی و نیت انجام می‌دهم که فرزندانم محتاج اند و یا فقراء و محتاجین بسیار اند و اینها رحم ندارند، من مال را دزدی نموده و به ذوی حوائج می‌دهم تا مرا ثواب برسد یا من مدرسه و مسجد به همین پولها بناء می‌کنم، آیا کدام عاقل این نیت او را خوب می‌داند، و آن را سبب تغییر حرام به حلال می‌شمارد؟ هرگز هرگز. چون این قواعد ذهن‌نشین شدند حالا حکم صورت سوم مجلس مولود را باید شنید.

پس در صورتِ سوم اگرچه قیود مذکوره فی نفسه مباح اند، لیکن چون که درین زمانه منجر به فساد عقائد و عمل عوام اند. بنابراین، وجه این صورت هم روا نباشد.

«اللهم أحینا علی السنة وأمتنا علی السنة واحشرننا فی زمرة صاحب السنة واجعل حیاتنا وموتنا وحشرننا محتویاً فی مرضیاتک یا أرحم الراحمین». «بارها! ما را بر سنت زنده نگهدار و ما را بر سنت بمیران، و ما را در زمره‌ی صاحب سنت حشر گردان، و زندگی، مرگ و حشر ما را وفق رضای خود بگردان، ای رحم کننده‌ترین رحم کنندگان».

فصل دوم: از جمله آن رسوم عرس و فاتحه مروجۀ اولیاء الله است که در زمان نه چندان دور به غرض ایصالِ ثواب به ارواح بزرگان و استفاده برکات اجتماع صلحاء شروع شده است، مگر حالا مفاسد بسیار دیگر نیز بر آن اضافه نموده اند که فی الحال درو اینقدر مفاسد موجود است: ۱- در بعض جا رقص رقاص‌ها می‌شود و آنهم بر سر قبر که محل عبرتِ آخرت است.

۲- در بعض جای ها زنان، شاعران، مطربان و قوالان با سرود و چنگ و غیره خرافات موجود است که اصلاً رفتن در آن مجلس روا نیست.

۳- در بعض جا این هم نیست، اما طبق تعین تاریخ اجتماع می‌گردد و قرآن خوانی و غزلخوانی و تقسیم شیرینی و غذا می‌شود، و اینچنین عرس را درین زمانه عرس مشروع می‌فهمند، مگر اینهم روا نیست به علت التزام

مالا یلتزم و تعین و غیره که موجود اند، البته اگر گاه گاهی شخصی به غیر قید برای ایصالِ ثواب و تحصیلِ عبرت اگر در قبرستان برود مانعی نیست. و از رسومِ مروجه یکی حلّوای شبِ برات و نهمی و هفتمی عید است، و اغذیه و شربت‌های عاشورا حرام است، و صحنک بی بی فاطمه است و تعزیه عاشورا و ترکِ زینت در ایامِ عاشورا و لباسِ سیاه و زد و کوب درین ایام و نوحه و فریاد در خیابان و کوچه‌ها، و خود روضه‌خوانی درین ایام و وعظ و حکایت شهادتِ این بزرگواران درین ایام به همین فرم خاص و آبِ سیل و گوشت گوسفندهای مذبوح به نام شهداء حرام است، و رفتن و در مجالس این امور شریک شدن یا ایشان را تماشا کردن نیز ناروا و حرام هستند، بلکه از بدعاتِ بزرگ و رسم‌های نازیبا اند، این همه رسوم اند که بعضی مکروه و بعضی حرام است.

فصل سوم در بیان رسوم موت و بدعاتِ آن

اول- این که در تجهیز و تکفین و نماز او تاخیر می‌کنند که فلان خویش او می‌آید یا روزِ جمعه است می‌گذاریم تا مردم خوب جمع شوند، این همه خلافِ شرع مقدس اند. دوم- در بعض جا به همراهِ مرده بر سر قبر خرما می‌برند و تقسیم می‌کنند، سوم- چون شخصی مُرد لباس‌ها و کفش‌های او را تقسیم می‌کنند، این وقت دیده شود اگر وارثِ همین شخص بالغ است و بس پس اشکالی نیست یا که وارثین همه حاضر و بالغ اند و رضا دادند هم مانعی نیست، و اما اگر یکی صغیر است یا حاضر نیست، اینها همه در ارث شمار

اند، تصرفِ یک فرد در آن روا نیست، چهارم- بعض جا وقتِ شستن مرده ذکر جهر می کنند، پنجم- همراه جنازه ذکر جهر در بعض جا مروج است، ششم- بعد نمازِ جنازه دعا به جمع بعض جا می خوانند، هفتم- بعض جا بعد نماز قرآن گردانی به نیتِ اسقاط می کنند، هشتم- بعد دفن بعض جا دو دعاء می خوانند و همان یک دعا هم به رفع یدین و اجتماع اختلاف دارد چه جای دو، نهم- بعض جا بعد دفن بر قبر اذان می دهند، دهم- اول شام می دهند در خانه مرده گوسفند ذبح می شود، و غذا پخته می شود و تقسیم می شود، یازدهم- قریب یک هفته یا ماه یا چهل روز مسلسل روزانه یک گونه غذای مختصر از خانه او به مسجد و ملا می رسد، دوازدهم- روز سوم به نام پُرس، مرد و زن از اطراف و جوانب در خانه مرده برای غارت خانه آن غریب هجوم می برند، سیزدهم- خواص و عوام به نام تعزیه که حالا آن را فاضحه باید گفت از دور و دراز یا قرب و جوار اونجا تا مدتی رفت و آمد مینمایند، اینجا آمده کم از کم یک روز و شب یا فقط یک وقت به مقدار خوردن غذا می نشینند، و حال آن که تعزیه سنت را سفر لازم نیست و در خانه رفتن لازم نیست، هر جا و کیف ما اتفاق آن غمزده را ملاقات کند او را بگوید: «أعظم الله أجرکم وعزاکم فی مصیبتکم وغفر الله لیتکم» «خداوند پاداش شما را زیاد گرداند، و در مصیبت شما را صابر بدارد و برای مرده ی تان بیامرزد» و بس باقی همه بد رسمی و بدعات اند، و چند نصیحت و اندرز که در آن غذا و انتظار مجلس و غیره نباشد خوب است، اما اگر به غرض دیگر آنجا

رفت و به تعزیه هم رفت، پس او را میهمانی کردند مانعی نیست، چهاردهم - همان اهل میت بعضی تا سه یا هفت روز بر سرِ قالینِ خود نشسته انتظار دارند که مردم برای پُرسانِ مردهٔ من بیایند، پانزدهم - بعضی واردین که می آیند می گویند: الفاتحه دست بلند کرده چیزی می خواند و به مرده می بخشد، شانزدهم - چون حال مرگِ مرده به اطراف رسید فوری زنان به همان مکان جمع شده به غیر احتیاط در تحریض گریانیدن و پریشان کردنِ اهل بیت و اوه آه شروع می گردد، هفدهم - لباس و رخت خواب مرده را بعض جاها می سوزانند که این مرض بد بود به ما سرایت می کند، هژدهم - در بعض جاها بعد چند روز قرآن خوانی و ختم خوانی ملایان و طالبان شروع می گردد و بعد خواندن گوشت و برنج و بعض جا پول و بعض جا کدام نخلی و درختی به ایشان می دهند، نوزدهم - بعض جا بر سرِ قبور قرآن خوانی می کنند، بیستم - بر سرِ قبور سبزیجات و ریحان می اندازند. بیست و یکم - بر سرِ قبور وقتاً فوقتاً آبپاشی می کنند، بیست و دوم - قبر را بلند می کنند و بر او گنبد یا علم و پرچم و چادر یا چراغ و غیره استعمال و بلند می کنند، بیست سوم - هفتمی و چهاردهمی و چهلمی و سالی بدعات معین دیگر انجام می دهند، بیست چهارم - اگر کدام شیخی یا استاذی علمی یا امام مسجدی بمیرد خواه مخواه یکی از اولاد او را جانشین او می کنند، اگرچه اهلیتِ آن امر را نداشته باشد.

حکایتی مشهور است که باری یک نفر قاضی مُرد پسرش به جای او گذاشتند که از هیچ چیز خبر نداشت، از او هرچه می پرسیدند، می گفت که:

درین مسئله اختلاف است ما وقتِ خود ضائع نمی‌کنیم، روزی کس از راه شوخی پرسید: قاضی صاحب! چند خدا وجود دارد؟ گفت: بگذار درین اختلاف است، اهل مجلس به خنده درآمدند، ندماء قاضی دیدند که این رسوائی و تخفیف تا کی، او را پیش عالمی نحوی بُردند که این را تعلیم کنید، استاد او را درس می‌داد، تا روزی استاد او را ترکیبِ ضَرَبَ زَیْدُ عَمْرًا گفت، پرسید که خیر زید عمرو را چرا زد، استاد گفت: این مثالی است در نحو، گفت: ما به این کار نداریم، اولاً بگوئید چون شما گواهی می‌دهید زید عمرو را زده است، آخر عمرو چه گناه کرده است، استاد بیچاره داد می‌زند که مثالیست، گفت: نه خیر شما رشوت گرفته اید، استاد را به زندان فرستاد، این است اثرِ این رسمِ بد.

بیست و پنجم: در برخی مناطق مروج است که خواهران را میراث نمی‌دهند، این مقابله به نصِ صریح قرآن است، بیست و ششم - در حدودِ ما مروج است که خواهران را برابرِ برادران میراث می‌دهند، اگرچه برادر بخواهد همه کسان و اقوام و خصوصاً خواهران و دامادان غیض کرده او را ملامت می‌کنند او هم از ترسِ ملامت خاموش است، این هم معارضه عملی با نصِ صریح قرآنی است، بیست هفتم - یازدهمی شیخ گلانی رحمته و دیگر بزرگان را تعیین می‌نمایند.

۲۸- برای ایصالِ ثوابِ تعیینِ زمان و مکان و غذا و پخته یا غیره همه

بدعت اند.

۲۹- سیمان کردن، گچ کردن و آهک کردن قبور حرام است.

۳۰- سوگ و ماتم هم از زیاده از حدود شرع بدعت است.

این همه بدعاتِ سیئه اند که خرابیِ آن قبلاً توضیح ده شد.

فصل چهارم رسوم اسقاطِ مروج

اسقاط بعض وجوه صحیحه دارد و بعض وجوه بدعت و غیر صحیحه، اصل اینست که وقتی که شخصی ازین جهان سفر کرد و بر ذمه او از فرائض و واجبات اسلامی چیزی مانده است، مثلاً قضای نماز فرض یا وتر یا روزه یا کفاره قسم یا قربانی یا صدقه فطر یا سجده تلاوت بر سر او مانده بود، پس دو صورت است: یکی این که میت وصیت کرده است که تمام فرائض و واجباتِ مرا فدیة دهید، اینوقت بر وارث لازم می گردد که هر قدر باشند فدیة آنها را بدهد، تا ثلث مال او به آنها خرچ کند، درینصورت وصیت اگر تمام فدیة آن مُرده از ثلث مال یا کمتر از آن ادا گردد و وارث سستی کرده، کاملاً ادا نکند گنهگار گردد، دوم- این که با وجود بودن مال میت وصیت نه کرد، پس درین صورت بر ذمه وارث ادا کردن آنها اگر چه به کم از ثلث تمام شوند، هم واجب نیست، همان مرده خود گنهگار می گردد.

حالا درین صورت که میت بالکل وصیت نکرده است، یا مال نگذاشته است، یا زاید از ثلث وصیت کرده است، یا چندی از آنها را وصیت کرده است، نه همه را با وجودی که در ثلث یا زیاده از آنها گنجایش بود، درین چهار صورت در دو صورتِ اولی بر ذمه وارث اصلاً و در صورت سوم زاید

علی التلث و در صورتِ چهارم زاید علی الوصیة فدیة دادن واجب نیست. آری، اگر وارث تبرعاً چنین کند که فدیة همه را بدهد، پس درینجا هم دو حالت است، یکی این که وارث صاحب مال است و همه را از جانب خود داد این خوب و اشکالی ندارد، صورت و حالتِ دوم این که فقهاء یک تدبیر بیان فرموده اند، تا که ذمهٔ مرده هم بری گردد و بر وارث هم خرچ کثیر و صرف زیادی نیاید، از مالِ خود دهد یا قرض کرده دهد و آن اینست، مثلاً نزد او چهار صاع گندم موجود است، می گوید که: اینها فدیة هشت نماز اند و به فقیر داده قبض می کند، پس همان فقیر همین مقدار به وارث هبه کرد و وارث تحویل گرفته دوباره داد و همچنین دوره کردند تا فدیة مرده از هر قسم ختم کردند، این صورت جائز است و امید اسقاط حقوق لازمه از ذمهٔ مرده هست، اما این واجب نیست، یعنی فعلِ دَوْر بر ذمهٔ وارث محض تبرع و احسانست، پس اگر همین صورت هم ضروری و لازمی دانسته شود، از وجه التزام مالایلتزم بدعتِ قبیحه می گردد، و این هم ضروریست که در صورت عدم وصیت میت تا تمام وراثت حاضر و بالغ و راضی نباشند، از مال میت ندهد که حرامست، در صورتِ وصیت زاید علی التلث و در صورتِ عدم وصیت اصلاً ندهد، اگر داد ضامن می گردد و حقوق نابالغان و کسانی که راضی نباشند بر ذمهٔ او واجب الاداء می گردد.

حالا آمدیم بر سرِ مقصود این طریق اسقاط که فقط یک نخل یا درخت یا چیزی دیگر کیف ما اتفاق داد، چیزی نیست بلکه رسم محض است، و

رسم قرآن گردانی و هدیه او به غیر بیانِ قیمت و غیره و این طریق را لازم گرفتن اقبیح‌ترین بدعت است، علامه شامی و دیگر فقهاء تصریح کرده اند، و در فتاوی دارالعلوم ص ۲۱۵ ج ۵ و ۶ و فتاوی رشیدیہ ص ۱۱۶ و احسن الفتاوی ج ۱ ص ۳۴۸ و بالخصوص مفتی دیارالهند و العرب مفتی محمد کفایت الله دهلوی رحمته رساله «دلائل الخیرات فی ترک المنکرات» در رد این بدعات نوشته است و در آن رساله کم و بیش مهر و امضاء ۱۵۰ تن از علماء کبار موجود است مراجعه باید کرد.

اکثر مسائل بالا از اصلاح الرسوم و بهشتی زیور حکیم الأمة رحمته مأخوذند.

فصل پنجم بدعات قبور و متعلقات آن

آوردن این باب از قبیل اعاده ماضی است، زیرا که در حصه بیان شرک قسمتی ازین موضوع بیان شده بود، ولی چون که نشیب و فراز این مسئله باقی بود دعوت کردن به آن خالی از فائده نیست.

فتنه قبرپرستی به قول امام الہند عارف الکبیر شاه ولی الله دهلوی قدس الله اسراره، ظلمتی است کہ قلوب مقلوب بینایان را نابینا ساخته است و از نیافتگی نور ملت بیضاء حنیفی در مگاک ضلالت سر زیر و پا بالا انداخته، باید دانست کہ آن فتنه علت گورپرستی است کہ پرستاران آن را پیر پرست هم می گویند، و این فعل شنیع را بہتر از عبادت مفروضہ و اورادِ مسنونہ می پندارند، چنانچہ این عمل در زعم شان می تواند عوض ہر عبادت باشد و

بدل آن هیچ عبادت دیگری نمی‌شمارند، روزی که به نام بزرگی عرس می‌نمایند بر قبر آن بزرگ ازدهام و انبوه می‌کنند و در آن روز رسیدن آنجا را مهم‌تر از بجا آوردن عبادت مفروضه و تحصیل علوم دینی می‌دانند، و باز شناعت قبیحه آنست که برای حل هر مشکل دنیوی به سوی آن قبور رجوع می‌آرند و تضرع و الحاح و اظهار نیازمندی آن قدر در آنجا باشد که گاهی عشر عشیر آن در مسجد نماز به سوی خدای تعالی حاضر و ناظر نکرده باشند. به نام صاحب قبر دعا و نداء می‌کنند و اولاد و رزق ازو می‌طلبند و با ادب متوجه شده عکوف در آنجا می‌نمایند و ملابس فاخره بر آن قبور می‌پوشند و آنها را به خوشبوئی‌های می‌آلایند و استعمال بخور می‌نمایند، آنجا را چراغان نموده و شموع و دیگر اسباب تزئینات را بر مقابر ثواب دانسته در آنجا صرف می‌نمایند و بدین اسراف تقرب آن بزرگ و خوشنودی روح وی می‌خواهند و دیگر افعال نسبت به قبور بزرگان به عمل می‌آرند که از آن جمله مشرکان هنوز پیش اصنام خود می‌کردند. (البلاغ المبین).

و در ص ۴۲ می‌فرماید: پس حکم اسلام در آنها اینست که همه را منهدم ساخته زمینش هموار کرده شود، یعنی مسجد بر قبر و گنبد قبر را و همچنین قبه‌هائی که بر قبور بنا شده اند، هدم آن واجب است؛ زیرا چه آنها بر عصیان پیغمبر ﷺ و برخلاف دین ایشان اساس نهاده شده است و هر بنائی که بنیاد نهاده شود بر معصیت و مخالفت رسول ﷺ پس آن بنیاد چون مسجد ضرار

اولی به هدم است، و نیز سبب وجوب هدم چنین بنای آن است که آن سرور ﷺ بنا بر قبور را نهی فرموده و منع کرده و بر آنها که قبور را مساجد گیرند لعنت کرده است، پس واجب شد که به هدم آنچه از جانب رسول الله ﷺ ممنوع است و بناکننده ی آن لعنت شده مبادرت و مسارعت نماید.

ازینجا است که علماء اسلام گفته اند: جائز نیست که برای قبور شمعی و چراغی و روغنی و غذائی و غیره نذر شود چرا که این نذرِ معصیت است و ایفای آن مباح نیست، و نیز جائز نیست چیزی ازین قبیل برای قبور وقف شود، زیرا که این وقف صحیح نیست و تنفیذ آن حلال نه.

و در ص ۴۸ تحریر می فرماید: افسوس که مردم درین زمانه راهِ راست را گذاشته کجروی اختیار کرده اند، هر سنگی و هر مکانی را که به سوی بزرگی منسوب می شنوند، آن را به تعظیم و تکریم پیش می آیند و از مظنه فتنه شرک اندیشه نمی دارند و آن جا را قبله توجیه و مقام حاجات روائی خود دانسته از دور و نزدیک می دونند و به شیرینی و گل های و خوشبو تقرب روح منسوب الیه می جویند، و همچنین تسبیح خاک شفا و عصای پیران را به جای پیر می گویند، اگر عصا و نعلین چوبی و کلاه و جبه و دستار و تسبیح و غیر آنها که از مشائخ به مریدان می رسد و به دست کسی افتد، آن را زیارت گاه مردم سازند، نام آن را درگاه شریف نهند، چنانچه کسی می گوید که: مرا از گلیم خاص فلان بزرگ فیضی رسیده است که از احیای زمانه آنقدر حاصل نمی تواند شد، و بعضی می گویند که: وقت در بر کردن جبه فلان بزرگ بر من حالتی عجیب روی می نماید که در غیر آنوقت آنچنان

نمی‌باشد، و اکثر از افراط تعظیم آن وسایل را استعمال نمی‌نمایند و به عطریات و خوشبوئی‌ها آلاینند و یک سو نگاه می‌دارند و روزی در سال تمام برای زیارت آن اذنِ عام می‌نمایند الخ.

و در ص ۵۱ می‌نویسد: مخفی نماند که تعظیم اشیای منسوبه به بزرگان دفعهٔ موجب کفر و شرک نیست، اما رفته رفته این داء عضال از حدِّ خود گذشته بیماری نفاق پیدا می‌کند و این نفاق آن است که چون علماء این جاهلان را از این تعظیم‌ها باز دارند، ایشان حيله و اعتذار غلبهٔ محبت نسبت به بزرگان دین می‌کنند و می‌گویند: حرکات ما از ما به سبب غلبهٔ حال صادر می‌شود، پس هر گاهی که این بیماری از حدِّ خود می‌گذرد در دام شرک جلی گرفتار می‌شوند و برملا می‌گویند که: این مانعان خیر از کوچهٔ معروف اولیاء الله آشنا نیستند، و ایشان را منکر کرامت اولیاء الله می‌گویند الخ.

و در ص ۵۸ مرقوم می‌فرماید: و از آنجمله است سخن‌های دروغ که مرده پرستان بر رسول گرامی اسلام افترا نموده‌اند، از جمله: «إِذَا أَعْيَبْتُمْ الْأُمُورَ فَعَلَيْكُمْ بِأَصْحَابِ الْقُبُورِ». «هر گاه در کارها درمانده شدید به اصحاب قبور (مرده‌ها) مراجعه کنید» مثلاً حدیث «لَوْ أَحْسَنَ أَحَدُكُمْ ظَنَّهُ بِحَجَرٍ لَنَفَعَهُ» «اگر یکی از شما به سنگی گمان نیک کرد، آن سنگ به او فایده می‌رساند». و امثال این روایت‌های موضوعی که صراحتاً مناقض دین اسلام اند، این دروغها به سبب وضع عابدانِ اصنام و مقابر در جهان و نزد اهل ضلال رواج یافته‌اند، این جاهلان نمی‌فهمند که جز این نیست که خدای

تعالی رسول الله ﷺ را بر عکسِ عقائد آنها فرستاده تا آنانکه به سنگ و درخت و مرده حسن ظن داشته اند را به قتل برساند، پس آنحضرت ﷺ به هر طریقه که یافت امتِ خود را از شیفتگی به قبور یک سو نمود.

گویم: این احمقان زمانه در مقابله آن ذات گرامی امت را دوباره دعوتِ قبرپرستی می دهند، چنانچه نزد احقر بارها مریدان و معتقدان مشائخ پیری بیان کرده اند که تو از رفتن بر سرِ قبور و غیره سخت منع می کنی، اما مشائخِ ما خود هم می روند و ما را هم امر می کنند، بلکه بارها ما برای استشفای امراض نزدشان رفته ایم، ما را گفته که: این مرض از شامتِ آن است که فلان صاحبِ قبر که استادِ قدیم شما بوده حالا شما به قولِ ملایان عمل کرده اید و احترام و تعظیمشان نمی کنید، شما را دعای بد کرده اند، دوباره رجوع کنید. نعوذ بالله کسی که به این درجه مقابلِ صاحبِ رسالت است او را چگونه مسلمان تصور کنیم، چه جای بزرگی و شیخیت!!

و در ص ۵۹ می فرماید: و از آنجمله است حکایات دروغی که از عبادِ مقابر منقول شده است که، فلان شخص به فلان قبر رسید و استعانت کرده بود از شدتی که داشت رهائی یافت و بر فلان شخص آفتی نازل شده بود، اما او آمده مستدعی به صاحبِ این قبر گشت، پس صاحبِ قبر ضررِ او را کشف کرد، و فلان شخص در حاجتی که داشت، نزد فلان قبر دعا کرد پس حاجتش روا شد و نزدیک این خادمان و مجاوران ازین قسم چیزها است که ذکرِ آن طولی دارد.

غرض که ایشان کاذب‌ترین خلقِ الله اند که بر زنده و مرده دروغ می‌بندند، و نفوس بنی آدم بالطبع شیداء اند برای قضای حوائجِ خویش و ازاله ضروریات خصوصاً هر که فرد مضطر به هر سبب فلاح خود می‌جوید، اگرچه اندران کراهتی باشد، پس چون کسی می‌شنود که فلان قبر در حقِ حاجت روائی تریاقِ مجرب است به سوی آن قبر، یا آن دکتر، یا آن ملا، یا آن آب میدود و آنجا رفته به سوزِ سینه تضرع و زاری و مسکنت و دعا و التجا می‌نماید، پس خدای تعالی نظر بر مذلتِ او نهد و مدعای او برمی‌آرد و حاجتش روا می‌کند آن احمق می‌فهمد که ازین قبر کارِ من انجام گرفت و او نمی‌داند که از مولای کل است.

اگر این شخص بر دوکان و یا بازار و یا در حمام به ذلت و انکساری دعا می‌کرد حاجتش روا می‌گردید، پس این جاهل می‌پندارد که این قبر را تأثیر است در اجابتِ دعاء، و نمی‌داند که خداوند دعای مضطر را اگرچه کافر باشد قبول می‌فرماید و حاجتش روا می‌کند درین امر تأثیر قبر فهمیدن بی‌عقلی است و نیز هر کسی که دعای او قبول شود رضای خدای تعالی برای او لازم نیست و نه محبتِ او؛ زیرا که خدای تعالی دعای مؤمن و کافر و فاجر را قبول می‌کند. یسرنا الله تعالی من الدعاء والعمل ما یکون موافقا لرضائه وبلطفه وکرمه، انتهى.

حدیث مرتضی علیه السلام در باره هدم قبور: امام مسلم بن حجاج نیشابوری رحمته الله در صحیح خود از ابی الهیاج الاسدی می‌آرد که گفت: علی مرتضی شیر

خدا ﷺ برایم فرمود: آیا نفرستم ترا بر آن عمل لازم که لزوماً فرستاده و مأمور کرده بود مرا بر آن رسول الله ﷺ، آن این است که مگذار هیچ عکسی مگر این که آن را محو کن و مگذار هیچ قبری بلند شده، مگر این که آن را هموار کن. و نیز ابوالهیاج از جابر ﷺ می‌آرد که آن حضرت ﷺ از آن که بر قبر نشسته شود نهی فرمود که آن منافی عزت و اکرام مؤمن است الخ.

آگهی: خیلی افسوس است برای اهل بدعت که خود را محب و عاشق شیر خدا ﷺ می‌دانند بازهم به این قول او عامل نیستند، و بیشتر از همه در عکس پرستی و قبرپرستی اشتغال دارند، خداوند متعال ما را و ایشان همه را هدایت فرماید.

عدم استمداد صحابه ﷺ از قبر آنحضرت ﷺ

آنحضرت ﷺ وقتی که از دنیا رحلت فرمود، عمر فاروق ﷺ و بعضی دیگر از صحابه کرام ﷺ از صدمه مفارقت پراکنده حواس گردیدند، حتی که کسی را خبر موت آن ذات اقدس گفتن نمی‌دادند، و صدیق اکبر ﷺ آن وقت به خانه دیگر در محله دور از خانه آن جناب بودند، بعضی صحابه آن بزرگوار را خبر دادند و حادثه را چنین متغیر دیدند، ایشان بعد از زیارت جسد اطهر ﷺ بالای منبر رفته فرمودند وقت زیارت: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِيَّاهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [زمر: ۳۰]. «بی گمان تو خواهی مرد و به یقین آنان نیز خواهند مرد» و چون بر بالای منبر رفتند دوباره خواندند: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ

الرُّسُلُ ﴿آل عمران: ۱۴۴﴾. «و محمد جز فرستاده‌ای از سوی خدا که پیش از او هم فرستادگانی [آمده و] گذشته‌اند، نیست» مردمان را خوب آگاه کردند و بعداً متوجه شدند که شاید کدام یکی از فرط محبت یا غایتی غم بی‌اختیار بر قبر مبارک افتد یا طالب استمداد شود ازین وجه فرمودند: ای مردمان هر که عبادتِ محمد ﷺ کرده است، پس ایشان مرده است و هر که الله را عبادت می‌کند، او زنده و قائم است، یعنی فانی و مخلوق قابلِ عبادت و استمداد نیست، لائقِ عبادتِ حی قیوم است.

آثار فاروق اعظم ﷺ سر بسر هادم اساس پیرپرستی و گورپرستی اند، شجره بیعه الرضوان را قطع می‌کند و حجر اسود را چه خطاب می‌کند، تا کسی این خیال نکند. و عثمان ذی النورین ﷺ بر سر منبر بر مقام نبی ﷺ ایستادند و خطبه گفتند، اگر چه شیخین از غایت ادب از قیام آن مقام عالی تحاشی کرده بودند، محققین می‌فرمایند: ذوالنورین ﷺ چنان کرد تا مردم را در استعظام نشستگاه و موقف بزرگانِ خود حجت نباشد و باب فتنه شرک خفی و آثار پیرپرستی مفتوح نگردد، و این فتنه بس عظیم است که پیشینیان را اول همین فتنه در پیش آمده بود و انجام کار نوبت به اتخاذ ارباب من دون الله رسانید، و از دیگر صحابه ﷺ به کثرت چنین روایات بین اوراق مسطور است.

مشائخ طریقت به اجماع گورپرستی را شرک فرموده‌اند

خواجه بزرگ می فرماید: شعر

یک گربه زنده پیش عارف

بهتر ز هزار شیر مُرده

شیخ عبدالقادر جیلانی و شیخ شهاب الدین سهروردی^۱ و خواجه معین الدین اجمیری که شافعیان اند و شیخ گیلانی حنبلی بود و فتوی به مذهب شافعی می داد و خواجه عبدالخالق غجدوانی^۲ و خواجه احمد بسوی و خواجه بهاؤ الدین بخاری رحمهم الله و قدس اسرارهم، و غیر از ایشان همه اتفاق دارند که گورپرستی بزرگترین شرک و مانع راهِ خدای ذوالجلال است.

حالا این صوفیانِ گورپرست از کدام مذهب و کدام سلسله اند که اتباع یکی نمی کنند، بسا است که انسان به فریب شیطان استدراج را هم کرامت می فهمد و اعتقاد می کند که این بزرگ و کاملی است.

محدث هند شاه ولی الله دهلوی رحمته الله در بلاغ المبین نقلاً از «اخبار الأخیار» شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمته الله می آرد که ایشان از احوال شیخ

۱- شهاب الدین یحیی ابن حبش بن امیرک ابوالفتوح سهروردی، ملقب به شهاب الدین و شیخ اشراق و شیخ مقتول، (۵۴۹ - ۵۷۸ ق) یا (۱۱۵۴ - ۱۱۹۱ م) فیلسوف نامدار و از بزرگان تصوف بوده است. [مصحح].

۲- خواجه عبدالخالق بن عبدالجمیل غجدوانی (متوفی ۵۷۵) از خلفای خواجه یوسف همدانی، سر سلسله ی طریقت خواجگانیه و از مروجان طریقت نقشبندیه است. [مصحح].

خود شیخ عبدالوهاب متقی فرمودند: که وقتی سخن در استدراج رفت، فرمودند که: گاهی خداوند فاسقان و مبتدعان را نیز قوتی می‌دهد که بدان جذب قلوب عوام می‌توانند کرد، آنها را که در شریعت قدم راسخ ندارند از جا می‌برند، حکایتی از سرگذشت خود بیان فرمود که: وقتی در ایام سفر در شهری از دیارِ دکن افتادیم، قاضی شهر عبدالعزیز نامی شافعی مذهب بود، از او پرسیدم که در شهر شما مردی از جنس علماء و فقراء باشد که با وی صحبت توان کرد، گفت: شخصی است از اهل باطن مشهور اکثر مردم معتقدِ او هستند، لیکن به علت اینکه مرتکب بعضی نواهی می‌شود روابط ما و او خوب نیست، بر نشانی که قاضی داده بود بدیدن او رفتم، دیدم که بر مکانی مرتفع با جماعتی از مردان و زنان نشسته است از آمدن ما خوشحال شد و مرحبا گفت، بعد از آن شراب‌خوری شروع کرد و ما را نیز اشارتی به خوردن آن کرد، گفتم: این حرام است، خوردنی نیست، هرچند مبالغه کرد امتناع ما بیشتر شد و گفت: نمی‌خوری ببین که ترا چه کنم؟ از وی مکدر برخاستم و پیش یاران آمدم، لیکن قصه آن به میان نیاوردم، و همچنان مغموم به خواب رفتم، دیدم که بستانی بس لطیف و پُر از اشجار و فواکه و انهار زیاده‌تر از آنچه تصور توان کرد و در راه وی خارها و محنت‌ها و شدت‌ها است که وصول بدان متعذر است، و همان مرد پیاله شراب در دست گرفته پیش آمده می‌گوید که: بخور، من ترا درین بُستان می‌رسانم در خواب نیز از ارتکاب آن به طور بیداری امتناعی و ابائی رفت و بیدار شدم و لاحول گفتم،

باز به خواب رفتم، چنان دیدم، و الله اعلم چهل، تا پنجاه بار همین حالت دیدم برخاستم و بعد درود بر آنحضرت ﷺ خواندم و به جناب خداوند تعالی دعا و التجا کردم باز به خواب رفتم، دیدم که من در خدمت آنحضرت ﷺ حاضرم و در دست آنحضرت ﷺ عصائی است، ناگاه آن مبتدع پیدا شد، آنحضرت ﷺ عصا به جانب وی انداخت و او به صورت سگی گشت و از پیش آنحضرت ﷺ گریخته رفت و آن وقت به من فرمود: وی گریخت آینده درین شهر نخواهد ماند، پگاه به منزل آن رفتم دیدم که آن نیرنگ باز آنجا نیست، مردم می گفتند که: وی خانه ویران کرد و رخت اقامت ازینجا بریست و رفت (ص ۱۸۱ تا ۱۸۲).

اینجا بین این بدبخت سگ را استدراجاً چه کرامت و جذب قلوب داده بودند که به قاضی هم منکشف نمی شد، و خلق او را کامل می دانستند، و در حقیقت آن سگ مبتدع بود. شعر:

ای بسا ابلیس آدم روی هست
 پس بهر دستی نباید داد دست
 کار شیطان می کند نامش ولی
 گر ولی اینست لعنت بر ولی
 کار پاکان مردی است و گرمی است
 کار دونان حيله و بی شرمی است

ولی اگر هر قدر کمالش بزرگ گردد باز هم به انبیاء علیهم السلام و صحابه رضی الله عنهم و ائمه رحمة الله نمی‌رسد، و احکام شرع از او ساقط نمی‌گردد، همیشه او تحت احکام شرع مکلف است مثل عوام.

در روایات است که در زمانِ فاروق اعظم رضی الله عنه شخصی را از اصحاب بدر به تهمت شراب‌نوشی گرفتند، چون نزد فاروق رضی الله عنه آوردند، گفت: من از مغفورینِ بدرم به نص قطعی ارشادِ نبوی: «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ» لذا بر من حدِ شراب نیست، فاروق و اصحاب رضوان الله علیهم با وجود صحت این روایت او را معذور ندانستند، بلکه حدِ شراب زدند، معلوم شد که هیچ ولی و کامل به کمال خود از دائره تکلیف شرع بیرون نخواهد شد.

فصل ششم بعض مسائل متعلق به قبور

۱- پخته کردنِ قبر و قُبّه بستن بر آن و پرچم بلند کردن و چادر بر او انداختن همه حرامست و بدعت (فتاوی رشیدیّه ص ۱۱۲ و امدادیّه و فتاوی دارالعلوم و احسن الفتاوی و فتاوی عزیزی و فتاوی لکنوی و غیره).

۲- بوسه دادنِ قبر و سجده کردنِ آن و سر نهادن بر آن و بوسه دادنِ قبر استاد و والدین همه حرام است و ممنوع. (ص ۱۳۰ رشیدیّه). و در فتاوی دارالعلوم موجود است که اگر سجده غیر الله به قصدِ عبادت باشد یا به صورتِ عبادت، اگرچه نیت عبادت نباشد، این هر دو صورت به اجماع کفر اند و شرک و بر باقی صورت مثل سجده تحیه و غیره بعضی آنها را هم کفر و شرک گفته اند، و بعضی کبائر، اما به حرمت و قریب کفر بودنِ آن اتفاق

است. (ص ۱۳۷ ج ۵ و ۶). و در صورتِ اولی زن او یا شوهرِ زن به اتفاق جدا می‌گردد و در ثانی اختلاف است، اما احتیاط در تجدیدِ نکاح است.

۳- طوافِ قبر هم حرام است، اگر آن را ثواب داند کافر می‌گردد، و زن جدا می‌گردد. (رشیدیّه ص ۱۳۰، به حواله بحر و نهر از شرح مناسک القاری).

۴- به دورهٔ مرده گردیدن و صدقه کردن حرام است.

(ص ۱۹۱ امداد المفتین، ج ۵ و ۶)

۵- بر سرِ قبر برای صدقه غذا فرستادن بدعت و نارواست.

(ص ۱۹۴ ج ۵ و ۶- امداد المفتین).

۶- برای ایصالِ ثواب تعیین کردن محل قبه و گنبدِ فلان بزرگ بدعت است.

۷- آویزان کردنِ جرس و دیگر مزینات بر قبور و گنبدِ آن بدعت است.

۸- موی بچه‌ها را تراشیده بر گنبد آویزان کردن بدعت است.

۹- گوسفند و مرغ را کشته اعضای آن را آویزان کردن بدعت است.

۱۰- ذبح کردنِ حیوان بر قبورِ از شرک و بدعت است.

۱۱- جشن نهادن و گندم و غیره نهادن بر سر قبور بدعت است.

بعضی ازین مسائل در بیانِ شرکیات گذشته است.

فصل هفتم در بیان بدعاتِ رمضان

- ۱- حافظ قرآن در رمضان مبارک شتاب خواندن و ختم کردن یا بسیار ختم خواندن را با سرعت و شتاب کمال و افتخار بس بزرگ می‌داند، در این شتاب بسا است که چنان غلطی می‌شود که نماز فاسد می‌گردد و او بیدار نیست، یا که ترتیل که فرض است بالکل متروک می‌گردد این خود گناهی مستقل است چه جائی که مقصد افتخار و نمود باشد، اگرچه تخفیف هم در نظر گیرد ولی ملاحظه ترتیل هم بکند.
- ۲- مُزد گرفتن حفاظ بر ختم قرآن یا از قرائن معلوم باشد که مزد می‌دهند و اگر نه حافظ نزد ایشان نمی‌نشیند، پس معروف هم کالمشروط است و حرام.
- ۳- ختم شینه که در آن محض ریا و افتخار در نظر است و ملاحظه حروف و ترتیل اصلاً نیست.
- ۴- بعضی جا در میان تراویح صلوات بر محمد رواج دارد، این بدعت است.
- ۵- بعد از هر تراویح دعاخواندن بدعت است.
- ۶- در میان تراویح و وتر التزام دعا به اجتماع بدعت است.
- ۷- در بعض جا بعد نماز عشاء و تراویح در مساجد نفل به جماعت می‌خوانند یا قضای عمری به جماعت می‌خوانند بدعت است و مکروه.

- ۸- در بعض جا بعد تراویح افرادی چند حلقه بسته می‌نشینند و هریک، یک قرآنکریم در دست خود گرفته و دوره می‌کنند، یعنی یک نفر یک رکوع می‌خواند، دوباره دوم همینطور تا آخر این هم بدعت است.
- ۹- چون امام شروع قرائت می‌کند بعض اشخاص نشسته سخن می‌کنند تا این که امام به رکوع برود، شریک شده رکوع می‌کنند، این خیلی بد و بی‌ادبی با قرآن و نماز است به همراه امام شروع کند.
- ۱۰- بسا اوقات حافظ از خارج نماز، حافظ نماز را فتح و لقمه می‌دهد، این نزد بعضی مفسد نماز است.
- ۱۱- بعض جا بعد نماز وتر در رمضان و غیره یا در صبح حلقه ذکر جهریه منعقد می‌شود نزد احناف بدعت است.
- ۱۲- آن شب که ختم قرآن می‌گردد شیرینی و غیره تقسیم می‌شود، این عمل بدعت است.
- ۱۳- در مساجد شب ختم قرآن مقدس یا عموم رمضان یا عموم اوقات در بعض جا چند برق یا چراغ روشن می‌کنند، درین امر چند مکروه جمع می‌گردد: ۱- اسراف. ۲- افتخار و ریا. ۳- مسجد یک تماشه گاه می‌گردد، عبادتگاه را تماشا کردن خیلی بد است. ۴- توجه نمازیها به آن طرف متوجه شده از خشوع غفلت می‌کنند.

۱۴- در بعض جا در شب قدر مردمان به اجتماع در مساجد اهتمام احیاء لیلة القدر می کنند و آنجا اکل و شرب و گاهی گفتگو می گردد، این هم بدعت و مکروه است.

۱۵- رسم روزه کشائی بدعت است، آن اینست که چون بچه اول روز روزه داشت و افطار کرد در گردن او عقد می اندازند و چیزی پخته تقسیم می کنند.

۱۶- در جمعه اخیر رمضان در خطبه الوداع و الفراق خواندن بدعت است.

۱۷- در جمعه اخیر رمضان قضای عمری به التزام جماعت خواندن بدعت است.

فصل هشتم در بیان بدعات مدارس و مساجد

۱- به صورت تخصیص و تعیین چنده کردن در مجامع برای مدرسه و مسجد بدعت است، مثلاً گوید: فلانی تو چه قدر می دهی یا گوید فلان اینقدر داده است و حیف است که تو اینقدر بدهی، یا مردمان خاص و صاحب ثروت را گرفته در جائی جمع می کند و می گوید که: شما هرکس هر قدر که می دهید بگوئید که من می نویسم و همت کنید که از فلان کم نباشید که اینقدر داده است.

۲- یا همان چنده به غیر ضروریاتِ مدرسه و مسجد باشد هم بدعت است.

۳- یکی از رسوم این است که چون مهمتم مُرد فرزندش اگرچه قابلِ اهتمام آن مدرسه نیست، محض برسم استادزادگی مهمتم می کنند یا فرزندِ مدرس را همچنان مدرس می کنند.

۴- در جلسه و دعوات مدارس وقتاً فوقتاً امور غیر ضروری به راه انداخته و در آن مصرف می کنند.

۵- یکی از رسوم چنده برای تزئین و بلند کردن مناره‌های مدرسه است.

۶- یکی از مکروهات و اسرافها و تفاخر چنده کردن و صرف کردن برای تزئین زیاد مساجد و بلند کردن مناره‌های غیر ضروری است. این عمل مکروه و تماشگاه کردنِ عبادتگاه است که مکروه دیگر است، و تشبه به غیر اقوام اسلامی است، این مکروه دیگر است، و بر این کار استدلال کردن از فعل ذوالنورین علیه السلام صحیح نیست؛ زیرا: نخست- ایشان از مال خود کرده بود، دوم- در آن دوران تکلفات زیادی نبود و فعل خود را بر آن قیاس نباید کرد.

کارِ پاکان را قیاس از خود مگیر

گرچه باشد در نوشتن شیر شیر

۸- یکی از رسوم مساجد اینست که سه و چهار مصلی در محراب یکی بر بالای دیگری می نهند، این اسراف است و افتخار و نمود.

بیان مسائلی از کفریات و شرکیات و بعضی عقائد

- ۱- الله تعالی را شاهد کرده گواهی دروغ‌دادن کفر است، مثلاً گوید که: خدا گواه است که من این کار نکرده‌ام و حالان که کرده است.
- ۲- وظیفه «یا شیخ عبدالقادر جیلانی شیئاً لله» و یا بهاء الدین مشکل کشا مشکل ما را کشا، شرک اند.
- ۳- کلمه کفر را عمداً گفتن اگرچه بر آن اعتقاد نباشد هم کفر است.
- ۴- در کارهایی که خلاف شرع اند اگر از کدام عارف متشرع دیده یا شنیده شد تأویل لازم است و اگر نه آن را رد کند.
- ۵- منکر کتب حدیث و فقه کافر است.
- ۶- صلیب و زُنار و کراوات در گردن انداختن کفر است.
- ۷- یا رسول یا غوث یا پیر یا قلندر یا غیربشاه با عقیده غیب‌دانی آنها کفر است، و به غیر عقیده ورد آن مکروه است و مشابه شرک. اما اگر به طور قضیه اتفاقیه یا در دوران کلام یا شعر چنان گفت گنجائش دارد و خلاف اولی است.
- ۸- در تعویذ نوشتن این کلمه «یا حضرت این را به تو سپردم» موهم شرک است.
- ۹- استعاذه از اولیاء به عقیده قدرت آنان شرک است.

- ۱۰- اهانت و توهین علماء ربانین و توهینِ علم کفر است.
- ۱۱- نظم کلام الله را به شعر و نظم در آوردن و فارسی و غیره کردن کفر است.
- ۱۲- ورد کردن، یا رسول الله أَنْظُرْ حَالَنَا، مکروه است اگر عقیده غیب نباشد ورنه کفر است.
- ۱۳- کبیره را حلال دانستن کفر است.
- ۱۴- قصداً شرک کردن با وجود تصدیق قلبی شرک است.
- ۱۵- پیامبر ﷺ را در اشعار یا غیره صنم یا بت گفتن کفر است.
- ۱۶- رسول بخش، امام بخش، غوث بخش، پیر بخش، قلندر بخش، سالار بخش از اسماء هر چه بندگی و بخشش به نسبت مخلوقی باشد ممنوع و موهم شرک و واجب التبدیل است.
- ۱۷- عار دانستن نکاح دو زن کفر است.
- ۱۸- بر حکایات شرکی که اهل بدعت از شیخ گیلانی و قلندر بادشاه و شمس تبریزی رحمهم الله می کنند تصدیق آنها هم شرک است.
- ۱۹- منکر بشریت آنحضرت ﷺ کافر است.
- ۲۰- تکلیف دادن جن انسان را حق است.
- ۲۱- اولیاء مثل شهداء از عذابِ قبر محفوظ اند.
- ۲۲- کراماتِ اولیاء حق است.

- ۲۳- داستان اینکه آنحضرت ﷺ را شب معراج از شانه شیخ گیلانی برداشته اند غلط و دروغ است.
- ۲۴- بی ادبی در حق صحابه ﷺ فسق است.
- ۲۵- رحمة للعالمین صفتِ خاصه آنحضرت ﷺ نیست، اگر یا نبی ولی را هم رحمة للعالمین به تأویل گفت گنجایش دارد.
- ۲۶- تخصیص اسم گرامی علی مرتضی به کرم الله وجهه از جهت آنست که بدبختان خوارج او را سوّد الله وجهه می گفتند، اهل حق در مقابله ایشان کرم الله وجهه گفتند.
- ۲۷- هیچ شفاعت به جز اذن خداوندی نمی شود، مسائل بالا مأخوذ از فتاوی رشیدیّه اند، از باب الإیمان و الکفر و کتاب العقائد.
- ۲۸- بر آوردنِ فال، حرام و ممنوع است به ذریعه کتاب باشد یا حساب یا تسبیح و غیره.
- ۲۹- تارکِ سنت تا دم موت از شفاعتِ آنحضرت ﷺ محروم است.
- ۳۰- روایتِ سایه نداشتن آنحضرت ﷺ صحیح نیست، اگرچه روایتِ ضعیف در خصائص کبری سیوطی از حکیم ترمذی و جامی در شعر خود آورده است (از امداد الفتاوی ج ۵).
- ۳۱- تارکِ نماز از دائره اسلام خارج نیست، اگرچه سخت گهنگار است.

- ۳۲- در اسلام و کفر والدین آنحضرت ﷺ توقف اولی است.
- ۳۳- عالم اگرچه فاسق باشد توهین او روا نیست، مگر آن که مبتدع باشد.
- ۳۴- را ثواب صدقات و غیره اگر به جماعتی به بخشد، در بین مرده گان تقسیم می شود.
- ۳۵- آمدن روح مرده در مکان خود وقتاً فوقتاً صحیح نیست.
- ۳۶- اگر کسی گوید: من قرآن را تسلیم ندارم کافر می گردد.
- ۳۷- سجده کننده عکس مرشد و بادشاه کافر است.
- ۳۸- صحیح اینست که انبیاء علیهم السلام و اطفال را سوال قبر نیست.
- ۳۹- انکار شریعت کفر است نه انکار شریعت یک مولوی خاص.
- ۴۰- کفار هم در امت آنحضرت ﷺ از حیث دعوت داخل اند، امت دعوت گفته می شوند.

۱- احادیثی از رسول گرامی اسلام ﷺ وارد شده که دلالت می کند پدر و مادر ایشان در دوزخ اند، از آنجمله حدیث: عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْنَ أَبِي؟ قَالَ: فِي النَّارِ. فَلَمَّا قَفِيَ دَعَاهُ، فَقَالَ: إِنَّ أَبِي وَأَبَاكَ فِي النَّارِ. ودر صحیح مسلم، حدیث شماره: ۹۷۶ آمده است: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اسْتَأْذَنْتُ رَبِّي أَنْ أَسْتَغْفِرَ لَأُمَّيْ فَلَمْ يَأْذَنْ لِي، وَاسْتَأْذَنْتُهُ أَنْ أُزَوِّرَ قَبْرَهَا فَأَذِنَ لِي.

. برای تفصیل بیشتر به: شرح النووی علی صحیح مسلم، عون المعبود شرح سنن ابی داود، فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه و کتاب شرح عقیده طحاویه مراجعه شود. [مصحح].

- ۴۱- هر که گوید که: نبوت چیزی کسبی است یا عباداتِ اسلامی ضروری نیستند، کافر است.
- ۴۲- هر که گوید رفتنِ بیتِ الله به زیارتِ کدام بزرگی بر سبیلِ کرامت ممکن است، دروغی بس عظیم گفته است.
- ۴۳- ایصالِ ثواب برای مرده و زنده هر دو جائز است.
- ۴۴- حیاتِ انبیاء علیهم السلام در قبور به دلائلِ صحیحه ثابت است.
- ۴۵- آنکس که او رتبهٔ اجتهاد ندارد امثالِ عوام این زمانه او را تقلیدِ کدام مجتهد و عالم لازم است به نصِ قرآن: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْمُونَ﴾ [نحل: ۴۳] «پس اگر نمی‌دانید از [دانیان] اهل کتاب پرسید» و احادیثِ کثیره درین مورد وارد شده است.
- ۴۶- در وقت سفر رفتن اگر کسی بگوید که: "فرزندان و عیال خود را به خدا و به تو سپردم" این کلمه کفر است و نباید گفت و بهتر است گفته شود: "فرزندان و عیال خود را اولاً به خدا و بعد به تو سپردم".
- ۴۷- تعریف و ثنای کافر سخت گناه و فسق بوده و اندیشهٔ کفر هم بعض جا دارد.
- ۴۸- کسی که تعریف و مدح تعلیماتِ جدیده می‌کند و توهینِ علم و مدارس دینی و تدریسِ قرآنی می‌کند یا آن را بیکاری و گدائی تصور می‌کند کافر است.

- ۴۹- اگر کسی گوید که: خداوند ذوالجلال مرا چنین فرموده است یا جبرئیل با من چنان دستور داده است و به غیر واسطه در نظر دارد کافر است.
- ۵۰- توهین مسجدِ کفر است.
- ۵۱- کلمهٔ کفر بودن کدام لفظ و کافر شدن کدام شخص و فتوی کفردادن بر کدام شخص فرقه‌ها دارد همه را یک نباید شمرد.
- ۵۲- این کلمه که پیغمبر ﷺ از من نماز معاف کرده است کفر است.
- ۵۳- ستر شرعی را بد دانستن یا بدبختی گفتن یا زندانِ زنان یا ظلم دانستن کفر است.
- ۵۴- ریش را خراب دانستن یا توهین کردن یا مسخره و شوخی کردن کفر است.
- ۵۵- معتقد موتِ حضرت عیسی علیه السلام یا شهادتِ او کافر است.
- ۵۶- دعای «لی خمسة أطفی بها حر الوباء الحاطمة» در ایامِ وبا خواندن شرک است.
- ۵۷- دعای درود تاج را خواندن مکروه است که در او الفاظ شرکی موجود است.
- (از حسن الفتاوی جدید ج ۱ - و رشیدیہ ص ۱۴۵).

بیان بعض مسائل متفرقه از بدعات و رسوم و ممنوعات

- ۱- شب جمعه اول رجب صلوة الرغائب را به ترکیبی خاص کردن و نماز شب نصف شعبان به هیئتی مخصوصه و صلوة الضحی را با جماعت خواندن همه بدعت اند.
- ۲- صلوة غوثیه که نزد بعضی مروج است بدعت است.
- ۳- دعا و مجلس دعاء برای اختتام بخاری شریف بدعت نیست، اما تکلفات برای آن هم پسندیده نیست غایتش این است که بعد ذکر خیر دعاء قبول می گردد، و اینقدر در شرع اصلی دارد، اما این که در فلان تاریخ ختم معین بشود و این هیئت صورت التزام پیدا کند بدعت می گردد.
- ۴- بلا تعیین تاریخ و روز اگر به خاطر ایصالِ ثواب صدقه تقسیم کند یا اغذیه بخوراند، جائز است، اما هیئت پخته کردن و تقسیم کردن را خاص کردن هم بدعت است.
- ۵- التزام معانقه و مصافحه مردمانِ یک محله را در روز عیدین یا جمعه یا بعد هر نماز یا فقط بعد نماز صبح و عصر و غیره بدعت است.
- ۶- ذکر شهادت حسین بن علی رضی الله عنهما و اقوام او در روزهای عاشوراء به اهتمام مجالس و هیئات و التزام، بدعت و تشبه اهل بدعت است.

- ۷- مجلس مولود خوانی به التزام و به اهتمام و به هیئاتِ خاصه بدعت است.
- ۸- در مواقع وباها و مرض‌ها اذان دادن چند بار یا یک بار بدعت است.
- ۹- شب جمعه یا هفتم یا نهم یا عیدین را برای ایصالِ ثواب مُردگان به غذا و غیره خاص کرده در مسجد فرستادن بدعت است.
- ۱۰- در مجالس بدعات و سفره بدعات نشستن هم بدعت و ناروا است.
- ۱۱- دعاء در اولِ خطبه یا آخر خطبه عیدین بدعت است.
- ۱۲- در ختم قرآن و کتاب‌ها چنده کرده تقسیم شیرینی را التزام کردن بدعت است.
- ۱۳- التزام رجبی هم بدعت است، اگرچه به صورتِ تبارک الذی خواندن باشد.
- ۱۴- در سمینارهای کفار و مجالس شان و تعزیه های شان اگر چه امید تجارت و فائده بسیار باشد یا تماشا منظور باشد هرگز روا نیست.
- ۱۵- نعت و اشعار حکمت خواندن به حسن صوت یک نفر یا دو نفر همراه اگر دیگر مفسده شرعی، (که مجلس زنان و مردان و غیره اند) نباشند، جائز و روا است.
- ۱۶- سر برهنه کردن را اگر عادت خود گرداند مکروه است.
- ۱۷- سلام کفار به جز از ضرورت مییحه روا نیست.
- ۱۸- موی‌ها را فرق کردن سوای نصف سر مکروه و تشبه به فُساق است.

- ۱۹- حشرات را زنده در قلاب و غیره دوخته برای شکار در آب یا غیره نهادن مکروه و ممنوع است، بلکه بکشد و اینطور کند.
- ۲۰- زن را کفشِ آوازدار و زیورِ آوازدار روا نیست.
- ۲۱- فرزندان خود را همانم قرآن کردن یا تنها نام‌های خدا نهادن و یا سُور قرآن کردن مثلاً نام فرزند خود، قرآن کرد یا رحیم کرد یا قل هو الله یا یس یا طه کرد مکروه است.
- ۲۲- استعمال اجزای انسان و پیوندکاری اعضاهای انسان با انسان جائز نیست^۱.
- ۲۳- لباس سرخ معصفر برای مردان مکروه است.
- ۲۴- چلیم و تنباک و سیگار و دخانیات مکروه اند.
- ۲۵- تریاک یعنی شیره حرام است.
- ۲۶- تمام انواع شراب حرام اند از آب جو و غیره.
- ۲۷- مصافحهٔ واعظ بعد و عظ به غیر التزام جواز دارد و با التزام بدعت است، مگر وقتی که مسافر باشد مستحب است، اما هم به غیر عقیدهٔ التزام.
- ۲۸- در عروسی کفار رفتن روا نیست و رونده فاسقِ جاهر است.
- ۲۹- قند و شکر و روغن و تمام اغذیهٔ خارجی سواى گوشت یخچال تا حرمت شان معلوم نباشد حلال اند.

۱- در این مسأله بین علما تفصیل است و به طور عموم نمی شود گفت که جایز نیست، والله اعلم. [مصحح].

- ۳۰- بعد افتادنِ روح در بچه دوا خوردن زنان برای اسقاطِ او حرام است.
- ۳۱- در قطار و ماشین و هواپیما متاعی که اجازه بُردن نیست را بپوشد و ببرد روا نیست.
- ۳۲- کسی که مالِ او همه یا بیشتر از کسبِ حرام باشد قبول کردنِ دعوت او و گرفتنِ سوغات و هدیه او روا نیست.
- (از فتاوی رشیدیہ مبوّب، طبع سعیدی کراچی).
- ۳۳- بعد نمازها الترام کلمه طیبه به جهر یک بار یا بیشتر بدعت است.
- ۳۴- بروز عرفه در غیر عرفات جمع شده نماز و دعاء خواندن مکروه و بدعت است.
- ۳۵- در اذان چون نام گرامی آنحضرت ﷺ می آید بوسیدن دو انگشت و بر چشم نهادن ثبوتی ندارد.
- ۳۶- رفع یدین بعد اذان در دعای وسیله و غیره لغو است ثبوتی ندارد.
- ۳۷- شوم دانستن روز، ماه، مکان و یا منزل خاص غلط است.
- ۳۸- خواندن ابیات، صلوات و غیره توسط مؤذن قبل از اذان یا بعد از آن بدعت است^۱.
- ۳۹- سلام امام قوم را وقت قیام برای خطبه بدعت است.
- (از فتاوی درالعلوم مبوب ج ۵ و ۶).

۱- متأسفانه فرقه برلویه در پاکستان این بدعت را وقیحانه در هنگام هر اذان انجام می دهند.

۴۰- ذبح گوسفند و گاو به این مقصد که این مریض جن و دیو دارد، و خون خورده به ما صلح می کند حرام است و در «ما أَهْل لِغَيْرِ اللَّهِ» داخل است، و اگر برای این است که این صدقه برای دفع مرض نافع است، هم بدعت است، و اگر برای این است که این مریض را پوستش دربر می دهیم و گوشتش به نام خدا می دهم مانعی نیست. (امدادیه جلد ۵، مبوب).

۴۱- اگر واعظ در وقت وعظ برای تنشيطِ سامعین گاه گاه کلام نعتی می خواند که جماعت درود خوانند رواست، اما با التزام این عمل هم بدعت می شود.

۴۲- بعد اذان جمعه صدا کردن که الصلوة سنة رسول الله بدعت است.

۴۳- در دعا با جماعت «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ» خواندن و به جهر درود خواندن بدعت است.

۴۴- دعای دوم بعد نماز ظهر و مغرب و عشاء با این التزام عملی بدعت است، مفتی الهند و العرب مفتی محمد کفایت الله دهولی رحمته درین مسئله رساله مستقله به نام «النفائس المرغوبة فی حکم الدعاء بعد المكتوبة» نوشته و حدود ۲۰۰ تن از مشاهیر علماء نیز آن را تصدیق نمود اند، حتی که رئیس مبتدعین و بریلوین تصدیق کرده است، مطالعه باید نمود. و در احسن الفتاوی از ص ۳۴۱ تا ۳۴۷ بحث نفیس کرده است.

۴۵- بر سر قبر یا در داخل قبرِ مرده خوشبوئی انداختن بدعت است.

- ۴۶- بعد ختم دعاء بعد درود کلمه طیبه خواندن و دست بر او مالیدن بدعت است.
- ۴۷- بعد ختم اذان اگر مؤذن یا مجیب او چون کلمه طیبه ختم کرده محمد رسول الله اگر ضم کرد درینجا بدعت است.
- ۴۸- روز عید بعد نماز مردم در خانه‌های یک دیگر رفته می‌گویند: حقوق خود را بر من معاف کنید این کار ثبوتی ندارد، و التزام بر آن بدعت است.
- ۴۹- در وقت رخصت به یکدیگر می‌گویند: خدا حافظ، آن دیگر یا همین جواب می‌دهد یا می‌گوید: به سلامت، اینهم بدعت است، در حدیث درین وقت السلام علیکم آمده است، پس این کلمه گفتن رسمی جدید می‌باشد.
- ۵۰- در بعضی جاها وقت مصافحه خواندن درود مروج است و در حدیث دعای مغفرت آمده است.
- ۵۱- در فتنه‌های سیاسی اذان‌دادن برای رفع مصیبت بدعت است.
- ۵۲- رفتن در جماعت تبلیغ برای مدرس اگر اجازت مهمتم نباشد یا باشد، ولی درس‌های شاگردان فوت گردد و درس معطل ماند خوب نیست.
- ۵۳- تحصیل علوم جدید اگرچه بنفسه جواز دارد، اما آنها را جزء مدارس دینی قرار دادن یا امداد و اعانت ارباب امارت را در مدارس

داخل کردن به تجربه ثابت شده است که موجب تخریب و بی‌نوریِ مدرسه می‌گردد.

۵۴- خوردن و نوشیدن ایستاده به غیر عذر شرعی و چند جا مستثنی که زمزم و بقیه و ضوئ است مکروه است. (از أحسن الفتاوی جدید ج ۱).

۵۵- سبحة گردانی اگر از ریا خالی باشد جائز است.

۵۶- بوسه دادن دست عالم متقی و بادشاه عادل و پدر و مادر جائز است.

۵۷- بوسه رخسار یا دهن به این نوع که روش مبتدعین و فساق شده است خوب نیست.

۵۸- بسم الله بر پیشانی میت نوشتن و به همراه او عهدنامه نهادن و غیره بدعت اند. (از فتاوی مولانا لکنوی ج ۲ و ۳).

۵۹- سنگ را به آیات قرآنی یا کدام حدیث و قولی از کتب فقه و تاریخ کنده کرده بر قبر نهادن جائز نیست.

۶۰- اگر چیزی در پیشاب گاه حیوان داخل کرد تا شیر خوب تر بدهد و شیر دوشیدن گرفت شیر حلال است ولی این عمل خیلی ناروا است.

۶۱- استاد را کار گرفتن از شاگردان جائز است، و شاگرد را موجب سعادت است.

۶۲- مصافحه با زن و محارم خود اگرچه جائز است، اما صراحتاً مذکور نیست، مگر در روشنائی کلیات گنجائش دارد.

۶۳- امروز بُرش را به جای مسواک در وضوء استعمال می کنند در وقت ضرورت که مسواک نباشد گنجائش دارد، اما از خود برش خطرناک دارد که از موی خنزیر باشد، لهذا در ترک احتیاط است.

۶۴- در وقت سلام دست به سینه بستن یا بالای پیشانی بلند کردن اگر نزدیک است خلاف سنت است اگر مسلم علیه دور است گنجائش دارد.

۶۵- از کفار و مبتدع و فساق تعویذ و بند گرفتن روا نیست.

۶۶- برای طلب باران یا دفع بلا ذبح کردن حیوانات روا نیست.

(از فتاوی دارالعلوم ج ۷ و ۸).

۶۷- بعد فائزه استغفر الله گفتن در کدام روایتی نیامده است.

۶۸- نوشتن قرآن پاک در تعویذ و غیره به خون یا به نجاستی دیگر بدون اجبار و اضطرار به قصد و اختیار خود کفر است، اما اگر او را بادشاهی مجبور کرد به قتل یا قطع اعضاء و آن اجبارکننده را قدرت هم باشد آن وقت ارتکاب چنین عمل روا باشد، ولی باز هم صبر اولی است تا او را بکشند. و در حالت اضطرار مرضی که حکیم عالم متقی تجربه کار بگوید که: این شخص را اگر به این نوع معالجه کرده نشود، می میرد هم گنجائش دارد ورنه گنجائش ندارد.

۶۹- سر برهنه تلاوت قرآن پاک جائز است.

۷۰- سوختن اوراق پاره شده قرآن خلاف اولی است، به طریق ادب دفن

کند.

- ۷۱- استعمال غلاف ابریشمی بر قرآن مقدس جائز است.
- ۷۲- کسی که در ذکر اسم ذات یا کلمه طیبه مشغول است و دیگری تلاوت قرآن می کند آن را گوش کند یا مشغول وظیفه خود؟ بلکه مشغول گردد.
- ۷۳- قرآنکریم را به غرض زینت در آئینه بند کردن و روی دیوار زدن روا نیست، خلاف ادب است و به غرض تبرک جائز است.
- ۷۴- دعای «ناد علی مظهر العجائب الخ» حرام و نارواست.
- ۷۵- قاچاق آوردن کالای که قانوناً منع است، چون که خطرۀ جان و آبرو دارد و در خطرۀ افتادن آن دو شرعاً ناجائز است، ازین سبب از این کار احتراز باید کرد.
- ۷۶- مزدوری برای عکس کشی حرام است.
- ۷۷- هر فعل ناجائز مثل سینما و تلویزیون سازی و رادیو و بجه سازی، مزدوری آن هم روا نیست.
- ۷۸- اختیار هر مأموریت که در آن خلاف شرع کردن می خواهد حرامست.
- ۷۹- برای استقبال اکابر ایستادن جواز دارد، اما دست بسته ایستادن روا نیست.

بیان بعض بدعات متصوفه و مسائل چند

شاه اسماعیل شهید رحمته و قدس سره و برد مضجعه در صراط مستقیم ص ۴۳ می‌فرماید: «کشف و شهود که از مزاولت اعمال و اشغال سلوک پیش می‌آید مشترک در میان مؤمن و کافر و مبتدع و مُتبع سنت می‌باشد، لیکن ایمان مؤمن و عزم و اتباع سنت او باعث مقبولیت اوست، و کفر کافر و الحاد ملحد و بدعت مبتدع مورث رد او، پس صرف آن کشف و شهود را کمالی که مطلوب از انسانست دانستن خطائی محض است»:

۱- از عمده مخلان راه حق ملحدان صوفی شعار اند که از مخافت شرع باک نمی‌کنند، بلکه التزام آن را طریق خود می‌دانند و اشغال قبیحه مبتدعه شرک‌آمیز تعلیم و تعلم نمایند و کلام الحاد را در مردم افشا می‌کنند و حسب اقوال و افعال ایشان با ایشان معامله کند.

۲- سماع و غزل خوانی‌شان به غیر شرائط جواز است.

۳- حسن پرستی و امرد پرستی است.

۴- به تکلف گریه کردن و در وجد آوردن خود است.

۵- اجتماع زنان و مردان در یک مجلس است.

۶- نداء کردن مشائخ از بعید است.

- ۷- استعمال کلماتِ بی‌ادبانه است در حضرت الهی و حضرت رسول الله ﷺ و جنت در مجالس یا در اشعارِ خود - بیت:
- حافظا علم و ادب ورز که حضرتِ شاه
هر کرا نیست ادب لائقِ صحبت نبود
- ۸- ارتباط داشتن بین نامحرم فتنه بس بزرگ است.
- ۹- حلقه بستن و در مساجد نشستن به خواندن ذکر جههر.
- ۱۰- برائی زیارتِ قبور سفر کردن.
- ۱۱- اینکه گوید: مرا از خواندن اشعار فیض بیشتر می‌رسد از تلاوتِ قرآن.

- ۱۲- عقیده عصمت بر پیران داشتن کفر است.
- ۱۳- پیر را از هر جا بر حال خود آگاه داند، شرک است.
- ۱۴- ولایت را اکمل از نبوت دانستن.
- ۱۵- حصول فیض از قبر.
- ۱۶- شریعت و حقیقتِ طریقت را جدا دانستن زندقه است.
- ۱۷- علم دین را در تصوف کمالی ندانستن.
- ۱۸- عابد و درویش بی‌علم را از عالم بالاتر دانستن.
- ۱۹- ازدواج شرعی را معیوب دانستن.
- ۲۰- خلوت که درو جماعت نباشد و ترک مسجد باشد.
- ۲۱- زنان را خلافت دادن.

- ۲۲- غیر اهل تصوف را از ایمان دور دانستن.
- ۲۳- ذمه شفاعتِ ما بهر حال بر پیغمبران است، لذا گناه برای ما چندان مضر نیست.
- ۲۴- مریدان را اصلاح اخلاقیات تعلیم ندادن.
- ۲۵- پای بوسی پیران و تبرکات را از حد زیاد تعظیم کردن.
- ۲۶- بر سر قبورِ مشائخ خرافاتِ عُرس انجام دادن.
- ۲۷- بر قبورِ مشائخ مجاورت کردن.
- ۲۸- تصرفِ متصرفین را غیر واسطه دانستن شرک است.
- ۲۹- شیخ را ناودان فیض ذاتِ خدا تصور کردن شرکست.
- ۳۰- بر اذکارِ خود غره شدن و علماء بی عمل را تحقیر و توهین کردن بدترین ذممه تصوف است.
- ۳۱- فقیری را راهی دیگر و ملائی را راهی دیگر که با همدگر ضد دانستن گمراهی است.
- ۳۲- بیعت کردن با پیر غیر متشرع روا نیست.
- ۳۳- هر شخصی که علم دارد و متبع شریعت و سنت است، اگرچه کشف و کرامت و عبادتِ نافله نداشته باشد، انسان حق پرست است. و بویژه پیر و درویشی که برای زیارتِ قبور و بنای گنبد و ذبح گوسفند و نذر و نیازِ قبور تبلیغ و شایعه پراکنی کند، این شخص نمائنده شیطان و از عینِ شیطان هم بالاتر است، به سیرت ابلیس و به صورتِ بشر است.

(صراط مستقیم ص ۵۱).

- ۳۴- یکی از بدعاتِ قبیحه تکلف در گفتگو در مسئله توحید وجودیست.
- ۳۵- یکی ازینها گفتگو در مسائلِ تقدیر و جر و بحث آنست.
- ۳۶- یکی از آنها تعظیم مرشد است به حدی که در افراط العیاذ بالله او را به خدا یا به رسول ﷺ یا به صحابه ؓ یا به ائمه دین برسانند.
- ۳۷- یکی از آنها نماز خواندنست نزد قبرِ بزرگان.
- ۳۸- اشغالِ صوفیه چون که به طریقِ معالجه و اصل آنها از نصوص ثابت است، بدعت گفته نمی شوند.
- ۳۹- خواندن شجره اکابر بر سلسله خود بدعت نیست. آری، برای نام شجره دادن و گرفتن خالی از خلل هم نیست.
- ۴۰- مقصود از بیعت اصلاح است و بس، باقی کشف و غیره اهمیت ندارند.
- ۴۱- برای صوفی تبخّر علمی ضروری نیست، البته به قدر ضروریات و حاجات دینی او را علم ضروری است که از روی تعلّم حاصل کند یا استماع.
- (این مسائل نیز از کتب مذکور بالا مأخوذ اند، إلا ما شاء الله).

فصل اطردای در بیان جواب مختصر بعض روایات مبتدعین

تمهید: باید دانست که برای اثبات عقائد دلیل قطعی ضروری است، یعنی قرآنکریم و حدیث متواتره - به خبر واحد و روایات ضعیفه و قیاس اثبات عقائد روا نیست.

۱- یکی از مسائل معركة الآراء مبتدعین جواز نداء لغير الله است، ظاهر است که این مسئله اعتقادی است، پس باید که به دلائل قطعیه اثبات کرده شود و ظاهر است که این مسئله از قرآن و احادیث متواتره هیچ ثبوتی ندارد، و اگر کدام خبر واحدی پیدا گردد، هم به جواب ایشان کلام بانی و مؤسس این جماعت (فرقه برلویه) احمد رضا خان بریلوی کافی است، می گوید، ترجمه اش اینست:

در مخالفت عموم آیات قرآنی، استناد از اخبار آحاد محض هرزه بافی است.

(الفيوض المكية ص ۱۵۲ و انباء المصطفى ص ۴ - از گلدسته توحید).
و خودش هم در اثناء بیان مسئله مذکوره این قاعده را فراموش کرده که از روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما استدلال کرده است که باری پای ایشان آماس کرد کسی گفت: «اذْكَرُ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْكَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدَاهُ» «محبوب ترین مردمان نزد خود را یاد کن، پس گفت: یا محمداه».

(ابن سنی ص ۵۹ و ادب المفرد ص ۱۴۲ و کتاب الأذکار ص ۱۳۵ و شرح شفا از ملا علی قاری ص ۴۱ ج ۲ و شرح شفا از خفاجی ج ۳ ص ۳۹۷).
 برای این دلیل چند جواب ذکر می کنیم: ۱- این حدیث موقوف است مرفوع نیست و ضعیف است هم و هیچ سندِ او از جرح خالی نیست، چنانچه در یک سندِ آن ابوشعبه است، امام دارقطنی می فرماید: این متروک است.
 (میزان ص ۳۶۴ ج ۳ و لسان ص ۳۹۴ ج ۶).
 و در سند دوم آن محمد بن مصعب است، امام نسائی می گوید: ضعیف است. و امام ابوحاتم و نیز علامه خطیب می فرماید: کثیر الغلط است، عبدالله بن سیار می فرماید: ضعیف است، حاکم می فرماید: نزد محدثین ضعیف بود، امام ابن حبان می فرماید: احتجاج به او صحیح نیست. (تهذیب ص ۴۵۹ ج ۹، میزان ص ۱۲۷ ج ۳).
 و در سند سوم آن، زهیر بن معاویه عن ابی اسحاق است، زهیر اگرچه ثقه بود، لیکن محدثین این را تصریح کرده اند که هر حدیث او که به طریق ابواسحاق باشد ضعیف است، چنانچه حافظ ابن حجر در تقریب ص ۱۳۰ و علامه ذهبی در میزان ص ۳۵۵ ج ۱ و امام ابوحاتم به حواله تهذیب ص ۲۵۲ ج ۳ آورده اند. مأخوذ از گلدسته).

پس این روایت در باب عقائد حجت شده نمی تواند.

۲- این حدیث با وجود موقوف و ضعیف بودن مفید فریقِ مخالف نیست؛ زیرا که درین حدیث اذکر است، ادعُ نیست و حرفِ ندا که یا است برای قریب و بعید هر دو می آید، و اشتیاقاً ذکر کسی وقتی که او را حاضر ناظر

ندانند به حرفِ یا صحیح است. بسیار از صوفیاء و بزرگان و شعراء یا رسول الله به همین اشتیاق و غیر آن عقیده مرویست چنانکه محقق و مسلم عالم فریق مخالف، به نام مولوی عبدالسمیع بر این مدلل بحث کرده است که سلفِ صالحین یا رسول الله و غیره الفاظ را محض بر غلبه اشتیاق مراد می گرفتند نه که حاضر و ناظر.

ملاحظه شود (انوارِ ساطعه از ص ۲۲۷ تا ص ۲۲۹).

آری، اگر کسی مثل خانصاحب همین شق مدد و حاضر ناظر متعین کرده صدا کند حتما ناجائز می گردد، خانصاحب به زبان اردو می فرماید:

بیتھی اتھی مدد کی واسطی

یا رسول الله کہا پھر تَجھ کو کیا

(حدائق بخشش ص ۵۰ ج ۲). شعر اردو است.

دلایل سابق برای ناجائز بودن اعمال شنیع آنها کافی اند.

دوم- این روایت پیش می کنند که عبدالله بن عباس رضی اللہ عنہ پای او آماس کرد او هم ندا کرد یا محمداه. (کتاب الأذکار و غیره).

جواب این است که درین سند غیاث بن ابراهیم است، امام احمد می فرماید: متروک است، یحیی بن معین می فرماید: ثقہ نبود، جوزجانی می گوید که: احادیث جعلی می ساخت، امام بخاری می فرماید: متروک است، (میزان ص ۳۲۳ ج ۲).

سوم- ازین روایت استدلال می‌کنند که آنحضرت ﷺ فرمود: وقتی که کسی از شما در بیابانی سفر می‌کند و سواری او گریخت بگوید: «يَا عِبَادَ اللَّهِ أَعْيُونِي» و فی روایة: «يَا عِبَادَ اللَّهِ! احْبِسُوا فَإِنَّ لِلَّهِ حَاضِرًا» (مجمع الزوائد ص ۱۳۳، ج ۱۰، و ابن سنی ص ۱۶۲، و حصن و حصین ص ۱۶۳).

جواب: اول این روایت به یک سند از حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه مرویست که در سند او معروف بن حسان است، علامه هیشمی می‌نویسد که: ضعیف است، (مجمع الزوائد ص ۱۳۳)، ابن عدی می‌گوید: منکر الحدیث است. (میزان ص ۱۸۳ ج ۳)، ابوحاتم می‌گوید: مجهول است. (لسان المیزان ص ۲۱)، سند دوم تا عتبه بن غزوان رضی الله عنه می‌رسد و او از آنحضرت ﷺ روایت می‌کند، لیکن درین سند هم طبق تصریح علامه هیشمی بعضی راویان آن ضعیف اند. و خرابی دوم اینست که یزید بن علی با عتبه ملاقاتش ثابت نیست و نه او را دیده است و نه در زمانه او بوده است، لهذا این حدیث منقطع است که این دلیل ضعیف است.

(مجمع الزوائد، ص ۱۳۳).

جواب دوم: اگر با وجود ضعف بر این حدیث نظر طائرانه انداخته شود، معامله صاف معلوم می‌گردد، زیرا که آن عباد الله کیستند، از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که فرشته اند. (مجمع الزوائد ص ۱۳۲ وقال: رجاله ثقة).

پس طبق بیان ابن عباس رضی الله عنهما ما فوق الأسباب از غائبان و مرده‌گان طلب مدد ثابت نمی‌گردد.

چهارم - استدلال‌شان از قول علی رضی الله عنه که فرمودند: در بیابان چون خوفِ شیر و درنده باشد، بگوئید: «أعوذُ بَدَانِيَالِ النَّبِيِّ» (حیوة الحیوان، ج ۱، ص ۶ و ابن سنی ص ۱۱۳).

جواب: این حدیث با وجود موقوف بودن ضعیف است، راوی اول ابراهیم بن منذر است، امام ساجی او را صاحب مناکیر می‌گوید. (میزان ص ۳۱، ج ۱). راوی دوم عبدالعزیز ابن عمران است، امام بخاری، ابن معین، نسائی ابن حبان، ابوحاتم، ابوذرعه ترمذی، دارقطنی عمر بن شبه او را ضعیف گفته‌اند. (تهذیب ص ۲۵۱، ج ۲).

راوی سوم ابن ابی حبیب است که نام او ابراهیم بن اسماعیل است، امام بخاری او را صاحب مناکیر می‌گوید، امام نسائی، دارقطنی، ابن معین ابوحاتم سعد بن ابراهیم مطلقاً او را تضعیف می‌کنند، ابن مدینی و ابوداود و حافظ بن حجر رضی الله عنه می‌گویند که: هر حدیث او که از عکرمه باشد ضعیف است. (میزان ص ۳۱۷ ج ۱ و تهذیب ص ۱۸۱ ج ۳).

پنجم - روایتِ بلال بن حارث مزنی است که در قحط‌سالی گفتند: «یا محمداه» (کامل ابن عدی).

جواب: کامل ابن عدی از کتب درجه چهارم است و فیصله محدثین درین طبقه اینست که این احادیث قابل اعتماد نیستند که در عقیده یا عملی به آنها تمسک شود - (عجالة نافعہ ص ۷).

ششم - این دلیل می‌آرند که بر کلاهِ عبدالرحمن مسعودی نوشته بود
«محمد یا منصور» (تهذیب).

جواب: محدثین روایتِ او را ضعیف می‌گویند، فعل او را چگونه حجت
می‌گیرند، علامه زیلعی حنفی می‌نویسد: ضعیف است. (زیلعی ص ۱۳۳).
این بزرگوار اینقدر مجذوب شده بود که مورها در گوشِ او می‌رفتند و
خبر نداشت. (میزان ص ۱۱۱ ج ۲).

هفتم - دلیل این می‌آورند که آنحضرت ﷺ شب معراج چند بار به مشورهٔ
موسی عليه السلام نزد باری تعالی جل مجده رفته تخفیف نماز طلب کرد، پس
معلوم شد که مرده در سفارشِ زنده افاده می‌دهد و او را مدد می‌تواند کرد.
جواب: از لحاظِ سند اگرچه این حدیث صحیح است، لیکن این استدلال
بالکل صحیح نیست، بلکه تحریفِ حدیث است، چرا که نه آنحضرت ﷺ
حضرت موسی عليه السلام را غائبانه ندا کردند و نه طلبِ امداد کردند، بلکه
صراحتاً در حدیث موجود است که به طورِ مشوره فرمودند: بروید نزد مولای
خود تخفیف طلب کنید، این روایت را به این استدلال چه تعلق است، نزد
صاحب عقل سلیم این دلیل واضح است.

هشتم - این دلیل می‌آرند که باری ساریه عليه السلام به همراه فوج خود در
نھاوند با دشمنان بر سر پیکار بود که دشمن از عقب در پی حمله بود و ایشان

۱- ساریه بن زبیم بن عبد الله بن جابر بن محمیه بن کنانه دؤلی از فرماندهان فاروق اعظم عليه السلام
در هنگام فتح سرزمین فارس (جنگ نھاوند). برای تفصیل بیشتر حالات این صحابی به:

بی‌خبر بودند، فاروق اعظم رضی الله عنه روز جمعه در مدینه منوره بر سر منبر در عین خطبه این حال را مشاهده فرموده از آنجا صدا کردند که «یا ساریة الجبل الجبل» یعنی ای ساریه متوجه کوه شو، چنانچه ساریه شنیده از دشمن نجات حاصل کردند، این دلیل است که ندای غائب رواست.

جواب: مسلم، این روایت را بیهقی و ابونعیم و خطیب در کتب خود که در درجه چهارم شمار اند نوشته اند، (السیرة المحمدیه، ص ۴۷۵).

کتب این بزرگواران در طبقه چهارم داخل اند. (عجالة ص ۸).

و حکم کتب طبقه رابعه را ما بیان کردیم و کتب امام بیهقی در درجه سوم داخل اند، (عجالة ص ۷) و حکم این طبقه این است که اکثر آن روایات نزد فقهاء معمول به نشده اند، بلکه اجماع برخلاف آنها منعقد گشته. (عجالة ص ۷) و اگر روایت صحیح هم باشد، مگر بحث از باب عقائد است. جواب دوم می‌گوییم: استدلال فریق مخالف ازین روایت صحیح نیست، چرا که الله سبحانه و تعالی به طور کرامت معرکه نهانند را برای عمر فاروق رضی الله عنه نشان داد و ایشان صدا کردند، ساریه هم به طریق کرامت شنید که الله تعالی آواز این را به او رسانید، و امروزه هم اگر فردی از حالت ناگفته‌ای به طریق مکاشفه یا غیره علم حاصل نماید و دیگری را صدا کند و او بشنود چه حرج شرعی دارد، لیکن ما نحنُ فیه که ندای مردگانست، آیا در اینجا

هم گفته می‌شود که این زنده حالِ مرده را اولاً منکشف کرده است که در چه حال است، و دوم آیا شنیدنِ آن مرده و انکشافِ حال این زنده هم امکان دارد یا نه؟ و ظاهر است که کرامت را برین قیاس فرود آوردن قیاس مع الفارق و غیر صحیح است. علاوه ازین درینجا هر دو طرف زنده اند و ازین واقعه استعانت زنده را از مرده استنباط کردن خام دماغی و قیاس مع الفارق است، و این را هم یاد باید کرد که اگر فاروق اعظم رضی الله عنه را علم ما کان و ما یکون می‌بود، پس چرا از قاتل خود ابولؤلؤ مجوسی ملعون در داخل مسجد خبر نداشت؟

جواب سوم: ازین روایت معلوم می‌شود که مدد دهنده، مدد خواهنده را غائباً ندا می‌کند نه که مددخواهنده مدددهنده را، و درین دو چیز خیلی فرقت، علاوه ازین چنانچه خداوند قدوس هنگام سؤال قریش صبح معراج از حال بیت المقدس آن را به پیغمبر بزرگوار خود ظاهر کرده و جلو آورد، چه بعید است که به عمر فاروق رضی الله عنه چنان کرد، پس سوال غائب و نداء غائب پیدا نشد، بلکه این صدای حاضر است.

الحاصل: ما فوق الأسباب بر ندای مرده گان و غائبان هیچ نصِ قطعی و حدیثی صحیح و صریح موجود نیست برعکس آن بر ممانعت آن دلائلِ قطعیه و احادیث صحیحه بکثرت موجود است، آقایان خود ملاحظه فرمایند که مستدل این حضرات در مسائلی که تعلق به عقائد دارند از اقوال ضعیف و

واهی السند اند و با توجه به این که این دلائل هم در مقابلهٔ نصوص قطعیه قرآن مقدس قرار دارند، «فوا أسفا علی هذه الاستدلالات».

(از گلدستهٔ توحید و بلاغ المبین).

شعر:

ای که شب را روز گفתי روز را شب از عمی
 آفتاب و ماه را کردی مقابل با سها
 همچو خفاش لثیم ای بیخرد با نورِ خور
 دشمنی داری تو شاید از آن طلب داری سها
 یا چو احوال هردو را دانی برابر ای غبی
 آن ضیاء و دشمن ظلمست و با ظلمت سها
 ای عمر تا کی ملامت می کنی این فرقه را
 چون نزول الماء بگیرد چشم را بیند دوتا

حال فریق مخالف با استدلال اقوال و افعال بزرگان دین مختصراً

روش این افراد با اکابر دین هم همین است که اقوال و افعال شان را موهم و مخلوط نقل کرده در جلو مریدان خود جلوه می دهند که بس ازین قول یا فعلِ فلان صاحب، نداء غیر الله و استمداد و استعانت از مخلوق ثابت گردید، لیکن افسوس که این بندگان خدا که خداوند ما را و ایشان را هدایت فرماید نه سعی فهمیدن عبارات می کنند و نه سعی فهمانیدن عوام دارند، فقط منظور این حضرات تحصیل جاه و استجلاب منفعت مادی است، لذا کوشش

می‌کنند که این دو چیزِ ما به کدام نوعی که باشد حاصل گردند، ولو این که در آن رعایتِ صاحبِ شرع نباشد.
به قول خواجه رحمته:

زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه

رند از پی نیاز به دارالسلام رفت

آگهی: اینجا قاعدهٔ یاد باید کرد آن اینست که، اگر کدام مسئله از قرآن مقدس یا حدیث نبوی علی صاحبه مائة ألف ألف صلوة و سلام دائماً أبداً یا از ائمه دین مجتهدین، ثبوت نداشته باشد و بزرگی قولی کرد بنابر حسن ظن بر اکابر آن را در شرع مقدس تأویلی هست، اما اگر انوار دلائل قرآنی یا حدیثی یا فقهی بر آن جمع شده و انکشاف داده است، پس با وجود آنها حرف صوفیان و بزرگان مقلوب الحال و مولویان متاع فروش چگونه تسلیم و تأویل می‌شود؟! تدبر باید کرد. آری، باز هم اگر راه تأویل پیدا گردد سعی شود فقط برای معذور بودن خود او نه این که او را مستدل دانیم، و بر آن بچسبیم و در آن بیچسبیم و گرد آن بچرخیم، و بدعوی او برقصیم، و اگر تأویل هم ممکن نباشد قول و فعل او را در مقابل حججِ بالا مردود می‌دانیم و حالِ شان را حوالهٔ خدا کنیم.

آمدیم بر سرِ مقصد، مجددِ وقت مجاهد اعظم امام ملت توحید، قائدِ قاعمینِ مللِ فاسده و بدعاتِ محبوبِ قلوبِ اولیاء و مقبولِ بارگاهِ کبریاء مولانا و اولانا و مقتدانا سَمِیّ الذبیح، این رئیس الموحدین شاه اسماعیل

الشهيد الحفيد للعارف الكبير الدهلوی قدس الله اسرارهما و برّد مضعهما
 و أماتنا علی حَبَّهما، باری در مسئله‌ای از مسائل تحقیق مجدد الف ثانی^۱ قدس
 سره که ظاهراً مخالفِ شرع است به طور استدلال آورده بود، خانصاحب
 بریلوی بر او گرفت کرده می‌نویسد: معاذ الله این شرکِ تقلیدی را ببینید که
 در مقابل مذهب احادیث صحیح و مشهوره را تسلیم نمی‌کند و در مقابل
 سنتِ رسول الله ﷺ سنتِ مولویانِ خویش پیش می‌کند - انتهی بترجمه.
 (کوکب الشهابیه، ص ۴۹).

حالا به نظر انصاف باید دید و خود باید به طبق قول امام‌شان عمل نمایند،
 چون اتباع مجدد الف ثانی در خلاف سنت شرک است، پس در مقابل
 صدها آیاتِ فرقانی و احادیثِ بی‌شمار آوردن و استدلال کردن در مرام خود
 از اقوال چند صوفی مغلوب الحال چگونه تقلید و شرک نباشد؟!، و چه
 ایمانداری است و حال آن که ایشان و متبعینِ شان درین مسائل مرامی خود
 از خواب و حکایات بر علیه قرآن و حدیث استدلال می‌کنند.

پس شما شنوندگان خود اگر توانید قول فرقه برلویه و سایر مخالفین سنت
 را با فعل ایشان تطبیق دهید، چند استدلال‌شان به طور مثال ذکر می‌شود تا
 برای روشنفکران کار برق شب تاب دهد: ۱- ایشان در استعانت به اهل قبور
 این مقوله را مستدل خود می‌گیرند و آن را حدیث صحیح قرار می‌دهند: «إذا

۱- مجدد الف ثانی همان شیخ احمد سرهندی فاروقی متولد سنه ۹۷۱هـ در سرهند
 (هندوستان)، او در بیست و هفتم ماه صفر سال: ۱۰۳۴ هجری در گذشته است. [مصحح].

تخیرتم فی الأمور فاستعینوا بأهل القبول». عارف کبیر قدس سره می‌فرماید: این حدیث از قولِ مجاوران است که برای اخذ نذر و نیاز قبور بر مصطفی ﷺ افترا کرده اند. (بلاغ المبین ص ۱۱۷).

۲- در کتاب مشهور این حضرات «بهار شریعت» ج ۲، ص ۱۷ می‌نویسد که در تفتیش چیز گم شده به مرده ها استعانت بکنند. مفتی احمد یارخان بریلوی نیز در کتاب: «جاء الحق» ص ۱۹۰ نقل کرده است که اگر چیزی از تو گم شد در مقام بلند برو و رو به قبله کرده ایستاده فاتحه خوانده ثواب آن بروح حضور اقدس ﷺ ببخش، پس به سید احمد علوی هدیه کرده چنین بگو: «یا سیدی احمد یا ابن علوان رد علی ضالتي وإلا نزعك من دیوان الأولیاء».

قارئین کرام به نظر انصاف متوجه شوند که این حضرات چگونه عقیدت به اکابر خود دارند که اگر حاجت بر آری ایشان نکرد، او را از دیوان و زمره اولیاء الله می‌کشند، به به از کمالِ غفلت!! ای دنی اگر تو این کمال داری که احمد بن علوان بیچاره را از دفتر اولیاء که آن هم به حکم خدا نوشته شده باشد، و در دست ملائکه شدید القوه باشد سلب کنی و خدا و فرشته را هم قدرت جلوگیری تو ازین عمل نباشد، پس چرا حاجت خود را بر آورده نمی‌توانی و تو از احمد غریب قوی تر و او عاجز تر است، و حاجت از که می‌خواهی که تو از حاجت روا بالاتری؟ العیاذ بالله با این سخافت عقل دعوای کمال.

برین عقل و دانش بیاید گریست

۳- طوطی پنجاب و واعظِ بی‌بدل شان اچهوروی در مقیاس صفحه: ۴۸۲
می‌نویسد به طریق سؤال و جواب.

وهابی: آیا شیطان هم غائبانه امداد داده می‌تواند؟

اچهوروی: بلی، حتما. الله تعالی می‌فرماید: ﴿جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ
لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [اعراف: ۲۷]. «شیطانها را برای کسانی که ایمان
ندارند، کارگزار قرار داده‌ایم»

سبحان الله! چون نزد این حضرات استمداد از شیطان هم جائز و شیطان
امداد غائبانه می‌تواند، پس حال اولیاء چیست؟

ع زرقیب دیوسیرت بخدا همی پناهم

۴- اهل بدعت یک شعر برای دفع وبا نوشته اند، اینست:

لي خمسة أظفي بها حر الوباء الحاطمة

المصطفى والمرضى وأبناهما والفاطمة

ترجمه: من پنج (انسان) دارم که وبای درهم‌شکننده را با آنها خاموش
می‌سازم؛ مصطفی، مرتضی، فرزندان شان (حسن و حسین) و فاطمه.

انسان های مبتدع، این را نوشته بر در و دیوار خود چسپان می‌کنند و به
ذوق تام در آن ایام می‌خوانند.

خلاصه: اهل بدعت و جاهلان ازین خرافات بسیار دارند که در این
مختصر نمی توان همه را به تصویر کشید. این پایانِ کتاب است، مؤرخه ۲
شعبان المعظم سنه ۱۳۹۸ هـ

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین حمداً
کثیراً دائماً أبداً كما ينبغي لجلال وجهك ولعظیم سلطانتک

حرره العبد المفتقر إلى رحمة ربه
محمد عیسی سربازی غفرالله له ولوالديه ۱۳۹۸ هـ

تألیفات حضرت مولانا محمد عمر نقشبندی مجددی مدظلہ

ش	نام کتاب	زبان
۱	ضروریاتِ مبلغین	فارسی
۲	فوائد فاضله فی بیان الفاتحة	فارسی
۳	خیر المقاصد	فارسی
۴	کنز الدارین	فارسی
۵	زاد الحقیر للحاج إلی البیت العلی الکبیر	فارسی
۶	المنجیات والمهلکات	فارسی
۷	اسلام و سائنس عالم	فارسی
۸	إحداث العوام	فارسی
۹	إرشاد الموجودین	فارسی
۱۰	قرة العینین فی مقدمات الصحیحین	
۱۱	مکتوب العاری، تلخیص العینی علی البخاری	عربی
۱۲	اهمیت ریش در اسلام	
۱۳	موارد الشوارد	
۱۴	التعذیر فی أحكام التصوير	
۱۵	ستر شرعی	
۱۶	پیکار با اسباب ازار مع ضمیمه متفرقه	

